

سوار بر مرکب، وارد شد؛ ایستاد و گفت: یحیی کجاست؟ گفتند: در این اتاق است. هارون گفت: او را بیاورید. هارون به او مطالبی گفت که نفهمیدم. سپس گفت: او را نگه دارید. پس صد ضربه عصا [= شلاق] بر سر یحیی زد. یحیی او را قسم داد که به خاطر خدا و رسول خدا و قرابت او این کار را نکن. هارون گفت: بین من و تو قرابتی نمی باشد. سپس یحیی را به سلولش بردند. هارون گفت: جیره غذایی او چه قدر است؟ گفتند: چهار قرص نان و هشت رطل آب. گفت: جیره را نصف کنید».

«ثم خرج و مکث لیالی ثم سمعنا وقعا، فإذا نحن به حتی دخل فوقف موقفه فقال: علی به فاخرج ففعل به مثل فعله ذلک و ضربه مائة عصا أخرى و یحیی یناشده، فقال: کم أجریتم علیه؟ قالوا: رغیفین و أربعة أرطال ماء، قال: اجعلوه علی النصف، ثم خرج و عاود الثالثة و قد مرض یحیی و ثقل فلما دخل قال: علی به قالوا: هو علیل مدنف به، قال: کم أجریتم علیه؟ قالوا: رغیفا و رطلین ماء قال: اجعلوه علی النصف، ثم خرج فلم یلبث یحیی أن مات، فأخرج إلى الناس و دفن؛ سپس هارون خارج شد و بعد از چند شب، دوباره وارد شد و همان جا توقف کرد و گفت: یحیی را بیاورید. پس مثل دفعه قبل، صد ضربه عصا [= شلاق] به او زد و یحیی او را قسم می داد که این کار را نکن. هارون دوباره از جیره غذایی او سؤال کرد، گفتند: دو قرص نان و چهار رطل آب. پس دستور داد که آن را نصف کنند و هارون برای بار سوم برگشت، در حالی که یحیی مریض شده بود. گفت: او را بیاورید. گفتند: مریض و علیل است و توان حرکت کردن ندارد. هارون دوباره بر نصف کردن جیره غذایی او دستور داد و از زندان بیرون رفت و بعد از مدت کوتاهی، یحیی از دنیا رفت. جسدش به مردم داده شد و دفن گردید».

«و عن إبراهيم بن رباح أنه بنى عليه أسطوانة بالرافقة وهو حي؛ و از ابراهيم بن رباح نقل شده است که یحیی را در حالی که زنده بود، در ستون دیواری گذاشتند».

«و عن علی بن محمد بن سلیمان أنه دس إليه في الليل من خنقه حتى تلف؛ و از علی بن محمد بن سلیمان نقل شده است که او را در شب خفه کردند».

«... و حدثني أحمد بن سعيد عن يحيى بن الحسن قال: كان إدریس بن محمد بن يحيى بن عبد الله يقول: قتل جدی بالجوع والعطش في الحبس؛ يحيى بن حسن می گوید: ادریس می گفت: جد من، از شدت گرسنگی و تشنگی در زندان از دنیا رفت».

بیان مرحوم خوئی در مورد یحیی بن عبدالله

«و کیف کان، فالمتحصل مما ذكرنا أن الرجل ممدوح، و قد قتل مظلوما شهيدا، و لكن المجلسي رحمه الله ذكر في المرأة أن صاحب الديلم مجهول، و الظاهر أنه استند في ذلك إلى ما ورد في ذمه و عدم إذعانه بأهل بيت العصمة و الطهارة؛ مرحوم خوئی می فرماید: حاصل آنچه ذکر کردیم، این است که یحیی بن عبدالله، ممدوح است و مظلومانه به شهادت رسیده است. [پس چرا] مرحوم مجلسی در مرآة العقول می فرماید: صاحب دیلم، مجهول است. ظاهر این است که مجلسی، به روایتی استناد کرده است که در مذمت یحیی وارد شده است و مفاد روایت این است که یحیی، به اهل بیت عصمت و طهارت اعتقادی

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۶۸.

ندارد [بنده متواضعانه، به علامه مجلسی عرض می‌کنم که این روایت را، خودتان تضعیف کرده‌اید و از طرفی دیگر، روایتی هم در مدح یحیی وجود دارد؛ پس چگونه می‌فرمایید که یحیی مجهول است؟] اما روایتی که مرحوم مجلسی به آن استناد کرده، این روایت است:

«فقد روی محمد بن يعقوب، عن بعض أصحابنا، عن محمد بن حسان، عن محمد بن رنجويه، عن عبد الله بن الحكم الأرمي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مُحَمَّد الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: كَتَبَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَوْصِي نَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَبِهَا أُوصِيكَ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَوَّلِينَ وَوَصِيَّتُهُ فِي الْآخِرِينَ خَبَّرَنِي مَنْ وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ أَعْوَانِ اللَّهِ عَلَى دِينِهِ وَنَشَرِ طَاعَتِهِ بِمَا كَانَ مِنْ تَحْتِيكَ مَعَ خِذْلَانِكَ وَقَدْ شَاوَرْتُ فِي الدَّعْوَةِ لِلرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَقَدْ اخْتَجَبَتْهَا وَاخْتَجَبَهَا أَبُوكَ مِنْ قَبْلِكَ وَقَدِيمًا أَدْعِيكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ وَبَسْطُكُمْ آمَالَكُمْ إِلَى مَا لَمْ يُعْطِكُمُ اللَّهُ فَاسْتَهْوَيْتُمْ وَأَضَلَلْتُمْ وَأَنَا مُحَذِّرُكَ مَا حَذَّرَكَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ^۱ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنَ بِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام نوشت: اما بعد:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۶۶. ادامه روایت این است: «...فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام مِنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ وَعَلَيْهِ مُشْتَرِكِينَ فِي التَّذَلُّلِ لِلَّهِ وَطَاعَتِهِ إِلَى يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَحَذِّرُكَ اللَّهُ وَنَفْسِي وَأَعْلَمُكَ أَلِيمَ عَذَابِهِ وَشَدِيدَ عِقَابِهِ وَتَكَامُلَ نِقَمَاتِهِ وَأَوْصِيكَ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا زَيْنُ الْكَلَامِ وَتَثْبِثُ النِّعَمَ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ أَنِّي مُدْعٍ وَابِي مِنْ قَبْلُ وَمَا سَعَتْ ذَلِكَ مِنِّي وَسَكُنْتُ شَهَادَتَهُمْ وَيُسْتَلُونَ وَلَمْ يَدْعُ جِزْءُ الدُّنْيَا وَمَطَالِبُهَا لِأَهْلِهَا مَظْلَبًا لِآخِرَتِهِمْ حَتَّى يُفْسِدَ عَلَيْهِمْ مَظْلَبَ آخِرَتِهِمْ فِي دُنْيَاهُمْ وَذَكَرْتُ أَنِّي شَبَّطْتُ النَّاسَ عَنْكَ لِرَغْبَتِي فِيمَا فِي يَدَيْكَ وَمَا مَنَعَنِي مِنْ مَذْخَلِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ لَوْ كُنْتُ رَاغِبًا ضَعُفَ عَنْ سُنَّتِهِ وَلَا قَلَّةَ بَصِيرَةٍ مُجْتَبَةٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ النَّاسَ آمُشْجَابًا وَغَرَائِبَ وَغَرَائِزَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ حَرْفَيْنِ أَشَأَلُكَ عَنْهُمَا مَا الْعُرْفُ فِي

من خودم را به تقوای خدا سفارش می‌کنم، و تو را هم به آن سفارش می‌کنم؛ زیرا تقوا، سفارش خداست نسبت به پیشینیان و پسینیان. یکی از یاوران دین خدا و ناشران اطاعتش، بر من وارد شد و خبر داد که بر من ترجمه کرده‌ای [که کشته می‌شوم] و ما را کمک نخواهی کرد؟ من با تو، در مورد دعوت به سوی رضا از آل محمد علیهم‌السلام، مشورت کردم و تو حاضر نشدی و پیش از تو هم، پدرتان حاضر نشد. شما از زمان قدیم چیزی را ادعا می‌کنید [ادعای امامت] که شایسته آن نیستید. و آرزوی خود را به جایی کشانیده‌اید که خدا به شما عطا نکرده است، پس هوا پرست و گمراه شدید، و من تو را بر حذر می‌دارم از آنچه خدا، تو را نسبت به خود بر حذر داشته است».

مرحوم خوئی، پس از ذکر روایت کافی شریف می‌فرماید:

«و لكن هذه الرواية غير صحيحة، فلا يمكن الاعتماد عليها فإن روايتها ضعفاء جدا، فإنهم بين ضعيف و مجهول، إلا عبد الله بن إبراهيم بن محمد الجعفری، فالصحيح أن الرجل من الممدوحين؛^۱ این روایت، غیر صحیح است؛ پس نمی‌توان به آن اعتماد کرد؛ زیرا روایانش از ضعفا هستند و بین ضعیف و

بَدَيْكَ وَمَا الصَّهْلُجُ فِي الْإِنْسَانِ ثُمَّ اكْتُبْ إِلَيَّ بِحَبْرِ ذَلِكَ وَأَنَا مُتَقَدِّمُ إِلَيْكَ أَحَدُكَ مَعْصِيَةَ الْخُلَيْفَةِ وَأُحْكُ عَلَى بَيْتِهِ وَطَاعَتِهِ وَأَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِكَ أَمَانًا قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَكَ الْأَطْفَارُ وَيَلْزَمَكَ الْخِنَافُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَتَرْوَحَ إِلَى النَّفْسِ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَلَا تَحْجِذْهُ حَتَّى يَمُنَّ اللَّهُ عَلَيْكَ بِمَتِّهِ وَفَضْلِهِ وَرَقَّةُ الْخُلَيْفَةِ أَتْبَاهُ اللَّهِ فَيُؤْمِنَكَ وَيَرْحَمَكَ وَيَحْفَظُ فَيْكَ أَرْحَامَ رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى إِنَّا قَدْ أَوْحَيْ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى قَالَ الْجُعْفَرِيُّ قَبْلَ غَيِّ أَنْ كَتَابَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه‌السلام وَقَعَ فِي يَدَيَّ هَازُونَ فَلَمَّا قَرَأَهُ قَالَ النَّاسُ يَحْمِلُونِي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا يُزْمَى بِهِ».

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۶۵.

مجهول قرار گرفته‌اند، مگر عبد الله بن ابراهيم بن محمد جعفری. پس صحیح این است که بگوئیم یحیی بن عبدالله بن حسن از ممدوحین است». مرحوم تستری هم به استناد همین روایت (کافی، ج ۱، ص ۳۶۶)، نسبت به یحیی بن عبدالله، سخت موضع می‌گیرد و می‌فرماید: این شخص مشکل عقیدتی دارد.

خود مرحوم مجلسی هم که این روایت را نقل می‌کند، می‌فرماید: روایت نوزدهم ضعیف است.^۱ البته مرحوم خوئی، مطالب دیگری را نیز از او نقل می‌کند که یکی از آن مطالب، نقل از شیخ صدوق است که یحیی بن عبدالله، مستجاب الدعوه بوده است و سپس چند روایت را نقل می‌کند. اما روایت شیخ صدوق:

روایت مرحوم صدوق

«و روی الصدوق بإسناده، عن علی بن محمد النوفلی یقول استحلف الزبیر بن بکار رجلاً من الطالبین (إلی أن قال): و أما أبوه عبد الله بن مصعب فإنه مزق عهد یحیی بن عبد الله بن الحسن و أهانه بین یدی الرشید و قال: اقتله یا أمیر المؤمنین فإنه لا أمان له فقال یحیی للرشید: إنه خرج مع أخی بالأمس و أنشد أشعاراً له فأنكرها فحلفه یحیی بالبراءة و تعجیل العقوبة، فحم من وقته و مات بعد ثلاثة، و انخسف قبره مرات؛ کسی از آل زبیر، علیه او گزارش داده بود که مرا به قیام دعوت کرده است [آل زبیر همیشه با اهل بیت مشکل داشتند] عبدالله بن مصعب عهد نامه را پاره کرد و جلو هارون به ایشان توهین کرد و از

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۱۶۰.

هارون خواست که او را بکشد. یحیی به رشید گفت که این فرد دیروز علیه تو برنامه‌هایی داشت و حالا به دوستی با تو تظاهر می‌کند و اشعارش هم این بود. فوراً می‌گوید: من نگفتم، یحیی می‌گوید: قسم بخور که من این کار را نکردم. همین که قسم خورد، تب کرد و سه روز بعد مرد و چند بار قبرش خسف و فرو رفت و سرنوشت بدنش معلوم نشد».

روایتی دیگر از رجال کشی

«و تقدم عن الكشي في ترجمة محمد بن أبي زينب بسنده الصحيح، عن ابن المغيرة قال: كنت عند أبي الحسن عليه السلام، أنا و يحيى بن عبد الله الحسن و قال يحيى: جعلت فداك إنهم يزعمون أنك تعلم الغيب فقال سبحان الله ضع يدك على رأسى فو الله ما بقيت في جسدى شعرة، و لا فى رأسى إلا قامت، ثم قال لا و الله ما هى إلا رواية عن رسول الله صلى الله عليه وآله؛ ابن ابى عمير از ابن مغیره چنین نقل کرده است: من در خدمت حضرت موسى بن جعفر عليه السلام با یحیی بن عبد الله بن حسین بودم. یحیی گفت: فدایت شوم، آن‌ها معتقدند که شما علم غیب داری حضرت فرمود: سبحان الله دست خود را بر روی سرم بگذار! تمام موهای بدن و سرم راست شد. سپس فرمود: به خدا چنین نیست، مگر از راه روایت از طریق پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله و در ادامه روایتی دیگر نقل می‌کند».

روایت دیگر

«و روی محمد بن یعقوب، عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبُ الدَّيْلَمِ قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ وَ عِنْدَهُ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ . عَجَبًا لِلنَّاسِ أَنَّهُمْ أَخَذُوا عَنْهُمْ

كُلَّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَعَمِلُوا بِهِ وَاهْتَدَوْا وَيَرُونَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ وَخَنُّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَذُرِّيَّتُهُ فِي مَنَازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ وَمِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ أَفَيَرُونَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَاهْتَدَوْا وَجَهِلْنَا خَنُّ وَضَلَلْنَا إِنَّ هَذَا لَمُحَالٌّ؛^۱ صاحب دیلم می گوید: شنیدم امام جعفر صادق عليه السلام، هنگامی که جماعتی از اهل کوفه خدمتش بودند، می فرمود: شگفتا از این مردم که علم را از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گرفتند و به آن عمل کردند و هدایت شدند، و باز عقیده دارند که اهل بیتش علم او را فرا نگرفته اند. ما هستیم اهل بیت و ذریه او که وحی خدا در منازل ما فرود آمده و علم از ما به ایشان رسیده است. آیا عقیده دارند که آن ها دانستند و هدایت یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟! چنین چیزی محال است».

این روایت را خود یحیی بن عبدالله نقل می کند. پس معنایش، قبول امامت ائمه طاهرین است و مشکل عقیدتی ندارد.

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۶۳.



جلسه نوزدهم

مقدمه

موضوع سخن، قیام‌های قبل از ظهور امام زمان علیه السلام و حکم آن‌هاست. گفتیم روایاتی وارد شده‌اند که مفاد آن‌ها نفی قیام‌ها از طرف ائمه طاهرين است. این دسته از روایات از نظر سند و دلالت بررسی و اشکالات متنی و وجود معارضات، بیان و از طرفی گفته شد که روایات ناهی از قیام، با قیام‌هایی مواجه هستند که از طرف ائمه طاهرين، مورد تأیید قرار گرفته‌اند. به عبارتی، چنین قیام‌هایی، نقض روایات ناهی از قیام هستند.

در جلسات قبل، به تعدادی از نقض‌ها اشاره کردیم و اکنون مورد بعدی را بررسی می‌کنیم:

قیام مختار

مرحوم مجلسی در کتاب بحارالانوار - نقل از جعفر بن نما - عبارتی را از امام سجاد درباره قیام مختار بیان می‌کند. امام می‌فرماید: «فقال: یا عمّ لو أنّ عبدا زنجیا تعصّب لنا أهل البيت لوجب علی الناس معاونته؛ اگر برده‌ای از حبشه، پیشانی بند دفاع از حریم اهل بیت بست، بر مردم یاری او واجب است».



ما در مورد این جریان در چند محور بحث می‌کنیم:

محور اول: بیان روایت و اصل صدور آن؛

محور دوم: تأملی در فقه الحدیث؛

محور سوم: اعتبار مؤلف (جعفر بن نما).

محور اول. بیان روایت

«و لما استقر فی داره اختلفت الشيعة إليه و اجتمعت عليه و اتفقوا على الرضا به و كان قد بويغ له و هو في السجن و لم يزل يكثرون و أمرهم يقوى و يشدد حتى عزل عبد الله بن الزبير الوالين من قبله و هما عبد الله بن زيد و إبراهيم بن محمد بن طلحة المذكورين و بعث عبد الله بن مطيع واليا على الكوفة و الحارث بن عبد الله بن أبي ربيعة على البصرة؛ هنگامی که مختار در خانه خود مستقر شد، شیعیان نزد او رفت و آمد داشتند و در اطرافش اجتماع کردند و عموماً به ریاست وی متفق شدند. موقعی که مختار در زندان بود، با او بیعت شده بود. کار و تعداد طرفداران مختار همچنان زیاد و تقویت می‌شد تا این که عبد الله بن زبیر دو نفر از والیان خود (عبد الله بن یزید و ابراهیم بن محمد بن طلحه سابق الذکر) را معزول کرد و عبد الله بن مطیع را والی کوفه و حارث بن عبد الله بن ابی ربیعه را والی بصره قرار داد.

«فدخل ابن مطيع إليها و بعث المختار إلى أصحابه فجمعهم في الدور حوله و أراد أن يثب على أهل الكوفة. فجاء رجل من أصحابه من شبام عظيم الشرف و هو عبد الرحمن بن شريح فلقى جماعة منهم سعد بن منقذ و سعد بن أبي سحر الحنفی و الأسود الكندی و قدامة بن مالک الجشمی و قد اجتمعوا فقالوا له إن

المختار یرید الخروج بنا للأخذ بالشأ و قد بايعناه و لا نعلم أرسله إلينا محمد بن الحنفية أم لا فانهمضوا بنا إليه نخبره بما قدم به علينا فإن رخص لنا ابتعناه و إن نهانا تركناه؛ وقتی ابن مطیع وارد کوفه شد، مختار به دنبال یاران خود فرستاد و آنان را در خانه خود در اطراف خویش جمع کرد و تصمیم گرفت بر اهل کوفه خروج کند. مردی از یاران مختار - عبد الرحمن بن شریح از قبیله شام که شخصی بزرگوار بود - با گروهی از اصحاب مختار ملاقات کرد که از جمله آنان، سعد بن منقذ، سر بن ابی سر حنفی، اسود کندی و قدامة بن مالک جشمی بودند. آنان اجتماع کرده بودند و به او گفتند: مختار در نظر دارد با ما خروج و خون امام حسین را مطالبه کند. ما با مختار بیعت کرده ایم؛ نمی دانیم آیا مختار را محمد بن حنفیه به سوی ما فرستاده یا نه. برخیزید تا نزد محمد بن حنفیه برویم و او را از اوضاع مختار آگاه کنیم. اگر محمد بن حنفیه اجازه داد ما تابع مختار می شویم، و الا او را رها خواهیم کرد».

«و جاءوا إلى ابن الحنفية فسألهم عن الناس فخبروه و قالوا لنا إليك حاجة قال سر أُم علانية قلنا بل سر قال رويدا إذن ثم مكث قليلا و تنحى و دعانا فبدأ عبد الرحمن بن شريح بحمد الله و الثناء و قال أما بعد فإنكم أهل بيت خصكم الله بالفضيلة و شرفكم بالنبوة و عظم حقكم على هذه الأمة و قد أصبتم بحسين مصيبة عمت المسلمين و قد قدم المختار يزعم أنه جاء من قبلكم و قد دعانا إلى كتاب الله و سنة نبيه و الطلب بدماء أهل البيت فبايعناه على ذلك فإن أمرتنا باتباعه اتبعناه و إن نهيتنا اجتنبناه؛ آن گروه از کوفه خارج و بر محمد بن حنفیه وارد شدند. محمد از اوضاع کوفه جو یا شد و آنان وی را با خبر کردند. بعدا به او گفتند: ما به تو حاجتی داریم. گفت: مخفیانه یا آشکار؟ گفتیم:

مخفیانه. محمد گفت: چند دقیقه‌ای صبر کنید. سپس اندکی مکث کرد و از ما دور شد و ما را خواست. عبد الرحمن بن شریح شروع کرد به سخن و پس از این که حمد و ثنای خدا را به جای آورد، گفت: شما خاندانی هستید که خدا شما را به فضیلت اختصاص داده و شما را به وسیله مقام نبوت شرافت داده و حق شما را بر این امت بزرگ کرده است. شما دچار مصیبت [= شهادت] حسین علیه السلام شده‌اید که عموم مسلمانان هم به این مصیبت دچار شده‌اند.

مختار نزد ما آمد و گمان می‌کند از طرف شما آمده است. [زمان تقیه بوده و افراد نمی‌توانستند با امام سجاد ارتباط داشته باشند]. وی ما را طبق دستور کتاب خدا و سنت رسول او و خونخواهی خون اهل بیت دعوت کرده است. ما هم با این شروط با وی بیعت کرده‌ایم. اکنون اگر تو ما را دستور دهی، از او بیعت کنیم، می‌پذیریم و اگر ما را نهی کنی، از او دوری و اجتناب خواهیم کرد.

«فلما سمع^۱ کلامه و کلام غیره حمد الله و أثنی علیه و صلی علی النبی و قال أما ما ذکرتم مما خصنا الله فإن الفضل لله یؤتیهِ مَنْ یشاءُ وَ الله ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ وَ أما مصیبتنا بالحسین فذلک فی الذکر الحکیم و أما الطلب بدمائنا. قال جعفر بن نما مصنف هذا الكتاب فقد رويت عن والدي عليه السلام أنه قال لهم. قوموا بنا إلى إمامی و إمامکم علی بن الحسین؛ موقعی که محمد بن حنفیه سخن عبد الرحمن و

۱. در جلالت محمد بن حنفیه شکی نیست. اگر کسی در محمد بن حنفیه تأمل دارد، به نظر من صددرصد بی مورد است. ایشان جلیل و بزرگوار است. این که امام به محمد حنفیه می‌گویند: «هرچه می‌خواهی انجام بده!»؛ این خودش، تأیید است».

دیگران را شنید سپاس خدا را به جای آورد و درود بر حضرت محمد ﷺ فرستاد و فرمود: آنچه را راجع به فضیلت ما خاندان گفتید، فضل و فضیلت از خدا است که به هر کس بخواهد عطا می‌کند. خدا صاحب فضل بزرگی است و مصیبتی که به واسطه حسین، ما به آن دچار شدیم؛ در قرآن حکیم است؛ اما راجع به خونخواهی امام حسین، برخیزید تا نزد امام من و شما، یعنی حضرت علی بن الحسین ﷺ برویم و از او سؤال کنیم».

«فلما دخل و دخلوا علیه أخبر خبرهم الذی جاءوا لأجله قال یا عم لو أن عبدا زنجیا تعصب لنا أهل البيت لوجب علی الناس موازرتة و قد ولیتک هذا الأمر فاصنع ما شئت فخرجوا و قد سمعوا کلامه و هم یقولون أذن لنا زین العابدین ﷺ و محمد بن الحنفیة؛ هنگامی که به حضور حضرت سجاد مشرف شدند و محمد، جریان آنان را برای آن بزرگوار شرح داد، حضرت امام زین العابدین فرمود: ای عمو! اگر برده‌ای از حبشه، پیشانی بند دفاع از حریم اهل بیت بست، بر مردم یاری او واجب است. من تو را صاحب اختیار قرار دادم؛ هر عملی که می‌خواهی انجام بده. وقتی آن گروه سخن حضرت سجاد را شنیدند، می‌گفتند: زین العابدین و محمد بن حنفیه به ما اجازه دادند».

متن روایت، قیام را تأیید می‌کند و صاحب پرچم نیز که طاغوت نیست، بلکه امام، به وی اجازه قیام دادند؛ حتی قاعده کلی هم فرمودند که هر کس برای دفاع از حریم ما قیام بکند، بر همه یاری او، واجب است.

محور دوم: تأملی در فقه الحدیث

زنج: طایفه‌ای از بلاد سودان هستند. بعضی از آن‌ها در منطقه مغرب و حبشه زندگی می‌کنند و بعضی از این‌ها، کنار رود نیل، یعنی افریقایی هستند. هنوز هم در سودان عده‌ای از انسان‌های بی‌تمدن هستند که در جنگل زندگی می‌کنند و گاهی لخت و عریان بیرون می‌آیند. حالا به ۱۴۰۰ سال قبل برگردید. امام می‌فرماید اگر چنین فردی، در حمایت از اهل بیت پرچم دست بگیرد، همه باید کمک کنند. حال اگر کسی مثل زید که عالم و بصیر و به دنیا بی‌رغبت است و برای برای احیای معروف و دفع ظلم، قیام کرد؛ به طریق اولی، یاری رساندن او واجب است.

محور سوم: اعتبار مؤلف (جعفر بن نما)

مرحوم مجلسی در تکمله بحث امام حسین علیه السلام، مربوط به کتاب اخذ الثأر جعفر بن نما می‌گوید:

أقول و لنورد هنا رسالة شرح الثأر الذي ألفه الشيخ الفاضل البارع جعفر بن محمد بن نما فإنها مشتملة على جل أحوال المختار و من قتله من الأشرار على وجه الاختصار ليشفي به صدور المؤمنين الأخيار و ليظهر منها بعض أحوال المختار...^۱ در این جا رساله شرح ثأر را می‌آوریم که شیخ فاضل پرهیزکار آن را تألیف کرده است. این رساله مشتمل است بر احوال مختار و کسانی از اشرار که به دست او کشته شده‌اند و مایه شفای قلب مؤمنان شده‌اند.

بیان مرحوم مامقانی

مرحوم مامقانی در تنقیح المقال، مطلبی راجع به ابن نما دارد. فرزند ایشان هم، مرحوم شیخ محیی الدین، نیز تعلیقی در تأیید فرمایش پدر دارد. ایشان می‌فرماید:

«المعنون [ابن نما] من الاعلام الافاضل؛ ابن نما از علمای فاضل است.»

«المترجم من الاعلام الطائفة و رواة الافاضل، الثقة والحديث من جهة صحيح بلا كلام؛ ابن نما از بزرگان مذهب ماست و موثق است و حدیث از طرف ایشان صحیح است.»

مختار در کلام مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در کتاب معجم خود، بحث مفصلی راجع به مختار دارند. ایشان می‌فرماید:

«و یکفی فی حسن حال المختار إدخاله السرور فی قلوب أهل البيت س بقتله قتلة الحسين عليه السلام، و هذه خدمة عظيمة لأهل البيت عليهم السلام يستحق بها الجزاء من قبلهم أ فهل يحتمل أن رسول الله صلى الله عليه وآله و أهل البيت عليهم السلام يغضون النظر عن ذلك، وهم معدن الكرم والإحسان؛ در حسن حال مختار همین بس که با کشتن قاتلان امام حسین شادی را به قلوب اهل بیت وارد کرد^۲ و این خدمت بزرگی به اهل بیت است و مستحق پاداش بزرگی است. آیا احتمال دارد که پیامبر و

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی احوال الرجال، ج ۱۶، ص ۷۲.

۲. من نمی‌دانم در آن تاریخ زینب کبرا در قید حیات بوده‌اند یا نه؛ چون بعضی گفته‌اند که ایشان دو سال بعد از حادثه کربلا از دنیا رفته و بعضی چهار سال گفته‌اند.

اهل بیت از این خدمت، چشم پوشی کنند؛ در حالی که آن‌ها معدن کرامت و احسان هستند.

«و هذا محمد ابن الحنفية بين ما هو جالس في نفر من الشيعة و هو يعتب على المختار (في تأخير قتله عمر بن سعد) فما تم كلامه، إلا و الرأسان عنده فخر ساجدا و بسط كفيه و قال: اللهم لا تنس هذا اليوم للمختار و اجزه عن أهل بيت نبيك محمد خير الجزاء، فو الله ما على المختار بعد هذا من عتب؛^۱ محمد بن حنفیه در جمعی از شیعیان نشسته بود و دائم از مختار گله می‌کرد که چرا از قاتلان، انتقام نمی‌گیرد! هنوز کلامش به پایان نرسیده بود که دو سر [سر عیدالله و عمر سعد] مقابلش نهاده شد. محمد بن حنفیه به سجده افتاد و گفت: خدایا! جزای این عمل را در پرونده مختار ثبت کن و او را از طرف اهل بیت پیامبر بهترین جزا عنایت کن! به خدا قسم که بعد از این، بر مختار گلایه‌ای روا نیست».

نقل جریانی در باب بزرگواری اهل بیت

می‌خواهم جریانی را نقل کنم. (البته نه این که به خواب اعتماد کنم؛ ولی بعضی رؤیایها شاهد صدق دارند). بنده این را از کسی شنیده‌ام که خودش در جریان بوده است. ایشان گفت طایفه‌ای در عراق هستند که عده‌ای از آن‌ها شیعه‌اند و عده‌ای سنی. من از یکی آن‌ها پرسیدم: چگونه است که شما نیمه شیعه و نیمه سنی هستید؟ او پاسخ داد: همه ما پیرو مکتب خلفا بودیم و دشمنان این بود که در راه زائران می‌نشستیم و آن‌ها را غارت و اذیت می‌کردیم. روزی زائری عبور

۱. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۰۰.

می‌کرد، ما اموالش را غارت کردیم؛ او خیلی ناراحت شد؛ گفت می‌روم شکایت می‌کنم. گفتیم برو شکایت کن، اگر برگشتی و شکایت نکردی تو را می‌کشیم! آن فرد گفته بود که به کربلا رفتم و با زحمت، زیارت کردم و به حضرت قمر بنی هاشم گله کردم. شب خواب دیدم که فرمودند: برو به او بگو که ما به تو کاری نداریم؛ چون زائری را که شما غارتش کردید، از شما تقاضای آب کرده بود و شما به او، یک لیوان آب دادید؛ به خاطر همین کارتان از شما در می‌گذریم. هنگام بازگشت از زیارت، همان شخص جلو ما را گرفت. گفت شکایت کردی؟ داستان را برای او گفتم. بعد از شنیدن داستان، رئیس، عده‌ای از طایفه‌اش را جمع کرد و توبه کردند و شیعه شدند. به راستی خاندانی که حتی یک لیوان آب را فراموش نمی‌کنند، آیا ممکن است نسبت به مختار که چنین کار بزرگی انجام داده و سرور و شادی را در قلب اهل بیت وارد کرده است، بی‌اعتنا باشند و توجه نکنند؟]

بیان مرحوم قمی در وقایع الایام

مرحوم قمی در وقایع الایام می‌فرماید:

«الروایات فی المختار الثقی مختلفه، لکن المسلم بأنه أدخل السرور و الفرح إلى القلب الامام زین العابدین بل إنه أدخل السرور و الفرح إلى قلوب آل الرسول...»^۱

روایات درمورد مختار مختلف است؛ ولی از مسلمّات است که مختار فرح و شادی را به قلب امام سجاد وارد کرده است. ادخال فرح به قلب امام، یعنی نهایت رضایت امام معصوم و این با «صاحبها طاغوت» جمع نمی‌شود؛ بلکه

۱. قمی، شیخ عباس، وقایع الایام، ص ۴۰.

شادی را به قلب اهل بیت و بیوه زنان و یتیمان کربلا رساند. آنان که پنج سال عزادار بودند و در این مدت، هیچ زنی از بنی هاشم حنا نبست و سرمه‌ای نکشید و آشپزخانه‌ای روشن نشد و این عزاداری ادامه داشت تا سر عبیدالله ملعون را دیدند و پس از مشاهده سر آن ملعون از عزا خارج شدند. البته امام سجاد تا آخر عمرشان، عزادار بودند. ضمناً روایتی در وسائل دیدم^۱ که در طول این پنج سال، امام سجاد، عهده دار غذای اهل بیت شدند و به آن‌ها گفتند که شما فقط عزاداری کنید و نگران غذا نباشید. اضافه بر این، مختار خانه‌های اهل بیت را آباد کرد و به مظلومان کمک می‌کرد، خوشا به حال مختار».

بیان ذهبی در مورد مختار

ذهبی در سیر اعلام النبلاء در مورد مختار می‌گوید:

«و نشأ المختار بالمدينة يعرف بالميل إلى بني هاشم، ثم سار إلى البصرة يظهر بها ذكر الحسين في أيام معاوية، فأخبر به عبید الله بن زياد، فأمسك، وضربه مئة ودرعه عباءة، ونفاه إلى الطائف»^۲ مختار در مدینه بزرگ شد و از همان جوانی میل به بنی هاشم داشت؛ وی جزء هواداران بنی هاشم بود و از همان اول در خط امامت بود[در دوران اوج دیکتاتوری معاویه در بصره تبلیغ امام حسین می‌کرد! عبیدالله بن زیاد از جریان مطلع شد. پس دستگیرش کردند و صد ضربه شلاق به او زدند و او را پس از خلع لباس، به طائف تبعید کردند».

۱. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۲، ص ۴۲۰، باب ۲۵، ص ۱۵۹؛ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۳۸؛ بحرانی، یوسف بن احمد، الحقائق الناضرة، ج ۴، ص ۱۶۰ و صوم عاشورا، ص ۱۴۹.

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۴۴.



جلسه بیستم

مقدمه

بحث ما بررسی روایات در زمینه قیام قبل از ظهور امام زمان علیه السلام است. روایت «كُلُّ رَايَةٍ تَرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ بررسی سندی و دلالی شد و سپس از قیام‌هایی سخن به میان آمد که قبل از ظهور بوده و مورد تأیید قرار گرفته است. در جلسه قبل، مقداری راجع به قیام مختار صحبت کردیم و اکنون باقی مطالب را بیان می‌کنیم:

ادامه کلام در مورد مختار

به نظر بنده با مراجعه به کتاب‌های مخالفان و دگرانديشان و همچنین تعبيرات ناشايست و مواضع تندي که در برابر مختار مطرح شده است، می‌توان گفت چنین مواضعی، یکی از دلایل اعتبار مختار نزد ما است. طبق تتبعی که من داشتم، ندیدم که حتی یکی از دگرانديشان، سخنی از او به میان بیاورد و الفاظ رکیک و حملات شدید، پسوند حرف‌هایش نشود. از این‌ها می‌توان فهمید که او مورد غضب جریان اموی و مورد تأیید اهل بیت بوده است. این نکته را مرحوم ابن نما در کتاب خودشان متذکر شده‌اند. حملات تبلیغی، برای این است که سیاه‌نمایی کنند و چهره را مشوش نشان دهند. ابن نما حملات طرف

مقابل را به تبلیغات و جوسازی امویان علیه امیرالمؤمنین، تشبیه می‌کند. این مسئله، یک جریان است و من در شگفتم که چرا برخی آگاه نیستند.

استاد بزرگوارم، حضرت آیت الله وحید خراسانی در بحث اصول که آیا نهی در عبادت مفسد هست یا نه؛ بحث صوم عاشورا^۱ را مطرح کردند و فرمودند که هریک از کتاب‌های حدیث و فقه آن‌ها را باز کردیم، دیدیم صوم عاشورا، شعار این‌ها شده است. از خود همین استفاده می‌کنیم که این مسئله‌ای است که مورد تأیید ما نمی‌باشد. حالا شما هم بیایید نسبت به مختار تحقیق کنید. هرکس از مخالفان، سخنی از مختار بر زبان جاری می‌کند، در همان سطر اول به او توهین می‌کند و تا پایان دست بردار نیست. فریادی که باید سر قاتلان امام حسین بکشند، سر مختار منتقم می‌کشند؛ گویا که مختار قاتل است! نگاه کنید که شمر را چگونه تبرئه می‌کنند و یا نسبت به عمر سعد می‌گویند: ثقه! حرف این است که مختار در خط آن‌ها نبوده است؛ چون سه تا خط که نیست. دو خط است: حزب الله است و حزب الشیطان. مختار جزء معصومان نیست؛ ولی شخصیت مورد تأییدی است. من هر وقت کنار مزار مختار شهید می‌روم، به او می‌گویم: دست مریزاد و احسنت! ولی گله‌ام این است که چرا کمی احتیاط کردی؟ باید همه قاتلان را درو می‌کردی. چنین بیانی از روی تعصب نیست و استدلال دارد و بنده به مقدار اقتضای درس به عنوان نقض می‌خواهم این‌ها را مطرح کنم.

۱. نظر حقیر این است که روزه گرفتن در روز عاشورا، خلاف شرع است.

کلام ابن نما در مورد مختار

در جلسه قبل، بخشی از کلام ابن نما را در مورد جریان مختار ذکر کردیم و اکنون باقی آن: «قال جعفر بن غماصنف هذا الثأرا علم أن كثيرا من العلماء لا يحصل لهم التوفيق بفطنة توقفهم على معانى الألفاظ ولا روية تنقلهم من رقدة الغفلة إلى الاستيقاظ ولو تدبروا أقوال الأئمة في مدح المختار لعلموا أنه من السابقين المجاهدين الذين مدحهم الله تعالى جل جلاله في كتابه المبين و دعاء زين العابدين عليه السلام للمختار دليل واضح و برهان لائح على أنه عنده من المصطفين الأخيار و لو كان على غير الطريقة المشكورة و يعلم أنه مخالف له في اعتقاده لما كان يدعو له دعاء لا يستجاب و يقول فيه قولاً لا يستطاب و كان دعاؤه عليه السلام له عبثاً و الإمام منزّه عن ذلك و قد أسلفنا من أقوال الأئمة في مطاوى الكتاب تكرار مدحهم له و نهيمهم عن ذمه ما فيه غنية لذوى الأبصار و بغية لذوى الاعتبار و إنما أعداؤه عملوا له مثالب ليباعدوه من قلوب الشيعة كما عمل أعداء أمير المؤمنين عليه السلام له مساوى و هلك بها كثير من حاد عن محبته و حال عن طاعته؛^۱ ابن نما می گوید: بسیاری از علما توفیق دقت بر معانی الفاظ را ندارند و سیر حرکتی آن ها از غفلت به سوی بیداری نمی باشد. پس اگر در اقوال ائمه طاهرین در مدح مختار تدبر کنند؛ هر آینه می دانند که مختار از مجاهدانی است که خداوند آن ها را در کتابش، ستوده است و همچنین دعای امام سجاد برای مختار، دلیل روشن و برهان محکمی است که مختار جزء برگزیدگان است و اگر مسیر مختار، ناحق بود و امام می دانست که او مشکل

در جلسه قبل، بخشی از کلام ابن نما را در مورد جریان مختار ذکر کردیم و اکنون باقی آن:

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۸۷.

اعتقادی دارد، برای او دعا نمی‌کرد؛ زیرا مستجاب نمی‌شد و دعای امام هم، بیهوده بود؛ در حالی که امام از چنین حالاتی منزّه می‌باشد و ما بارها اقوال ائمه را در جاهای مختلف کتاب نقل کردیم که مختار را مدح و از مذمت او نهی می‌کردند و این نقل قول‌ها برای صاحبان بصیرت کفایت می‌کند. همانا دشمنان مختار، برای او جوسازی کرده‌اند [و دروغ‌هایی را به مختار از زبان ائمه نسبت داده‌اند]^۱ تا قلوب شیعیان را از او دور کنند؛ همان‌گونه که دشمنان امیرالمؤمنین علیه او، جوسازی کرده و دروغ و تهمت‌های زیادی را به آن حضرت، نسبت دادند و به وسیله همین جعلیات، بسیاری از محبان وی، به دلیل دوری از حضرت و اطاعت نکردن از او به هلاکت رسیدند.

بیان علامه امینی در مورد شخصیت مختار

علامه امینی در کتاب شریف الغدير در مورد مختار می‌فرماید:

«و من عطف علی التاریخ و الحدیث و علم الرجال نظراً تشفعها بصيرة نقّاذة، علم أنّ المختار فی الطلیعة من رجالات الدین و الهدی و الإخلاص، و أنّ نهضة

۱. دشمنان گاهی به زبان ائمه، حدیث جعل می‌کردند. اگر از بحث دور نمی‌شدم، ده‌ها نمونه را می‌آوردم. همین روایت میمون بن عبدالله (بحار الانوار، ج ۳۵۴، ۴۷)، برای نمونه کفایت می‌کند. گروهی خدمت امام صادق رسیدند و به دروغ گفتند که احادیثی از جعفر بن محمد شنیده‌ایم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اگر مردی که از او حدیث نقل می‌کنی خودش را ببینی و به تو بگوید این حدیث‌ها که از من نقل کرده‌اند، دروغ است و من از آن حدیث‌ها خبر ندارم و به کسی چنین نگفته‌ام؛ آیا او را تصدیق می‌کنی؟ گفت: نه. حضرت فرمود: «چرا؟» گفت: زیرا اشخاصی این حدیث‌ها را از قول او نقل کرده‌اند که اگر شهادت بدهند به آزادی مردی از بردگی و بندگی، قبول می‌شود (روایت را ببینید).

الکریمة لم تكن إلا لإقامة العدل باستئصال شأفة الملحدين، و اجتياح جذوم الظلم الأموى، و أنّه بمنزلة من المذهب الكيسانى، و أنّ كل ما نبزوه من قذائف و طامات لا مُقِيل لها من مستوى الحقيقة و الصدق، و لذلك ترحم عليه الأئمة الهداة سادتنا، السجّاد و الباقر و الصادق (عليه السلام)، و بالغ في الثناء عليه الإمام الباقر (عليه السلام) و لم يزل مشكوراً عند أهل البيت الطاهر هو و أعماله؛ كسى كه به تاريخ و حديث و علم رجال نگاه ژرف و دقيقى بيندازد، مى فهمد كه مختار سرآمد مردان مؤمن و مخلص است و قيام با كرامتش براى اقامه عدل با ريشه كن كردن ملحدان و دفع ظلم امويان، همراه بود. مذهب مختار، كيسانى نبود [مذهب كيسانى بعد از رحلت محمد حنفيه، مطرح شد و مختار قبل از محمد حنفيه، به شهادت رسيد] و هر تهمة و نسبت قبيحى به مختار از حقيقت دور است. به همين دليل، ائمه معصوم، - امامان سجاد و باقر و صادق (عليه السلام) - او را مدح کرده اند و بيش تر از همه، امام باقر، او را ستوده است. مختار و قيام او هميشه نزد ائمه، قابل سپاس بود.

«و قد أكبره و نزهه العلماء الأعلام منهم: سيّدنا جمال الدين بن طاووس في رجاله، و آية الله العلامة في الخلاصة، و ابن داود في الرجال، و الفقيه ابن نما فيما أفرد فيه من رسالته المسماة بذوب النصار، و المحقق الأردبيلي في حديقة الشيعة، و صاحب المعالم في التحرير الطاووسى، و القاضي نور الله المرعشى في المجالس. و قد دافع عنه الشيخ أبو عليّ في منتهى المقال، و غيرهم».

علمای ما نیز مختار را بزرگ دانسته و او را مدح کرده اند، از جمله ابن طاووس در رجال خود.

«و قد بلغ من إكبار السلف له أنّ شيخنا الشهيد الأوّل ذكر في مزاره زيارةً تُخصّص

به، و یزار بها، و فيها الشهادة الصريحة بصلاحه و نصحه في الولاية و إخلاصه في طاعة الله و محبة الإمام زين العابدين، و رضا رسول الله و أمير المؤمنين . صلوات الله عليهما و آلهما . عنه، و أنه بذل نفسه في رضا الأئمة و نصرة العترة الطاهرة و الأخذ بثأرهم؛ و بزرگان ما مثل شهيد اول، برای مختار زیارت نامه نوشته اند که به وسیله آن زیارت می شود. زیارتنامه اش حکایت از اخلاص و ولایتمداری ایشان است. او محبت ائمه طاهرين را در قلب داشته و جان خودش را در راه رضایت ائمه طاهرين و نصرت و خونخواهی آن ها، نثار کرده است.

«و الزیارة هذه توجد في كتاب مُراد المُريد، و هو ترجمة مزار الشهيد للشيخ علي ابن الحسين الحائري، و صحَّحها الشيخ نظام الدين الساجي مؤلف نظام الأقوال، و يظهر منها أنَّ قبر المختار في ذلك العصر المتقادم كان من جملة المزارات المشهورة عند الشيعة، و كانت عليه قُبَّةٌ معروفةٌ كما في رحلة ابن بطوطة؛ زیارت مختار در کتاب مراد المرید که ترجمه مزار شهید شیخ علی بن حسین حائری است، آمده و مؤلف کتاب نظام الاقوال، آن را تصحیح کرده است. لذا از این موارد بر می آید که قبر مختار در زمان های گذشته هم، از مزارهای مشهور نزد شیعه بوده و بر قبرش قبه معروفی بوده است؛ همان گونه که ابن بطوطه، آن را نقل کرده است.

«و لقد تصدَّى لتدوين أخبار المختار و سيرته و فتوحه و معتقداته و أعماله جماعةٌ من الأعلام، فمنهم: ١ - أبو مخنف لوط بن يحيى الأزدي: المتوفى (١٥٧)، له كتاب أخذ الثار في المختار.... ٢١ - الشيخ ميرزا محمد علي الأوردبادي له سبي؛

به تحقیق برای تدوین اخبار مختار و سیره و فتوحات و اعتقادات و اعمال او، جماعتی از بزرگان در این مورد کتاب نوشته‌اند. علامه امینی، نام ۲۱ نفر از بزرگان را به همراه تألیفات شان، ذکر می‌کند که آخرین آن‌ها مرحوم غروی اردوبادی بادی (م. ۱۳۸۰ ق) می‌باشد».

خدا رحمت کند مرحوم اردوبادی را! چه مرد بزرگواری بود. اصلاً اهل هوا نبود و با خدا معامله کرده بود. زندگی‌اش را وقف اهل بیت کرده بود. کتاب الغدير را تحقیق و ویرایش کرد؛ ولی حاضر نبود اسمش، روی کتاب ثبت شود. در کتاب غدیر، ۶۰ بیت در مورد مختار شهید آمده است.

چرا بعضی نسبت به مختار دید خوبی ندارند. آیا مسلمان باید یک گوشه بنشیند و دست روی دست بگذارد مثل خواجه ربیع و به امیرالمؤمنین بگوید من نمی‌فهمم جنگ‌های تو برای چیست، لذا مرا به مرز بفرست، یا این‌که داخل قبر به چله بنشیند و وقتی بشنود امام حسین علیه السلام شهید شده است، بگوید: «لعن الله قاتله» و بعد از گفتن همین عبارت هم پشیمان بشود؛ این می‌شود زاهد! اما اگر شخصی، به معرکه خطر برود و دمار از روزگار ستمگران درآورد، آدم خوبی نیست! من نمی‌دانم بعضی طبق چه ضابطه‌ای حکم می‌کنند؟!

بیان ذهبی در مورد مختار

«المختار بن أبی عبید الثقفی الکذاب... ونشأ المختار، فکان من کبراء ثقیف، وذوی الرأی، والفصاحة، والشجاعة، والدهاء، وقلة الدین، وقد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: "یکون فی ثقیف کذاب ومبیر فکان الکذاب هذا، ادعی أن الوحی یأتیه، وأنه یعلم

الغیب، وکان المبیر الحجاج، قبحهما الله؛^۱ ذهبی همان اول درمورد مختار می‌گوید: کذاب است. از بزرگان طایفه اش بود. نظریه پرداز و فصیح و شجاع و زیرک بود. او در دینش ضعیف بود. از پیامبر روایت شده است که در ثقیف، کذاب و کشنده‌ای است و کذاب، همین مختار است که ادعا کرد، وحی بر او نازل می‌شود و از غیب باخبر است».

بیان تنقیح المقال در مورد مختار

آقای مامقانی با این که در مورد مختار تأمل دارد و ایشان را جزء حسان - نه ثقات - می‌داند، می‌گوید:

«لا اشکال فی اسلامه بل فی کونه امامی المذهب بل الظاهر اتفاق الخاصة و العامة علیه. بل الحق انه کان یقول بامامة الامام السجاد. فتخلص من جمیع ما ذکرنا ان رجل امامی المذهب فان سلطنته برخصة الامام و ان وثاقته غیر ثابتة نعم هو ممدوح مدحاً مدرجاً له فی الحسان؛^۲ شکی در شیعی بودن مختار وجود ندارد و این مسئله، مورد اتفاق شیعه و سنی است و حق این است که گفته شود، مختار پیرو امام سجاد بود. پس خلاصه کلام این است که مختار شیعی است و کارها و قیامش، به اذن امام بوده است، گرچه وثاقتش، ثابت نیست. [نمی‌گویند ثقه نیست، بلکه می‌گویند برای ما ثابت نیست،] این قدر ممدوح هست که جزء حسان باشد».

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۳۹.

۲. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی معرفة علم الرجال، ج ۳، ص ۲۰۶ (چاپ سنگی).



جلسه بیست و یکم

مقدمه

موضوع سخن، راجع به قیام‌هایی است که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام صورت گرفته است و ائمه طاهرین، چنین قیام‌هایی را تأیید کرده‌اند و یا رایاتی که خود ائمه، از خروج آن‌ها خبر و به آن‌ها بشارت داده‌اند. در واقع چنین قیام‌ها، نقض روایاتی است، مثل این روایت: «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». یکی از این قیام‌ها، قیام مختار بود که هم خودش و هم قیامش تأیید شده است. در این مورد کلمات بزرگانی از ابن نما تا معاصران مانند مرحوم مامقانی و علامه امینی و قمی و خویی را نقل کردیم و اکنون بحث را ادامه خواهیم داد:

برخورد ائمه طاهرین با قیام‌ها

اگر قیامی مورد تأیید ائمه طاهرین نبود، آن بزرگواران به صراحت در برابر آن موضع گرفته و یا به آن اعتنا نمی‌کردند. در این زمینه، به دو مورد اشاره می‌کنم:

قیام توابین

یکی از این قیام‌ها، «قیام توابین» به فرماندهی سلیمان صد خزاعی است. ایشان از صحابه است. ظاهراً از چهار هزار نفر شرکت‌کننده در قیام، هشت یا نه نفر زنده

ماندند. شعارشان هم «یا لثارات الحسین» بود. من هرچه در مورد این قیام، تتبع کردم، تأییدی از ائمه نیافتم. تنها چیزی که در این زمینه ملاحظه کردم، کلامی است از امیرالمؤمنین نسبت به خود سلیمان. ظاهراً ایشان، در جنگ صفین مجروح می‌شود و نزد حضرت برمی‌گردد، در حالی که انتظار شهادت داشت. امام می‌فرماید: ﴿و منهم من قضی نخبه و منهم من ینتظر﴾.^۱ پس، خود سلیمان صد خزاعی مورد تأیید است، هر چند در مورد قیام تأییدی صورت نگرفته است.

قیام مردم مدینه

یکی دیگر از این قیام‌ها، «قیام مردم مدینه» است. در مورد این قیام قبلاً بحث مفصلی شده و بنده از ائمه علیهم‌السلام در مورد چنین قیامی تأییدی نیافتم. البته عده‌ای را پناه دادند؛ زیرا امام سجاد، تا مدت‌ها بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام بیرون از مدینه سکونت داشتند. در جریان سرکوب این قیام توسط جلادان یزید، صدها نفر کشته شدند و هتک نوامیس شد. پس بعضی از قیام‌ها هم، مورد تأیید ائمه قرار نگرفته‌اند. در این جا، بحث در مورد مختار را ادامه می‌دهیم:

بیان مرحوم خوئی در مورد مختار

مرحوم خوئی در معجم رجال الحدیث در مورد جناب مختار، می‌فرماید:

«و الأخبار الواردة في حقه على قسمين: مادحة و ذامة أما المادحة فهي متضافرة، منها ما ذكره الكشي.

۱. المنقري، نصرین مزاحم، وقعة صفین، ص ۵۱۹.

إبراهيم بن محمد الخثلي قال: حدثني أحمد بن إدريس القمي قال: حدثني محمد بن أحمد قال: حدثني الحسن بن علي الكوفي، عن العباس بن عامر، عن سيف بن عميرة، عن جارود بن المنذر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما امتشطت فينا هاشمية ولا اختضببت، حتى بعث إلينا المختار برؤوس الذين قتلوا الحسين عليه السلام وهذه الرواية صحيحة؛ روایاتی که درباره مختار وارد شده، دو دسته‌اند: روایاتی که در مدح او نقل شده و روایاتی که در مذمت مختار وارد شده‌اند. روایات در مدح مختار «متضافره» است.

«متضافره در حدود «تواتر» و یا «استفاضه» می‌باشد. اگر مستفیض هم باشد، طبق مبنای ایشان، به بررسی سندی نیاز ندارد، گرچه آن‌ها «ضعیف» باشند. مرحوم خوئی در ادامه بحث، چند روایت را که در مدح مختار است، نقل می‌کند.

روایات مادحه در کلام مرحوم خوئی

روایت اول:

«إبراهيم بن محمد الخثلي، قال حدثني أحمد بن إدريس القمي، قال حدثني محمد بن أحمد، قال حدثني الحسن بن علي الكوفي، عن العباس بن عامر، عن سيف بن عميرة، عن جارود بن المنذر، عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما امتشطت فينا هاشمية ولا اختضببت حتى بعث إلينا المختار برؤوس الذين قتلوا الحسين عليه السلام؛ جارود بن منذر از امام محمد باقر عليه السلام روایت می‌کند که هیچ زن هاشمیه‌ای از ما خاندان، شانه به سر نزد و خضاب نگرفت تا موقعی که مختار سر قاتلان امام حسین را نزد ما فرستاد.

آقای خویی می‌فرمایند: «و هذه الرواية صحيحة».

روایت دوم:

«حَمْدُ وَبِهِ عَنْ يَفْقُوبَ بْنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ سَدِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَا تَسْبُوا الْمُخْتَارَ فَإِنَّهُ قَدْ قُتِلَ فَتَلَّتْنَا وَطَلَبَ بِثَارِنًا وَزَوْجَ أَرَامِلِنَا وَقَسَمَ فِينَا الْمَالَ عَلَى الْعُسْرَةِ؛ رَجَالَ كَشَى از امام محمد باقر عليه السلام چنین روایت می‌کند: مختار را دشنام ندهید؛ زیرا مختار قاتلان ما را کشت؛ برای ما خونخواهی کرد؛ بیوه زنان ما را شوهر داد و در موقع عسرت و تنگدستی مال را در میان ما تقسیم کرد».

روایت سوم:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعُثْمَانُ بْنُ حَامِدٍ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزْدَادَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسَى بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكِ، قَالَ دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام يَوْمَ التَّخْرِ وَهُوَ مُتَكِيٌّ وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَى الْحَلَّاقِ، فَتَعَدَّتْ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَتَنَاولَ يَدَهُ لِيُقْبِلَهَا فَنَعَهُ، ثُمَّ قَالَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا أَبُو الْحَكَمِ بْنُ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ الثَّقَفِيُّ، وَكَانَ مُتَبَاعِدًا مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَدَدَّ يَدَهُ إِلَيْهِ حَتَّى كَادَ يُفْعِدُهُ فِي حَجَرِهِ بَعْدَ مَنَعِهِ يَدَهُ، ثُمَّ قَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ أَكْثَرُوا فِي أَبِي وَقَالُوا وَالْقَوْلُ وَاللَّهُ قَوْلُكَ قَالَ وَابْنُ شَيْءٍ يَقُولُونَ قَالَ يَقُولُونَ كَذَّابٌ، وَلَا تَأْمُرْنِي بِشَيْءٍ إِلَّا قَبِلْتُهُ، فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَخْبَرَنِي أَبِي وَاللَّهِ إِنَّ مَهْرَ أُمِّي كَانَ مِمَّا بَعَثَ بِهِ الْمُخْتَارُ أَوْ لَمْ يَبْنِ دُورَنَا وَقَتْلَ قَاتِلِنَا وَطَلَبَ بِدِمَائِنَا فَرَحِمَهُ اللَّهُ، وَأَخْبَرَنِي وَاللَّهِ أَبِي أَنَّهُ كَانَ لَيَمُرُّ عِنْدَ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيٍّ يُمَهِّدُهَا

۱. عبدالله بن شریک، نوه سنان بن انس است؛ اما این کجا و آن کجا! حرفش را ذہبی نقل می‌کند کہ «ان الله عادل من ان يدخل طلحه و زبیر الجنة؛ خدا عادل تر از این است کہ این‌ها را به بهشت ببرد».

الْفِرَاشَ وَيُثْنِي لَهَا الْوَسَائِدَ وَمِنْهَا أَصَابَ الْحَدِيثَ، رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ مَا تَرَكَ لَنَا حَقًّا عِنْدَ أَحَدٍ إِلَّا طَلَبَهُ قَتَلَ قَتَلْتَنَا وَ طَلَبَ بِدِمَائِنَا؛ ابن زبیر از عبد الله بن شریک چنین نقل می‌کند: روز عید قربان ما به حضور امام محمد باقر علیه السلام مشرف شدیم؛ در حالی که امام تکیه کرده بود. حضرت باقر فرمود: یک حلاق [= شخصی که سر را می‌تراشد] نزد من بیاورید. من در مقابل آن بزرگوار نشسته بودم که دیدم پیرمردی از اهل کوفه نزد آن حضرت آمد و دست امام باقر را گرفت که ببوسد؛ ولی امام اجازه نداد. سپس حضرت باقر به او فرمود: تو کیستی؟ گفت: من حکم [= بفتح حاء و کاف] ابن مختار بن ابو عبیده ثقفی هستم. امام باقر علیه السلام دست خود را دراز کرد و او را که با آن حضرت فاصله داشت، آورد و نزدیک خود جای داد. وی به حضرت باقر گفت: خدا امور تو را اصلاح کند! مردم در باره پدرم حرف‌هایی دارند؛ ولی به خدا قسم آنچه تو بفرمایی، همان، حق است. امام باقر فرمود: مردم چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند: مختار کذاب بود؛ ولی من هر چه شما بفرمایید، قبول دارم.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: سبحان الله! به خدا قسم پدرم به من خبر داد که مهر مادرم از اموالی بود که مختار فرستاد. آیا نه چنین است که مختار خانه‌های ما را بنا کرد و دشمنان ما را کشت و خون‌های ما را مطالبه کرد؟! خدا او را رحمت کند! به خدا قسم، پدرم به من خبر داد که با فاطمه دختر حضرت امیر شبانه سخن می‌گفتند و پدرم رختخواب برای فاطمه آماده می‌کرد و متکا می‌آورد. پدرم این حدیث را از فاطمه شنید. خدا پدرت را رحمت کند! خدا پدرت را بیامرزد که حق ما را نزد احدی نگذاشت، مگر آن که باز ستاند؛ قاتلان ما را کشت و برای ما خون خواهی کرد».

شاید اولین کسی که نسبت کذاب را به حضرت مختار داد که بود؟ در مصافی که بین لشکر مختار به فرماندهی ابراهیم بن الاشر پسر مالک اشتر و لشکر شامی‌ها به فرماندهی ابن زیاد، رخ داد؛ اولین کسی که از طرف شامی‌ها رجز خواند؛ از مختار به عنوان کذاب یاد کرد. از این رجزها معلوم می‌شود که لشکر مختار و لشکر شامی‌ها دو جریان و خط هستند. نمی‌گویم در رأس این جریان معصوم قرار دارد؛ ولی یک جریان، دفاع از ولایت است و در مقابل، جریان ضد ولایت قرار دارد. مخالفت با امیرالمؤمنین، مخالفت با رسول الله و مخالفت با رسول الله، مخالفت با خداوند است. «حربک حربی و سلمک سلمی» را خود اهل سنت، نقل کرده‌اند. بعد از واقعه صفین، شامی‌ها در واقعه‌ای مثل جنگ مختار، تلفات ندادند. ۲۴ هزار نفرشان به جهنم واصل شدند که چنین ضربه‌ای سابقه نداشته است.

بعد از این که دو لشکر، مقابل هم ایستادند، ابن ضبعان کلبی از سپاه شام خارج شد و رجز خواند و به مختار نسبت کذاب داد.

«و وقف العسکران و التقی الجمعان فخرج ابن ضبعان الکلبی و نادى یا شیعة المختار الکذاب یا شیعة ابن الأشر المرتاب: أنا ابن ضبعان الکرم المفضل من عصابة بیرون من دین علی کذاک کانوا فی الزمان الأول».

در رجز می‌گوید: من ابن ضبعان و از گروهی هستم که از دین علی، بیزاری می‌جوئیم و این بیزاری روش ما است. فردی از طایفه همدان جوابش را داد، واقعاً این طایفه در کنار حضرت بودند و وفادار به آن حضرت.

«فخرج إلیه الأحوص بن شداد الهمدانی و هو یقول:

أنا ابن شداد على دين علي لست لعثمان بن أروى بولي
لأصلين القوم فيمن يصطلي بحر نار الحرب حتى تنجلي^۱

من بر دین حضرت علی علیه السلام هستم و عثمان را دوست ندارم و امروز عده‌ای از شما را به هلاکت می‌رسانیم.

روایت چهارم:

« حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي عَلِيٍّ الْخُزَاعِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ الْعَمَرِيُّ الْمَكِّيُّ، قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَمَّا أَتَى بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَرَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ فَخَرَّ سَاجِدًا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَ لِي ثَارِي مِنْ أَعْدَائِي، وَجَزَى اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا؛ هَنَگَامِي که سر ابن زیاد و سر عمر بن سعد را نزد حضرت علی بن الحسین آوردند، آن حضرت خدای را سجده کرد و فرمود: سپاس مخصوص خدایی است که خون ما را از دشمنان طلب کرد. خدا به مختار جزای خیر عطا فرماید! »

روایات ذامه در کلام مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در ادامه، روایاتی را هم که در مذمت مختار وارد شده‌اند، بیان می‌فرماید:

روایت اول:

« عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ الْمُخْتَارَ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۸۱.

بِعَشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فَقَبِلَهَا وَبَنَى بِهَا دَارَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَدَارَهُمُ الَّتِي هُدِمَتْ قَالَ ثُمَّ إِنَّهُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِأَرْبَعِينَ أَلْفَ دِينَارٍ بَعْدَ مَا أَظْهَرَ الْكَلَامَ الَّذِي أَظْهَرَهُ فَرَدَّهَا وَ لَمْ يَقْبَلْهَا؛ مختار مبلغ بیست هزار دینار برای امام زین العابدین فرستاد، آن بزرگوار، پول ها را قبول کرد و خانه عقیل بن ابی طالب را که خراب شده بود، ساخت. بعدا که مختار، آن کلام خود را ظاهر کرد، مجدداً مبلغ چهل هزار دینار برای امام سجاد فرستاد؛ ولی حضرت سجاد آن مبلغ را نپذیرفت.»

«وَالْمُخْتَارُ هُوَ الَّذِي دَعَا النَّاسَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ وَ سُمُّوا الْكَيْسَانِيَّةَ وَ هُمْ الْمُخْتَارِيَّةُ وَ كَانَ لَقَبُهُ كَيْسَانٌ وَ لَقِبَ بِكَيْسَانَ لِصَاحِبِ شَرْطِهِ الْمُكْتَى أَبَا عَمْرٍ وَ كَانَ اسْمُهُ كَيْسَانَ وَ قِيلَ إِنَّهُ سُمِّيَ كَيْسَانَ بِكَيْسَانَ مَوْلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ الَّذِي حَمَلَهُ عَلَى الطَّلَبِ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَلَّهٗ عَلَى قَتْلَتِهِ وَ كَانَ صَاحِبَ سِرِّهِ وَ الْغَالِبَ عَلَى أَمْرِهِ وَ كَانَ لَا يَبْلُغُهُ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَعْدَاءِ الْحُسَيْنِ أَنََّّهُ فِي دَارٍ أَوْ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا قَصَدَهُ وَ هَدَمَ الدَّارَ بِأَسْرِهَا وَ قَتَلَ كُلَّ مَنْ فِيهَا مِنْ ذِي رُوحٍ؛ مختار مردم را به سوی محمد بن حنفیه دعوت می کرد. آنان که مختاریه بودند به «کیسانیه» نامیده شدند. لقب مختار، «کیسان» بود. مختار بدین سبب به کیسان لقب یافت که نام امیر لشکرش، یعنی ابو عمره کیسان بود. گفته شده است. بدین لحاظ لقب کیسان یافت که کیسان نام یکی از غلامان حضرت امیر بود. وی همان کسی بود که مختار را برای طلب خون امام حسین وادار و او را به مکان قاتلان امام حسین علیه السلام راهنمایی می کرد. او محرم اسرار مختار و بر امر او غالب بود. هیچ گزارشی از دشمنان امام حسین به او نمی رسید که آن دشمن در فلان خانه یا فلان موضع است، مگر این که وی متوجه آن شخص می شد و همه آن خانه را خراب می کرد و هر ذی روحی را که در آن خانه بود، می کشت.»

«وَكُلُّ دَارٍ بِالْكُوفَةِ خَرَابٌ فَهِيَ مِمَّا هَدَمَهَا وَأَهْلُ الْكُوفَةِ يَضْرِبُونَ بِهَا الْمَثَلَ فَإِذَا افْتَقَرَ إِنْسَانٌ قَالُوا دَخَلَ أَبُو عَمْرٍةَ بَيْتُهُ حَتَّى قَالَ فِيهِ الشَّاعِرُ:

إِبْلِيسُ بِمَا فِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَبِي عَمْرٍةَ يُغْوِيكَ وَيُطْغِيكَ وَلَا يُعْطِيكَ كِسْرَةَ

و هر خانه‌ای که در کوفه خراب شده بود، وی آن را خراب کرده بود. اهل کوفه این ابو عمره را ضرب المثل قرار داده بودند. هرگاه شخصی فقیر می‌شد، می‌گفتند: ابو عمره داخل خانه‌اش شده است. کار او به جایی رسیده بود که شاعر در باره‌اش گفته است:

یغویک و یطغیک، و لا یعطیک کسرة ابلیس بما فیہ، خیر من ابی عمرة

یعنی شیطان با آن همه شیطنتهایی که دارد، باز هم از ابو عمره بهتر است. شیطان تو را گمراه و سرکش می‌کند، ولی تو را به شکست و خرابی دچار نمی‌کند».

مرحوم خوئی بعد از نقل این روایت می‌فرماید:

«و هذه الروایات ضعيفة الأسناد جدا، على أن الثانية منهما فيها تهافت و تناقض و لو صحت فهي لا تزيد على الروایات الذامة الواردة في حق زرارۃ و محمد بن مسلم و برید و أضرابهم؛ این روایت و روایات از این قبیل، از نظر سند «ضعیف» است و در روایت دوم تناقض ملاحظه می‌شود. اگر این روایت ذامه، به فرض هم صحیح باشد، اعتبارش بیش از روایاتی نیست که در مذمت محمد بن مسلم و زرارۃ و بریر و... وارد شده‌اند.» همان‌طور که ذم در مورد چنین افرادی را کسی نپذیرفته و آن را توجیه کرده‌اند؛ ذم در مورد مختار هم باید توجیه شود.

در این جا مرحوم خوئی، روایتی از شیخ صدوق را که سبب مذمت مختار است، نقل کرده و سپس به آن جواب می‌دهد.

روایت دوم:

«و روی الصدوق علیه السلام مرسلأ أن الحسن س لما صار في مظلم ساباط، ضربه أحدهم بخنجر مسموم، فعمل فيه الخنجر، فأمر عليه السلام أن يعدل به إلى بطن جريحى، و عليها عم المختار بن أبى عبيدة مسعود بن قيلة فقال المختار لعمة: تعال حتى نأخذ الحسن و نسلمه إلى معاوية فيجعل لنا العراق فنظر بذلك الشيعة من قول المختار لعمة، فهموا بقتل المختار فتلطف عمه لمسألة الشيعة بالعفو عن المختار ففعلوا؛ شيخ صدوق در علل الشرايع، روايتى «مرسل» ذكر مى كند: هنگامى كه امام حسن مشغول نماز بود، يكى از آنان، تيرى به جانب آن بزرگوار پرتاب كرد؛ ولى چون امام زره بر تن داشت، مؤثر واقع نشد. وقتى امام حسن به ساباط مدائن رسيد، يكى از لشكريان خود حضرت، خنجر مسمومى به ران امام حسن زد كه كارگر شد. سپس آن بزرگوار دستور داد تا حضرتش را به سوى منطقه بطن جريحى كه عموى مختار والى آن جا بود، بازگردانند؛ در اين جا مختار به عمويش پيشنهاد كرد كه امام حسن را به معاويه تحويل دهيم تا معاويه عراق را به ما واگذار كند. وقتى شيعيان از آنچه مختار كه به عموى خود گفته بود، آگاه شدند، تصميم گرفتند مختار را به قتل برسانند؛ ولى عموى مختار به وى لطفى كرد و از شيعيان خواست تا او را عفو كردند».

جواب از روايت دامه

«و هذه الرواية لإرساها غير قابلة للاعتماد عليها، على أن لو صحت لأمكن أن يقال إن طلب المختار هذا لم يكن طلبا جديا وإنما أراد بذلك أن يستكشف رأى عمه، فإن علم أن عمه يريد ذلك لقيام باستخلاص الحسن عليه السلام، فكان قوله هذا

شفقة منه على الحسن عليه السلام. وقد ذكر بعض الأفاضل أنه وجد رواية بذلك عن المعصوم عليه السلام

أولاً: این روایت مرسل است؛

ثانياً: بنا به فرض که روایت، صحیح باشد، می‌توان گفت که طلب مختار، جدی نبوده است، بلکه می‌خواسته نظر عمویش را بداند و او را امتحان کند [چون وضعیتی بود که دائم، استانداران با تأیید حکومت معاویه، به سوی او پناهنده می‌شدند؛ لذا مختار خوف آن داشت که عمویش هم، چنین کاری بکند]. تا اگر چنین تصمیمی دارد، برای حفظ جان امام تدبیری بیندیشد و این سخن وی در مقام شفقت بر جان امام بوده است و این، ضعف مختار نیست. بعضی از افاضل، گفته‌اند که به چنین معنایی، از امام معصوم روایت صادر شده است.

بیان اشکالی دیگر، مبنی بر تضعیف مختار

مرحوم خوئی اشکال دیگری را که بعضی بر مختار وارد کرده‌اند، بیان می‌کند و سپس به آن جواب می‌دهد.

«بقی هنا أمور: الأول: أنه ذهب بعض العلماء إلى أن المختار بن أبي عبيدة لم يكن حسن العقيدة وكان مستحقاً لدخول النار وبذلك يدخل جهنم ولكنه يخرج منها بشفاعته الحسين عليه السلام و مال إلى هذا القول شيخنا المجلسي وجعله وجهاً للجمع بين الأخبار المختلفة الواردة في هذا الباب؛ مختار عقيدة سالمی نداشته است [چون بعضی از صحابه (شیخین) را دوست داشت]؛ بنا براین، مستحق آتش است. البته به شفاعت امام حسین، از جهنم خارج می‌شود. مرحوم

مجلسی نیز به این مطلب، میل پیدا کرده است تا به طریقی بین اخبار مختلف در مورد مختار جمع کند. ضمناً برای چنین نظری، دو روایت نقل می‌کند:

روایت اول:

«و استند القائل بذلك إلى روايتين الأولى: ما رواه الشيخ بإسناده عن مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ عَنْ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: قَالَ لِي يَحْزُورُ النَّبِيُّ الصِّرَاطَ يَتْلُوهُ عَلِيٌّ وَيَتْلُو عَلِيّاً الْحَسَنُ وَيَتْلُو الْحَسَنَ الْحُسَيْنُ فَإِذَا تَوَسَّطُوهُ نَادَى الْمُخْتَارُ الْحُسَيْنَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي طَلَبْتُ بِثَأْرِكَ فَيَقُولُ النَّبِيُّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام أَجِبْهُ فَيَنْقُضُ الْحُسَيْنُ فِي النَّارِ كَأَنَّهُ عَقَابٌ كَاسِرٌ فَيُخْرِجُ الْمُخْتَارَ حُمَةً وَلَوْ شَقَّ عَنْ قَلْبِهِ لَوَجَدَ حُبَّهُمَا فِي قَلْبِهِ؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: در روز قیامت، رسول خدا از پل صراط عبور می‌کند، در حالی که امام علی پشت سر ایشان و امام حسن پشت سر امام علی و امام حسین پشت سر امام حسن قرار دارند. وقتی اینان به میانه صراط می‌رسند، مختار [از میان جهنم] صدا می‌زند: یا اباعبدالله! من انتقام خون تو را گرفتم. رسول خدا به امام حسین می‌فرماید: جواب او را بده! پس امام حسین چون عقاب شکاری به فریادش می‌رسد و او را از آتش نجات می‌دهد؛ در حالی که مختار [از آتش جهنم] سیاه شده است، و اگر قلب او شکافته شود، محبت آن دو نفر در قلبش یافت می‌شود [یعنی به سبب محبت شیخین به آتش جهنم مبتلا شده است].»

روایت دوم:

«السراير أباؤُ بنُ تغلب عن جعفر بن إبراهيم عن زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِشَفِيرِ النَّارِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَيَصِيحُ صَائِحٌ مِنَ النَّارِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ثَلَاثًا قَالَ فَلَا يُجِيبُهُ قَالَ فَيُنَادِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثَلَاثًا أَغْنِنِي فَلَا يُجِيبُهُ قَالَ فَيُنَادِي يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنُ أَغْنِنِي أَنَا قَاتِلُ أَعْدَائِكَ قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ قَدْ احْتَجَّ عَلَيْكَ قَالَ فَيَنْقُضُ عَلَيْهِ كَأَنَّهُ عِقَابٌ كَاسِرٌ قَالَ فَيُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَمَنْ هَذَا جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ الْمُخْتَارُ قُلْتُ لَهُ وَلَمْ عَذِّبَ بِالنَّارِ وَقَدْ فَعَلَ مَا فَعَلَ قَالَ إِنَّهُ قَالَ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنْهُمَا شَيْءٌ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَوْ أَنَّ جَبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ فِي قَلْبِهِمَا شَيْءٌ لَأَكْتَبَهُمَا اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمَا؛ در کتاب سرائر از سماعه چنین روایت می‌کند: از امام محمد باقر عليه السلام چنین شنیدم: موقعی که روز قیامت فرامی‌رسد، پیامبر اسلام و امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام از نزدیک جهنم عبور خواهند کرد. شخصی که در جهنم است، سه مرتبه فریاد می‌زند: یا رسول الله! به فریادم برس! ولی پیغمبر خدا جوابی به او نخواهد داد. سه مرتبه فریاد می‌زند: یا امیر المؤمنین! به فریادم برس! آن حضرت هم جوابی به او نمی‌دهد. سپس سه مرتبه فریاد می‌زند: یا حسین! به فریادم برس، من قاتل دشمنان تو هستم. پیامبر خدا به امام حسین می‌فرماید: وی بر تو اتمام حجت کرد. امام حسین عليه السلام پس از این جریان، نظیر عقاب شکاری به فریادش می‌رسد و او را از آتش نجات می‌دهد. راوی می‌گوید: من به امام صادق گفتم: فدایت شوم، آن شخص که در آتش است، کیست؟ امام فرمود:

مختار است. گفتم: برای چه در آتش معذب خواهد شد، در صورتی که قاتلان امام حسین را کشت؟! فرمود: برای این که اندکی از محبت آن دو نفر را در قلب خود داشت. قسم به حق خدایی که حضرت محمد ﷺ را به حق مبعوث کرد، اگر در قلب جبرئیل و میکائیل هم چیزی از [محبت آنان] باشد، خدا ایشان را از ناحیه صورت، داخل آتش جهنم خواهد کرد».

جواب از اشکال

مرحوم خوئی در جواب از چنین اشکالی (سالم نبودن عقیده مختار) می‌فرماید:

«أقول: الروایتان ضعيفتان، أما رواية التهذيب فبالإرسال أولاً، وبأمية بن علي القيسي ثانياً، وأما ما رواه في السرائر فلأن جعفر بن إبراهيم الحضرمي لم تثبت وثاقته على أن رواية أبان عنه، وروايته عن زرة عجيبة فإن جعفر بن إبراهيم، إن كان هو الذي عده الشيخ من أصحاب الرضا عليه السلام فلا يمكن رواية أبان عنه، وإن كان هو الذي عده البرقي من أصحاب الباقر عليه السلام فروايته عن زرة عجيبة، وقد أشرنا في ترجمة محمد بن إدريس، إلى أن كتاب ابن إدريس فيه، تخليط؛^۱ هر دو روایت «ضعیف» هستند: روایت تهذیب اولاً، به سبب «مرسله بودن» و ثانیاً، به دلیل وجود امیه بن علی القیسی «ضعیف» است. روایت سرائر نیز به این دلیل ضعیف است که وثاقت جعفر بن ابراهیم الحضرمی اثبات نشده است. علاوه بر آن، روایت کردن ابان بن تغلب از جعفر بن ابراهیم الحضرمی، و

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۹۴.

روایت او از زرعة بن محمد الحضرمی عجیب است، برای این که اگر جعفر بن
 ابراهیم کسی باشد که شیخ طوسی او را از اصحاب امام رضا بر شمرده است؛
 در این صورت، ابان بن تغلب نمی تواند از او روایت کند، و اگر همان باشد که
 برقی او را از اصحاب امام باقر بر شمرده است؛ در این صورت، روایت جعفر بن
 ابراهیم از زرعة بن محمد الحضرمی عجیب خواهد بود، ضمن این که در
 کتاب محمد بن ادريس (السرائر) تخلیط وجود دارد.



جلسه بیست و دوم

مقدمه

موضوع سخن، راجع به مختار بود. در جلسات قبل، نسبت به قیام و شخصیت وی مقداری صحبت کردیم و اکنون بحث را ادامه می‌دهیم:

مختار و قیام او در کلام بزرگان

مرحوم مازندرانی حائری در منتهی المقال فی احوال الرجال در مورد مختار می‌فرماید:

«وَأَمَّا عَدَمُ جَوَازِ سَبِّهِ فَلَا إِشْكَالَ فِيهِ وَلَا شَبْهَةَ تَعْتَرِيهِ وَإِنْ لَمْ يَرِدْ فِي ذَلِكَ خَبَرٌ، فَكَيْفَ مَعَ وُرُودِهِ مَعَ حَسَنِ الطَّرِيقِ كَمَا نَصَّ عَلَيْهِ الْعَلَّامَةُ وَقَبْلَهُ تَحْرِيرُ الطَّائِسِيِّ وَهَشَامِ مَصْحَفِ هَاشِمٍ كَمَا ذَكَرَهُ شَيْخٌ وَبَعْدَهُ الْفَاضِلُ عَبْدُ النَّبِيِّ الْجَزَائِرِيُّ وَبَعْدَهُمَا الْأُسْتَاذُ الْعَلَّامَةُ وَتَبَعَ الْعَلَّامَةُ فِي ذَلِكَ تَحْرِيرُ الطَّائِسِيِّ فَإِنَّهُ فِي رَجَالِهِ كَذَلِكَ؛ فِي عَدَمِ جَوَازِ سَبِّ مَخْتَارٍ وَجَسَارَتِهِ بِهِ أَوْ شَكِّي نَمِي بَاشَدُ؛ كَرَّجِه رَوَايَتِي هُمْ فِي جَائِزِ نَبُودَنِ سَبِّ أَوْ وَارَدِ نَشْدِهِ بَاشَدُ وَحَالِ أَنْ كِه رَوَايَتِ فِي بَابِ نَهِيٍّ أَزِ سَبِّ مَخْتَارِ دَارِيْمِ كِه مُشْكَلِ سَنَدِي هُمْ نَدَارْدِ. عَلَامَه حَلِي، وَقَبْلِ أَزِ أَوْ هُمْ، تَحْرِيرِ طَاوُوسِي وَ... بِه اَيْنِ مُطْلَبِ، اِشَارَه دَاشْتِه‌اَنْدِ».

قیام‌های قبل از ظهور

هتاک تر از امویان نداشتیم و همین بس که قرآن از آن‌ها به «شجره خبیثه و ملعونه» تعبیر کرده است. وقتی احساس می‌کردند که دنیایشان در خطر است، خط قرمزی نداشتند و به هر کاری دست می‌زدند. از همین باب می‌توان، شخصیت مختار را کشف اثنی کنیم. حکومتی که با امام حسین و اهل

۱. مازندرانی حائری، منتهی المقال فی احوال الرجال، ج ۶، ص ۲۴۳

بیت او، با نهایت قساوت برخورد می‌کند، طرفدار خاصی هم برای مختار نیست. مختار در چنان جو خفقانی که بر عاقبت کار خود آگاه است، قیام می‌کند. لذا اگر هدف اخروی نداشته باشد، خلاف عقل است. اگر هدف مختار دنیا بود، با آن‌ها همدست می‌شد، عاقبت امر او را ببینید که با چه وضعی با او برخورد کردند؛ آیا چنین فردی طاغوت است؟ و قاتلان او بر حق هستند؟ لذا باید در روایات ناهیه، تجدید نظر کرد. دست آن‌ها باز بود، همان‌طور که با تبلیغات سوء، ترور شخصیت می‌کردند، کارخانه‌های جعل حدیث شان هم فعال بود، همان‌طور که در مذمت مختار و حتی امیرالمؤمنین، حدیث جعل می‌کردند، احادیثی هم که بوی قیام در برابر ستمگران داشته باشد، طور دیگری وانمود و جعل خواهند کرد. باید اوضاع را خوب در نظر گرفت و بررسی کرد و شخصیت مختار و ظرف زمانی او را هم، در نظر گرفت. همین کفایت می‌کند که بدانیم هدف مختار خدا بود، نه دنیا.

بیان مرحوم مامقانی در تنقیح المقال فی علم الرجال

مرحوم مامقانی در تنقیح المقال فی علم الرجال در مورد مختار می‌فرماید:

«الجهة الثانية في انّ حكومته هل كانت على باطل ام كان مرخصا في ذلك من قبل علي بن الحسين (عليه السلام) الظاهر الثاني لخبر ابن نما المتقدم ولرضا الأئمة (عليهم السلام) بافعاله من قتل بني أمية و سبيهم و اسرهم و نهب اموالهم و غير ذلك كما مرّت الإشارة الى ذلك في الأخبار المزبورة في مدحه الناطقة بتشكرهم فعله و جزائهم إياه خيرا و الترحم عليه مرارا عديدة في مجلس واحد و عن رسالة ابن نما أنّه قال فبعث براس ابن زياد الى علي بن الحسين (عليه السلام) فادخل عليه و هو يتغذى فقال (عليه السلام)

ادخلت علی ابن زیاد و هو يتغذى و رأس ابی بین یدیه فقلت اللهم لا تمّتنی حتّی
 ترینی رأس ابن زیاد و انا اتغذى فالحمد لله الذی اجاب دعوتی و قال ایضا فلما
 رای الرأس محمد بن الحنفیة خرّ ساجدا و دعی للمختار و قال جزاه الله خیر الجزاء
 فقد ادرك لنا ثارنا و وجب حقّه علی کلّ من ولد عبد المطلب ابن هاشم؛ جهت
 دوم: آیا حکومت مختار ناحق بوده و یا با اذن امام سجاد بوده است؟ ظاهر،
 دومی درست است [حکومت حق بوده است] به دلیل خبر ابن نما که گذشت
 و رضایت ائمه طاهرین به افعال مختار - مثل کشتن بنی امیه و اسارت شان و
 غارت اموال آن ها - که به وسیله تشکر از فعل او و ترحم بر او به دفعات
 مختلف صورت گرفته است و این که ائمه در برابر کار او، می گفتند: خدا جزای
 خیرش دهد، و یا طبق بیان ابن نما در رساله اش که گفته بود: وقتی سر ابن
 زیاد را آوردند، امام مشغول تناول طعام بودند و فرمودند که ابن زیاد مشغول
 غذا خوردن بود که سر پدرم، جلو او بود؛ آن جا من دعا کردم که خدایا! همین
 صحنه را برای من پیش بیاور که مشغول غذا خوردن باشم و سر ابن زیاد را
 بیاورند. وقتی سرها را نزد محمد بن حنفیه آوردند، او به سجده افتاد و برای
 مختار دعا کرد که خداوند به او جزای خیر دهد. جناب مختار به گردن تمام
 سادات، بلکه تمام فرزندان عبدالمطلب حق دارد».

«و عن مجالس الشیخ ره و ابن نما عن المنهال بن عمرو قال و لما قطع المختار
 یدی حرملة بن کاهل و رجليه و احرقه بالنار قلت سبحان الله فقال...»

از کتاب مجالس شیخ و ابن نما نیز نقل شده است که امام، پس از انتقام
 مختار از قاتلان، برای او دعا کردند.

«و الزوایات المزبورة نقلها عن الكشي المتضمنة لدعاء السجاد و الباقر عليه السلام؛
ایضاً تدلّ علی المطلوب و قصور السند فيها غیر ضائر بعد تعاضدها و كونها
مروية في الكتب المعتمدة الكثيرة مع سلامتها عن معارض يعتمد عليه و هي
بمجموعها تفيد الثابت حجّته في احوال الرجال، فتلخّص من جميع ما ذكرنا أنّ
الرجل امامی المذهب فإنّ سلطنته برخصة من الإمام عليه السلام؛ علاوه بر مواردی که
ذکر شد و همچنین روایاتی که از کشی در مدح مختار وارد شده است، بر
اعتبار مختار دلالت دارد و اگر بگوییم سند این روایات ضعیف است، باز
ضرری نمی‌زند؛ زیرا معارضی که قابل اعتماد باشد، وجود ندارد [چون تعارض
باید بین حجتین باشد و این روایات دامه مشکل دارد و لا حجت است؛ لذا
نمی‌تواند با حجت تعارض کند]. پس خلاصه کلام این است که مختار شیعی
بوده و حکومتش به اذن امام بوده است.»

البته مرحوم مامقانی بعد از این، بیانی دارند که قابل تأمل است. ایشان
می‌فرماید:

«و انّ وثاقته غیر ثابتة نعم هو ممدوح مدحا مدرجاً له في الحسان و لولا الاّترحم
مولینا الباقر عليه السلام علیه ثلاث مرّات في كلام واحد لکنی في ادراجہ في الحسان»^۱؛
ممکن است که مختار در رتبه ثقات نباشد؛ ولی در رتبه حسان که هست؛ زیرا
اگر هیچ مدحی برای او وارد نشده باشد، جز مدح امام باقر که سه بار در کلام
واحدی، او را مدح کرده‌اند، برای قرار گرفتن او در درجه حسان کفایت می‌کند.»

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی معرفة علم الرجال، ج ۳، ص ۲۰۶.

به نظر بنده هم، جناب مختار از سلامت عقیده برخوردار بود و تا آخر عمر، این گونه باقی ماند. چرا با وجود این همه روایات مادحه، باز مختار را زیر سؤال می‌برند؟ برخی هارون الرشید را، با آن همه جنایات تبرئه می‌کنند (هارونی که پیامبر اکرم از او به «عفریت» تعبیر کرده است)، پس چرا مختار را با این همه مدح را کنار می‌زنند؟

بیان مسعودی در مروج الذهب و معادن الجواهر

«و تتبع مصعب الشيعة بالقتل بالكوفة وغيرها، وأتى بجرم المختار فدعاهن إلى البراءة منه، ففعلن إلا حرمتين له إحداهما بنت سُمُرَةَ بن جندب الفزاری، والثانية ابنة النعمان بن بشير الأنصاري، وقالتا: كيف نتبرأ من رجل يقول ربّي الله؟ كان صائم نهاره قائم ليله، قد بذل دمه لله و لرسوله في طلب قَتَلَةِ ابن بنت رسول الله ﷺ وأهله و شيعته، فأمكنه الله منهم حتى شفى النفوس؛^۱ مصعب، شيعيان را در کوفه و غیرکوفه به قتل می‌رساند. زنان و نوامیس^۲ مختار را نزد

۱. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲. گروگانگیری زنان، شیوه بنی امیه بود. بنده در جلد دوم کتاب مع الרכب الحسینی، به نام الایام المکیة، این بحث را مطرح کردم که چرا امام حسین (علیه السلام) اصرار داشتند زنان را با خودشان همراه ببرند. یکی از هدف‌ها، ترس از گروگانگیری بود. این‌ها برای فشار و رسیدن به خواسته‌های خود، گروگان می‌گرفتند. امویان، پیمان شکن و خائن بودند و هیچ خط قرمزی نداشتند. جریان عمرو بن حمق را ببینید؛ این صحابی بزرگوار که مخفی بود، همسرش را گروگان گرفتند و دوسال زندانی کردند. وقتی عمرو بن حمق را یافتند، ببینید که چگونه با او برخورد کردند. من در کتاب شناخت صحابه این‌ها را مطرح کرده‌ام. نیمه شب سر بریده عمرو بن حمق را به دامن همسرش پرت کردند. قساوت و سنگدلی تا چه حد؟ آل زبیر هم از این‌ها بهتر نبودند.

او آوردند؛ مصعب از آن‌ها خواست تا از مختار بیزاری بجویند. همه آن‌ها جز دو نفر از همسرانش (دختر سمرة بن جندب و دختر نعمان بن بشیر انصاری) از مختار تبری جستند. این دو گفتند: چگونه از فردی تبری بجوئیم که موحد بود و اهل قیام و صیام بود و کسی بود که جان‌ش را در راه کشتن قاتلان حسین نثار کرد و توانست با کشتن آن‌ها، جان‌ها را خنک سازد؟!»

بیان طبری در تاریخ طبری

طبری در تاریخ خود در مورد جریان مختار می‌گوید:

«و تجرد المختار لقتلة الحسين عليه السلام فقال: ما من ديننا ترك قوم قتلوا الحسين عليه السلام يمشون أحياء في الدنيا آمنين! بئس ناصر آل محمد! أنا إذن الكذاب كما سموني، فإني أستعين بالله عليهم؛ الحمد لله الذي جعلني سيفاً ضربه به و رحاً طعنهم به، و طالب و ترهم و القائم بحقهم؛ إنه كان حقاً على الله أن يقتل من قتلهم و أن يذل من جهل حقهم؛ و قال: اطلبوا لي قتلة الحسين عليه السلام فإنه لا يسوغ لي الطعام و الشراب حتى اظهر الأرض منهم؛ طبری می‌گوید: وقتی که مختار آماده کشتن قاتلان حسین شد، گفت: دین ما اجازه نمی‌دهد که قاتلان حسین، آزادانه و در آرامش زندگی کنند و اگر ساکت بنشینیم، بد یاری برای آل محمد هستیم... خداوند مرا شمشیر و نیزه قرار داد تا بر جان قاتلان بتازم. خداوند را شکر می‌کنم که مرا را خونخواه قاتلان قرار داد. بعد فرمود: بروید دنبال قاتلان حسین؛ زیرا برای من خوردن و آشامیدن حرام است تا زمین را از لوث وجود قاتلان پاک کنم.»

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۱۰۵۷.

این جملات را شخص متعصبی مثل طبری نقل می‌کند. گویا نتوانسته است این‌ها را سانسور کند. قیام مختار در کوفه، در مقابل حکومتی که شرق و غرب عالم در دستش است، آیا می‌تواند انگیزه دنیایی داشته باشد؟ به چه دلیل، مختار را رد می‌کنیم؟ آیا به خاطر یک روایت که می‌گوید: هر پرچمی قبل از قیام، طاغوت است، این همه روایت را که راجع به مختار و زید شهید و شهید فخر و... داریم به خاطر یک روایت رد می‌کنیم؟! چرا در این روایت تأمل و یا آن را توجیه نمی‌کنیم؟ مثلاً چنین روایتی در کتاب بخاری هست: حضرت ابراهیم سه تا دروغ گفته است! مگر می‌شود که ابراهیم اولوالعزم دروغ بگوید؟ او می‌گوید: ولی روایت صحیح است! گویا تکذیب راوی برای آن‌ها از تکذیب پیامبر خیلی آسان‌تر است. این جا همین است. این همه روایت را به سبب یک روایت، کنار می‌زنند؟!



جلسه بیست و سوم

مقدمه

بحث ما، راجع به مختار و قیام او بود. مرحوم خوئی، اشکالاتی را که راجع به مختار و جریان او بود، بیان کرده و سپس در مقام جواب برآمده است. ما بخشی از کلام ایشان را در جلسات قبل بیان کردیم و اکنون ضمن مرور بر اشکالات قبلی، تتمه را بیان می‌کنیم:

بیان اشکال و جواب در مورد مختار

اشکال جفای مختار در حق امام حسن علیه السلام

یکی از اشکالات به جناب مختار این است که وقتی امام حسن به ساباط مداین رسید، یکی از لشکریان خود حضرت، خنجر مسمومی به ران مبارک امام حسن زد که کارگر شد. سپس آن بزرگوار دستور داد تا وی را به سوی قبیله جریحی که عمومی مختار والی آن جا بود، بازگردانند. در این جا مختار به عمومیش پیشنهاد کرد که امام حسن را به معاویه تحویل دهیم تا معاویه عراق را به ما واگذار کند. وقتی شیعیان از این قول مختار آگاه شدند، تصمیم گرفتند مختار را به قتل برسانند؛ ولی عمومی مختار از شیعیان خواست تا او را عفو کنند.

جواب اشکال

اولاً: این روایت «مرسل» است.

ثانیاً: بنا به فرض که روایت، «صحیح» هم باشد، می‌توان گفت که طلب مختار، جدی نبوده است، بلکه می‌خواسته عمویش را امتحان کند که آیا او هم مانند دیگر فرمانداران قصد همدستی و پناهندگی به معاویه را دارد یا نه؟ مرحوم خوئی می‌فرماید: بعضی از افاضل گفته‌اند که روایتی با چنین معنایی از امام معصوم، صادر شده است؛ هر چند آن روایت را نقل نکرده‌اند.

اشکال دیگر بر مختار

روایتی هست که هریک از ائمه، گرفتار یک کذاب هستند که بر آن‌ها دروغ می‌بندد و امام حسین علیه السلام، هم به مختار مبتلا بود.^۱

جواب اشکال

احتمال دارد که روایت، تحریف شده است چون مختار، در کوفه بود و امام حسین علیه السلام در مدینه؛ چگونه امام حسین مورد ابتلای مختار بودند؟ ضمن این‌که ما هیچ روایتی، ولو به سند ضعیف از دروغ بستن مختار به امام حسین علیه السلام نداریم و هیچ بعید نیست که آن مختار شخص دیگری باشد. مرحوم خوئی، سپس گله ابن نما را نقل می‌کند که خیلی از علما توفیق دقت در معنای روایات را پیدا نکرده‌اند و ظاهر روایت را اخذ می‌کنند.

۱. «نعم تقدم في ترجمة محمد بن أبي زینب رواية صحيحة و فيها كان أبو عبد الله الحسين بن علي عليه السلام قد ابتلي بالمختار و قد ذكر في تلك الرواية رسول الله صلى الله عليه وآله و الأئمة الأطهار عليهم السلام و أن كلا منهم كان مبتلي بكذاب يكذب عليه» (خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۹۸).

اشکال دیگر

کتاب سرائر از سماعه روایت می‌کند که امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود: مختار روز قیامت در آتش است و به شفاعت امام حسین نجات پیدا می‌کند.

جواب اشکال

اولاً، چنین بیانی در دو روایت آمده است که هر دو روایت، «ضعیف» هستند. روایت اول را شیخ در تهذیب نقل کرده است که مرسل است و ثانیاً، کسی که نقل کرده است، امیه بن علی قیسی است که او را نمی‌شناسیم.

اما روایت دوم که سرائر در مستطرفات نقل کرده است، در طریق آن، شخصی به نام جعفر بن ابراهیم حضرمی است که وثاقتش ثابت نیست؛ ضمن این‌که، ابان روایت را از جعفر حضرمی نقل می‌کند؛ در حالی‌که آن‌ها در یک طبقه نیستند و یا زرعه از ایشان نقل کند که این دو نیز در یک طبقه نیستند. پس هر دو روایت، مشکل دارند. سپس مرحوم خوئی، حرفی را از ابن داوود و او از کشی نقل می‌کند،^۱ مبنی بر این‌که روایاتی که در مذمت مختار است، عامه وضع کرده‌اند و از جعلیات است.^۲

من در این‌جا نکته‌ای عرض کنم که وقتی ابن داوود این مطلب را از کشی نقل می‌کند که عامه این روایات را وضع کردند، چه بُعدی دارد، همان روایاتی

۱. در چاپ‌های فعلی نیست.

۲. «هذا وقد قال ابن داود فيما تقدم منه (۴۷۸) بعد ما ذكر روايات المدح و ما روی فيه (المختار) مما ينافي ذلك، قال الكشي نسبته إلى وضع العامة أشبه» (خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۰۰).

که در مذمت مطلق قیام‌ها هم وارد شده است، این چنین باشد؟ به عنوان احتمال می‌گوییم.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

«أقول: ما نسبته ابن داود إلى الكشي، لم نجده في إختيار الكشي، ولعل نسخة أصل الكشي كان عنده و كان هذا مذكورا فيه؛ آنچه را ابن داوود به کشی نسبت داده است، ما در رجال کشی نیافتیم و شاید نسخه اصلی پیش ابن داوود بوده باشد که در آن چنین مطلبی ذکر شده است».

«وقد ذكرنا أنه مضافا إلى ضعف أسناد الروايات الدائمة، يمكن حملها على صدورهما عن المعصوم تقية، ويكفي في حسن حال المختار إدخاله السرور في قلوب أهل البيت س بقتله قتلة الحسين عليه السلام، وهذه خدمة عظيمة لأهل البيت عليهم السلام يستحق بها الجزاء من قبلهم أهله فهل يحتمل أن رسول الله صلى الله عليه وآله وأهل البيت عليهم السلام يغضون النظر عن ذلك، وهم معدن الكرم والإحسان؛ و ما قبلًا گفتیم که تمام روایات ذامه در حق مختار، «ضعیف» است و اگر ضعیف هم نباشد باید حمل بر تقیه گردد. در حُسن حال مختار همین بس که او با کشتن قاتلان حسین، اهل بیت را خوشحال کرد و این خدمت بزرگی است که مستحق پاداش قابل توجهی از طرف اهل بیت است. آیا ممکن است که اهل بیت عصمت و طهارت که معدن کرامت و احسان هستند، از چنین کار بزرگی قدردانی نکنند؟!»

اشکال دیگر

قیام مختار به اذن امام نبوده و مختار از پیش خودش، دست به چنین قیامی زده است.

«أن خروج المختار و طلبه بشار الحسين عليه السلام و قتله لقتله الحسين عليه السلام لا شك في أنه كان مرضيا عند الله و عند رسوله و الأئمة الطاهرين عليه السلام و قد أخبره ميثم و هما كانا في حبس عبيد الله بن زياد بأنه يفلت و يخرج نائرا بدم الحسين عليه السلام... و يظهر من بعض الروايات أن هذا كان بإذن خاص من السجادة عليه السلام...»؛^۱ شکی نمی باشد که خروج مختار و خونخواهی امام حسین و کشتن قاتلان او مورد رضایت خداوند و پیامبر و ائمه اطهار می باشد. ميثم تمار هم قبل از قیام مختار به این قضیه اشاره کرده و به مختار خبر می دهد که ما کشته می شویم؛ ولی تو از زندان نجات پیدا می کنی و قیام خواهی کرد، ضمن این که ما روایت داریم که قیام مختار با اذن خاص، از امام سجاده عليه السلام بوده است.»

منظور روایت ابن نما است. امام که لازم نیست سخنرانی کند و بیانیه بدهد. همین که اشاره ای کند، بس است. هم امام، اجازه داد و هم اختیار را به محمد حنفیه داد. مرحوم خوئی سپس، جریانی را نقل می کنند که ما نقل کردیم. برخی تشکیک می کنند که مختار مثله کرد؛ به فرض هم که چنین کاری کرده باشد، مگر آن ها مثله نکردند؟ مگر همین ها نبودند که نسبت به حضرت علی اکبر: «قطعوه إرباً إرباً»! مگر نسبت به امام حسین کاری نکردند که امام را در بوریاء گذاشتند؟ بعد هم ده اسب آماده کردند و نعل ها را عوض کردند و بر بدن ها دواندند؟ دلتان برای این طرف بسوزد. اگر این کار را هم

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

کرده باشد، مگر اخبارش به امام سجاد و امام باقر و امام صادق نرسیده است؟ با این فرض، آن‌ها برای مختار طلب مغفرت کرده‌اند. ملاک رضایت ائمه است و ائمه از او راضی بودند.

اشکال دیگر

«أنه نسب بعض العامة المختار إلى الكيسانية، وقد استشهد لذلك بما في الكشي من قوله: و المختار هو الذي دعا الناس إلى محمد بن علي بن أبي طالب بن الحنفية، و سمو الكيسانية و هم المختارية، و كان بقية كيسان إلى آخر ما تقدم؛ این اشکال را در اصل، بعضی از عامه مطرح و به حرف مرحوم کشی استناد می‌کنند که گفته است: مختار کسی است که مردم را به سوی محمد حنفیه دعوت کرد که اینان کیسانی نامیده شدند».

جواب اشکال

«و هذا القول باطل جزماً، فإن محمد ابن الحنفية لم يدع الإمامة لنفسه حتى يدعو المختار الناس إليه و قد قتل المختار و محمد ابن الحنفية حياً، وإنما حدثت الكيسانية بعد وفاة محمد ابن الحنفية و أما أن لقب مختار، هو كيسان فإن صح ذلك فنشؤه ما تقدم في رواية الكشي من قول أمير المؤمنين عليه السلام له مرتين يا كيس، يا كيس فثنى كلمة كيس، و قيل كيسان؛^۱ این حرف باطل است؛ چون اصلاً محمد بن حنفیه برای خودش ادعای امامت نکرد تا مختار هم در پی دعوت او باشد. کیسانی و اعتقاد به مهدویت محمد حنفیه بعد از رحلت او

اتفاق افتاد و حال آن که مختار قبل از رحلت محمد حنفیه، شهید شده بود. پس این تهمت اساساً باطل است و منشأ کلمه کیسان، به عنوان لقب مختار اگر صحیح باشد، بر اساس روایتی است که کشی از امیرالمؤمنین نقل می‌کند، مبنی بر این که به مختار دو بار فرمود: «یا کیس».

بیان مرحوم تستری در مورد مختار

مرحوم تستری در قاموس الرجال، بحث مشروحی راجع به مختار دارد. ایشان روایاتی را که در مدح و ذم جناب مختار وارد شده است، بیان و در ابتدا روایات مادحه را نقل می‌کنند. پنج روایت است که ما آن‌ها را در جلسات قبل، بیان کرده‌ایم، لذا فقط اشاره‌ای می‌کنیم.

روایات مادحه

اول: «... عن أبي جعفر عليه السلام قال: لا تسبّوا المختار، فإنّه قتل قتلتنا...»؛
دوم: «... عن عبد الله بن شريك قال: دخلنا على أبي جعفر عليه السلام يوم النحر... فقال: سبحان الله! أخبرني أبي: والله إنّ مهرأمة كان ممّا بعث به المختار...»؛
سوم: «... عن الأصبغ قال: رأيت المختار على فخذ أمير المؤمنين عليه السلام وهو يمّسح على رأسه ويقول: يا كيّس! يا كيّس!»؛
چهارم: «... عن الصادق عليه السلام قال: ما امتشطت فينا هاشميّة ولا اختضبت حتّى بعث إلينا المختار برؤوس الذين قتلوا الحسين عليه السلام»؛
پنجم: «... عن عمر بن عليّ بن الحسين: أنّ عليّ بن الحسين عليه السلام قال: لما أتى برأس عبيد الله بن زياد و رأس عمر ابن سعد قال: فخرّ ساجداً وقال: الحمد لله الذي أدرك لي ثأري من أعدائي، و جزی المختار خيراً».

روایات ذامه

مرحوم تستری پس از نقل روایات مادحه، روایات ذامه را نقل می‌کنند؛ اما روایات ذامه:

اول:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عُثْمَانُ بْنُ حَامِدٍ، قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزْدَادَ الرَّازِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخُطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَخْرَفِ، عَنْ حَبِيبِ الْخُثْعَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ كَانَ الْمُخْتَارُ يَكْذِبُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ؛ خُثْعَمِيٌّ مِنْ حَضْرَةِ صَادِقٍ عليه السلام چنين روايت می‌کند: مختار به حضرت علی بن الحسین عليه السلام دروغ می‌بست».

دوم:

«جَبْرِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، حَدَّثَنِي الْعُبَيْدِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ كَتَبَ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ بَعَثَ إِلَيْهِ هَدَايَا مِنَ الْعِرَاقِ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى بَابِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ دَخَلَ الْأَذِنُ يَسْتَأْذِنُ لَهُمْ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُهُ فَقَالَ أَمِيطُوا عَنْ بَابِي فَإِنِّي لَا أَقْبَلُ هَدَايَا الْكَذَّابِينَ وَلَا أَقْرَأُ كُتُبَهُمْ، فَحَوَّاهُ الْعُنُوتَانِ وَ كَتَبُوا الْمُهْدِيَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: وَ اللَّهُ لَقَدْ كَتَبَ إِلَيْهِ بِكِتَابٍ مَا أَعْطَاهُ فِيهِ شَيْئاً إِنَّمَا كَتَبَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ خَيْرٍ مَنْ طَشَى وَ مَشَى، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَمَّا الْمَشَى فَأَنَا أَعْرِفُهُ فَأَيُّ شَيْءٍ الطَّشَى فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام الْحَيَاةُ؛ يونس بن يعقوب از امام محمد باقر عليه السلام چنين روايت می‌کند: مختار، نامه‌ای برای علی بن الحسین نوشت و از عراق هدایایی تقدیم کرد. هنگامی که فرستادگان مختار بر در

خانه حضرت زین العابدین آمدند و کسی رفت تا برای آنان اجازه ورود بگیرد؛ شخصی از طرف حضرت سجاد خارج شد و به آنان گفت که امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: از در خانه من دور شوید؛ زیرا من هدیه‌های دروغ‌گویان را نمی‌پذیرم و نامه‌های آنان را نمی‌خوانم. آنان نام حضرت سجاد را محو کردند و در عوض، نام محمد بن حنفیه را نوشتند. امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: مختار در آن نامه چیزی برای امام سجاد ننوشته بود، غیر از این که نوشته بود: یا بن خیر! من طشی و مشی. ابو بصیر می‌گوید: به حضرت باقر گفتم: من معنای کلمه مشی را می‌دانم. معنای کلمه طشی چیست؟ فرمود: حیات و زندگی کردن...».

بر اساس آنچه عنوان شد، متن این روایت مشوش است.

سوم:

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ الْمُخْتَارَ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فَقَبِلَهَا وَبَنَى بِهَا دَارَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَدَارَهُمُ الَّتِي هُدِمَتْ قَالَ ثُمَّ إِنَّهُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِأَرْبَعِينَ أَلْفَ دِينَارٍ بَعْدَ مَا أَظْهَرَ الْكَلَامَ الَّذِي أَظْهَرَهُ فَرَدَّهَا وَ لَمْ يَقْبَلْهَا؛ عمر بن علی روایت می‌کند که مختار مبلغ بیست هزار دینار برای امام زین العابدین فرستاد. آن بزرگوار آن پول‌ها را قبول کرد و خانه عقیل بن ابی طالب را که خراب شده بود، تعمیر کرد. بعداً که مختار آن کلام خود را ظاهر کرد نیز مبلغ چهل هزار دینار برای امام سجاد فرستاد؛ ولی حضرت سجاد آن مبلغ را نپذیرفت.».

چهارم:

شاید حرف کشی باشد، نه روایت.

«وَالْمُخْتَارُ هُوَ الَّذِي دَعَا النَّاسَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ وَ سُمُّوا الْكَيْسَانِيَّةَ وَ هُمْ الْمُخْتَارِيَّةُ وَ كَانَ لَقَبُهُ كَيْسَانَ وَ لُقِّبَ بِكَيْسَانَ لِصَاحِبِ شَرْطِهِ الْمَكْتَبِيِّ أَبَا عَمْرٍة وَ كَانَ اسْمُهُ كَيْسَانَ وَ قِيلَ إِنَّهُ سُمِّيَ كَيْسَانُ بِكَيْسَانَ مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ الَّذِي حَمَلَهُ عَلَى الظَّلْبِ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دَلَّهُ عَلَى قَتْلَتِهِ وَ كَانَ صَاحِبِ سِرِّهِ وَ الْعَالِبِ عَلَى أَمْرِهِ وَ كَانَ لَا يَبْلُغُهُ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَعْدَاءِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ فِي دَارٍ أَوْ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا قَصَدَهُ وَ هَدَمَ الدَّارَ بِأَسْرِهَا وَ قَتَلَ كُلَّ مَنْ فِيهَا مِنْ ذِي رُوحٍ وَ كُلَّ دَارٍ بِالْكُوفَةِ خَرَابٌ فَهِيَ مِمَّا هَدَمَهَا وَ أَهْلُ الْكُوفَةِ يَضْرِبُونَ بِهَا الْمَثَلَ...؛

مختار مردم را به سوی محمد بن حنفیه دعوت می‌کرد. آنان که مختاریه بودند به کيسانیه نامیده شدند. لقب مختار، کيسان بود. مختار بدین جهت به کيسان لقب یافت که نام امیر لشکرش، یعنی ابو عمره، کيسان بود. گفته شده است. بدین لحاظ لقب کيسان را یافت که کيسان نام یکی از غلامان حضرت امیر بود. وی همان کسی بود که مختار را برای طلب خون امام حسين وادار و او را به مکان قاتلان امام حسين عليه السلام راهنمایی می‌کرد. او محرم اسرار مختار و بر امر او غالب بود. هیچ خبری از دشمنان امام حسين به او نمی‌رسید که در فلان خانه یا فلان موضع است، مگر این که وی متوجه آن شخص می‌شد و همه آن خانه را خراب می‌کرد و هر ذی روحی را که در آن خانه بود، می‌کشت. هر خانه‌ای که در کوفه خراب شده بود، وی آن را خراب کرده بود. اهل کوفه ابو عمره را ضرب المثل قرار داده بودند.»

قبلاً گفتیم که مرحوم خوئی می‌فرمودند، روایات ذامه کاملاً ضعیف و بر فرض صحت قابل توجیه هستند. اکنون روایتی را نقل می‌کنیم که حمل بر تقیه است و گویای این مسئله است:

پنجم:

«وَقَالَ الشَّيْخُ حَسَنُ بْنُ سُلَيْمَانَ فِي كِتَابِ الْمُخْتَصَرِ قِيلَ بَعَثَ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) مِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ فَكَرِهَ أَنْ يَقْبَلَهَا مِنْهُ وَخَافَ أَنْ يَرُدَّهَا فَتَرَكَهَا فِي بَيْتٍ فَلَمَّا قُتِلَ الْمُخْتَارُ كَتَبَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ يُخْبِرُهُ بِهَا فَكَتَبَ إِلَيْهِ خُذْهَا طَيِّبَةً هَنِيئَةً فَكَانَ عَلِيٌّ يَلْعَنُ الْمُخْتَارَ وَيَقُولُ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَيْنَا لِأَنَّ الْمُخْتَارَ كَانَ يَزْعُمُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ؛ شَيْخُ حَسَنُ بْنُ سُلَيْمَانَ فِي كِتَابِ مُخْتَصَرِ

می‌گوید: گفته شده است که مختار بن ابو عبید مبلغ صد هزار درهم برای حضرت امام زین العابدین فرستاد؛ اما چون امام (ع) دوست نداشت که آن پول را قبول کند و خائف بود که آن را برگرداند؛ لذا آن را در خانه‌ای نهاد. وقتی مختار کشته شد، امام سجاد جریان آن پول را برای عبد الملک مروان نوشت. عبد الملک در جواب آن بزرگوار نوشت: آن پول را تصاحب کن، گوارا باشد. [از این استفاده می‌شود که تقیه‌ای در کار بوده است] آن حضرت مختار را لعنت می‌کرد و می‌فرمود: این مختار بر خدا و ما دروغ می‌بست و گمان می‌کرد: وحی بر او نازل می‌شود».

بدترین تهمت‌ها را می‌زنند تا او را از رده خارج کنند و از اعتبار بیندازند. این تهمت را عامه وارد کردند که ایشان ادعای نزول وحی و جبریل داشته است. گفتند: وقتی نزد مختار رفتیم، او گفت: الان جبریل را جایی فرستادم. غلامی

به نام جبرئیل داشته است. همین را به عنوان ضعف بزرگ می‌کنند.^۱

ششم:

«و عن التهذيب، عن الصادق عليه السلام: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِشَفِيرِ النَّارِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَيَصِيحُ صَائِحٌ مِنَ النَّارِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ثَلَاثًا قَالَ فَلَا يُجِيبُهُ قَالَ فَيُنَادِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثَلَاثًا أَغْنِنِي فَلَا يُجِيبُهُ قَالَ فَيُنَادِي يَا حُسَيْنُ يَا حُسَيْنُ أَغْنِنِي أَنَا قَاتِلُ أَعْدَائِكَ قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ قَدْ احْتَجَّ عَلَيْكَ قَالَ فَيَنْقُضُ عَلَيْهِ كَأَنَّهُ عِقَابٌ كَاسِرٌ قَالَ فَيُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ مَنْ هَذَا جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ الْمُخْتَارُ قُلْتُ لَهُ وَ لِمَ عَذَّبَ بِالنَّارِ وَ قَدْ فَعَلَ مَا فَعَلَ قَالَ إِنَّهُ قَالَ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنْهُمَا شَيْءٌ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَوْ أَنَّ جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ فِي قَلْبِهِمَا شَيْءٌ لَأَكْتَبَهُمَا اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمَا».

روایت مذکور در جلسات قبل ترجمه شده است: البته این روایت را طریحی در منتخب، به گونه دیگری نقل می‌کند. به جای عبارت «إِنَّهُ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِنْهُمَا شَيْءٌ...»، می‌گوید:

«إِنَّ الْمُخْتَارَ كَانَ يَحِبُّ السُّلْطَنَةَ وَ كَانَ يَحِبُّ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا وَ زُخْرِفَهَا، وَ أَنَّ حَبَّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، لِأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا! لَوْ أَنَّ جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ فِي قَلْبِهِمَا ذَرَّةٌ مِنْ حَبِّ الدُّنْيَا لَأَكْتَبَهُمَا اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِمَا فِي النَّارِ».

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ص ۳۴۴.

روشن است که این روایات، از جعلیات حکومت نسبت به مختار است. می‌خواهند مختار را از اعتبار ساقط کنند؛ لذا به او برچسب دنیاطلبی می‌زنند. به همین دلیل مرحوم تستری روایت دیگری را نقل می‌کند:

بیان روایت

«و عن المجالس، عن المنهال بن عمرو: لما قطع المختار يدي حرمله ورجليه و أحرقه بالنار، قلت: سبحان الله! فقال لي: يا منهال إن التسبيح حسن ففيم سبّحت؟ قلت: دخلت في سفرى هذا منصرفي من مكّة على عليّ بن الحسين عليه السلام فقال: ما فعل حرمله؟ قلت: تركته حيّا بالكوفة، فرفع يديه جميعا وقال: «اللّهم أذقه حرّ الحديد اللّهم أذقه حرّ النار» فقال لي المختار: أسمعت عليّ بن الحسين عليه السلام يقول هذا؟ فقلت: و الله! لقد سمعته يقول هذا، فنزل عن دابّته و صلى ركعتين فأطال السجود، ثمّ قام فركب و قد احترق حرمله؛ و ركبت معه و سرنا فحاذيت داري، فقلت: أيها الأمير! إن رأيت أن تشرفني و تكرمني و تنزل عندي و تحرم بطعامي، فقال: تعلمني أنّ عليّ بن الحسين عليه السلام دعا بأربع دعوات فأجابها الله على يدي، ثمّ تأمرني أن آكل! هذا يوم صوم شكرا لله على ما عملته بتوفيقه؛ منهال می‌گوید: هنگامی که مختار دست و پای حرمله را قطع کرد و او را آتش زد؛ من گفتم: سبحان الله. مختار گفت تسبیح خوب است؛ ولی چرا الآن گفتی؟ گفتم: وقتی از مکه برمی‌گشتم خدمت امام زین العابدین رسیدم که امام سراغ حرمله را گرفتند. گفتم زنده است. امام دست‌ها را برداشت و گفت: اللهم اذقه حر الحديد. اللهم اذقه حر النار؛ خدایا! حرارت آتش و آهن را به او

بچشان! مختار گفت: این را از امام زین العابدین شنیدی؟ گفتم: بله والله. فوراً از مرکب پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده طولانی به جا آورد و چون سوار شد که برود، در حالی که کار حرمله تمام شده بود. بعد می گوید همین طور که با هم می رفتیم، به در خانه رسیدیم و من تعارف کردم که وارد بشوید و با هم صبحانه بخوریم. مختار گفت: به من خبر دادی که امام زین العابدین چهار دعا کرده و این دعاها به دست من برآورده شده و بعد می گویی بیا غذا بخوریم؟ امروز روز روزه است و باید به شکرانه این چهار کاری که به دست من انجام شده است، روزه باشیم.



جلسه بیست و چهار

مقدمه

بحث راجع به مختار و قیام او بود. تا جایی که ما تتبع داشتیم، نظر برخی از علما این بود که قیام مختار به اذن و اشاره معصوم بوده است. اکنون تتمه بحث مربوط به مختار:

راجع به قیام مختار، مطالبی در کتاب‌های دگرانديشان هست که حکایت از عمق اعتقاد و ولایتمداری مختار دارد. زمانی که حاکمیت و حکومتی قوی است، مخالفان، سعی می‌کنند با حکومت روبه‌رو نشوند و یا با حکومت کنار بیایند؛ ولی نکاتی را در تواریخ می‌بینیم که مختار تصریح می‌کند من انتقام خون امام حسین را می‌گیرم و پیامدهای آن را می‌پذیرم.

بیان طبری در مورد مختار

«و روی الطبری أيضا: أنَّ المختار لما كان في حبس ابن طلحة من قبل ابن الزبير بالكوفة كان كرارا يقول: أما وربّ البحار! لأقتل كلّ جبار حتّى إذا أقمت عمود الدين و رأيت شعب صدع المسلمين و شفيت غليل صدور المؤمنين و أدركت بشأّر النبیّین لم یکبر علیّ زوال الدنيا و لم أحفل بالموت إذا أتی؛^۱ طبری چنین نقل

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۸۱.

می‌کند؛ زمانی که مختار در حبس ابن زبیر بود، کراراً این جمله را می‌گفت: به خداوند دریاها، هر گردنکشی را می‌کشم تا پایه‌های دین را اقامه کنم و جمعیت نابسامان مسلمانان را سامان دهم و همچنین، دل داغدیده مؤمنان را شفا بخشم و انتقام خون انبیا را بگیرم و پس از این، از مردن باکی ندارم».

بلاذری (ندیم متوکل عباسی) در انساب الاشراف می‌گوید:

«و قد روی عن ابن عباس: أنه ذكر عنده المختار، فقال: صَلَّى عليه الكرام الكاتبون؛^۱ از ابن عباس نقل شده است که نام مختار پیش او به میان آمد، گفت: ملائکه باید بر او درود بفرستند».

طبری در جایی دیگر از تاریخ خود در مورد مختار می‌گوید:

«و قال لجمع من قتلته: قتلتم من امرتم بالصلاة عليه في الصلاة! ولما قتل عمر بن سعد و ابنه حفصا قال: هذا بالحسين و هذا بعلی بن الحسين و لا سواء، و الله! لو قتلث ثلاثة أرباع قریش ما وفوا أئمة من أئمة؛^۲ مختار به جمعی از قاتلان امام حسین که دستگیر شده بودند، فرمود: شما کسی را کشتید که خداوند در نماز به شما، دستور داده، بر او صلوات بفرستید. [در نماز هم می‌گویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد؟ آل محمد کیانند؟] وقتی خبر کشته شدن عمر سعد و پسرش را به مختار خبر دادند، فرمود: این دو، با حسین و فرزندش علی برابری نمی‌کنند. به خدا قسم: اگر سه چهارم قریش را می‌کشتم با بند انگشت امام حسین، برابری نمی‌کرد».

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۴۶.

۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۱۵۷.

این حرف‌ها به زمان اقتدار امویان مربوط است که حتی امام معصوم موضع تنقیه را انتخاب می‌کند. در چنین موقعیتی، چنین موضع‌گیری، حکایت از منتهای شجاعت و از آن مهم‌تر منتهای ولایت‌مداری اوست.

«و روی أیضا: أن المخالفین لما أرادوا خلعه قال شبت فی ما طعن علیه: و أظهر هو و سبائیته البراءة من أسلافنا الصالحین؛^۱ وقتی که مخالفان برکناری مختار را اراده کردند، شبت بلند شد و گفت: علت مخالفت من با او این است که مختار با سلفی‌ها مشکل دارد و از سلف ما تبری می‌جوید».

تاریخ شبت را نگاه کنید، می‌بینید که هر ساعتی یک رنگ بود. زمانی با مدعیان پیامبری همراه شد و سپس علیه آن‌ها قیام کرد. مدتی با ابن زیاد مخالف بود؛ ولی دوباره با او همدست شد. زمانی هم با مختار بود؛ ولی پس از مدتی، مقابل او قرار گرفت.

چرا بعضی در وثاقت مختار شک می‌کنند؟ خدا رحمت کند مرحوم مامقانی را که بسیار به مذهب خدمت کرد؛ ولی من از ایشان نمی‌پذیرم که فرمودند: مختار «حسن» است، باید می‌گفت که مختار «ثقة» است. طبری و دیگران نقل می‌کنند که وقتی امام حسین، مسلم را به کوفه فرستاد، فرمود: به منزل «اوثق الناس» وارد شو و لذا مسلم وارد خانه مختار شد. این زوایا را باید مطالعه و دقت کرد و اما ادامه کلام طبری:

«و کان مسلم بن عقیل^۲ نزل اولاً فی وروده الکوفة علیه، فدعا الناس إلی بیعته، و

۱. همان، ص ۴۴.

۲. حضرت مسلم فوق وثاقت است. بعضی حرف‌ها نسبت به ایشان بوی اموی می‌دهد؛ این‌که

خرج إلى القرى لأخذ البيعة؛ وجعل مسلم بينه وبين المختار ميعادا لخروجه، وإمّا خرج مسلم قبل ميعاده لأخذ ابن زياد هانیا^۱ وحبسه؛ فرجع المختار في ميعاده و قد كان مسلم قتل فأخذه ابن زياد وحبسه؛ مسلم بن عقيل در اول ورود به كوفه بر مختار وارد شد و مردم را برای بیعت دعوت کرد و به سوی روستاهای اطراف برای اخذ بیعت رهسپار شد. مسلم و مختار، قراری برای قیام گذاشتند؛ ولی مسلم قبل از موعد مقرر، دست به قیام زد؛ زیرا ابن زياد، هانی را دستگیر کرد. لذا وقتی مختار در موعد تعیین شده برگشت، مسلم کشته شده بود و مختار هم به دستور ابن زياد دستگیر و زندانی شد.

«قال الطبری، قال له ابن زياد: أنت المقبل في الجموع لتنصر ابن عقيل؟ فقال: لم أفعل، و لكنی أقبلت و نزلت تحت رایة عمرو بن حریث و بتّ معه و أصبحت، فقال عمرو بن حریث: صدق؛ فرجع عبید الله القضیب فاعترض به وجه المختار فخبط به عینه فشرتها و قال: أولى لك! أما و الله! لو لا شهادة عمرو لك لضربت عنقك، انطلقوا به إلى السجن؛ فلم یزل فی السجن حتی قتل الحسین (علیه السلام)؛ طبری می گوید: ابن زياد رو به مختار کرد و گفت: تو نیروها را برای یاری مسلم بن عقيل بسیج کردی؟ مختار گفت: من چنین کاری نکردم؛ ولی زیر پرچم عمرو

مثلاً آن حضرت در راه گم شدند و راهنما از تشنگی مرد و حضرت مسلم به امام نامه نوشت که این راه شوم است، اجازه بدهید برگردم و امام جواب داد که ضعیف النفس هستی و این گونه حرف ها، این ها، از امویان است.

۱. کم تر از هانی حرف به میان می آید؛ در حالی که جزء بزرگان است و مظلوم از دنیا رفت. شش اشکال به ایشان وارد کرده اند که من همه را جواب دادم.

بن حریث قرار گرفتیم. [مگر شما پرچم امان برپا نکردید؟] عمرو هم تصدیق کرد. ابن زیاد با چوب به سر و صورت مختار زد؛ به طوری که چشم مختار پاره شد. بعد گفت همین سزاوار توست، و اگر این مأمور نمی گفت که با او بودی، به خدا قسم همین الان تو را می کشتم! سپس او را زندانی کرد و تا شهادت امام حسین (علیه السلام) در زندان بود.

«و روی الطبری عن ابن العرق مولى ثقیف: أَنَّهُ سَأَلَ الْمُخْتَارَ عَنْ شَتْرِ عَيْنِهِ، فَقَالَ: خَبَطَ عَيْنِي ابْنُ الزَّانِيَةِ بِالْقَضِيبِ خَبْطَةً صَارَتْ إِلَى مَا تَرَى، قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْطَعْ أَنْامِلَهُ وَ أَبْجَلِهِ وَأَعْضَاءَهُ إِرْبَا إِرْبَا! فَقُلْتُ: مَا عَلِمَكَ بِذَلِكَ؟ فَقَالَ: أَحْفَظُهُ عَنِّي حَتَّى تَرَى مُصَدِّاقَهُ؛ إِنَّ الْفِتْنَةَ قَدْ أَرْعَدَتْ وَأَبْرَقَتْ وَ كَأَنَّ قَدْ انْبَعَثَتْ فَوْطَيْتُ فِي خَطَامِهَا، فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ وَ سَمِعْتَ بِهِ بِمَكَانٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ فَقِيلَ: إِنَّ الْمُخْتَارَ فِي عَصَابَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَطْلُبُ بِدَمِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ الْمَقْتُولِ بِالطُّفِّ سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ وَ ابْنُ سَيِّدِهِمُ الْحُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ؛ فَوَرَبِّكَ! لَأَقْتُلَنَّ بِقَتْلِهِ عِدَّةَ الْقَتْلِ الَّتِي قَتَلْتَ عَلَى دَمِ يُحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقُلْتُ لَهُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَ هَذِهِ أَعْجُوبَةٌ مَعَ [الْأَحْدُوثَةِ] الْأُولَى؛ فَقَالَ: هُوَ مَا أَقُولُ لَكَ، فَاحْفَظْهُ عَنِّي حَتَّى تَرَى مُصَدِّاقَهُ. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَأْمُوتٌ حَتَّى رَأَيْتُ كُلَّ مَا قَالَهُ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ أَلْقَى إِلَيْهِ لَقَدْ اثْبَتَ لَهُ، وَ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ رَأْيَا رَأَاهُ وَ شَيْئًا تَمَنَّاهُ لَقَدْ كَانَ؛ ابْنُ عَرَقٍ، وَابِسْتُهُ ثَقِيفٌ گويد: از مختار پرسیدم که چشمت چه شده است؟ گفت: حرام زاده با چوب به چشم من زد و چنین شد که می بینی. سپس گفت: خدا مرا بکشد اگر انگشتان و رگ ها و اعضایش را قطعه قطعه نکنم! از گفتار وی در شگفت شدم و گفتم: از کجا چنین دانسته ای؟ گفت: همین است که می گویم؛ به یاد داشته باش تا

درستی آن را ببینی. اگر شنیدی من قیام کردم، به مردم بگو که انگیزه‌ام خونخواهی مظلوم و شهید کربلا، سید مسلمین و فرزند سید مسلمین است. قسم به پروردگار که به قصاص قتل وی، به تعداد کسانی که به عوض خون یحیی بن زکریا کشته شدند، خواهم کشت. گفتم: سبحان الله، این اعجوبه ای است با قصه قدیم [در قضیه حضرت یحیی هفتاد هزار خون ریخته شد تا این خون از جوشش ایستاد. مگر در قضیه مختار چند نفر کشته شدند؟ ۲۴ هزار نفر؛ در صورتی که قسم خورده بود که هفتاد هزار نفر را بکشد. اهل شام، بعد از جنگ صفین - که ۹۲ هزار نفرشان به هلاکت رسیده بودند - در هیچ حادثه ای مثل قیام مختار تحقیر و ذلیل نشدند. خود ابن زیاد فرماندهی می کرد. هنگامی که مختار او را کشت، با کفش روی سرش رفت و بعد کفش خود را شست و گفت نجس شد؛ زیرا روی سر این ناصبی رفت.] ابن عرق می گوید: به خدا نمردم تا این که هر آنچه را گفته بود، دیدم که اتفاق افتاد. آری، او هر چه را تمنا می کرد، به آن دست می یافت».

«قال ابن العرق: فحدثت بهذا الحديث الحجاج فضحك الحجاج وقال: و كان المختار يقول أيضا: «و رافعة ذيلها و داعية ويلها بدجلة أو حولها» قال ابن العرق: فقلت للحجاج أتری هذا كان شيئا كان يخترعه و تخرصا يتخرصه؟ فقال: و الله ما أدري ما هذا الذي تسألني عنه، و لكن لله دَرَه! ای رجل دنیا و مسعر حرب و مقارع أعداء کان؛^۱ ابن عرق می گوید: این حدیث را با حجاج بن یوسف گفتم. وی

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۷۱-۵۷۳.



خندید و به من گفت، مختار می‌گفت: کسی که دنباله خویش را به دجله یا اطراف آن بکشد، بانگ واویلا می‌زند. به حجاج گفتم: آیا این چیزها را به تخمین می‌گفت یا از علمی بود که به او داده شده بود؟ گفت: به خدا آنچه را می‌پرسی، نمی‌دانم؛ ولی چه مردی بود به دینداری و جنگ افروزی و سرکوب دشمنان!

در ذیل این بیان، پاورقی عبارتی دارد که این است:

«و أقول: إنَّ الحجاجَ علم أنَّ ما أخبره المختارُ بما بلغه عن أمير المؤمنين عليه السلام إلاَّ أنَّه لم يكن يقرِّ بمثله، و أمَّا عجبه من المختار و عجبه به مع اختلافهما في أهل البيت عليه السلام فلكون كلِّ منهما من ثقیف و لعداوة كليهما مع ابن الزبير، و قالوا: عدوَّ العدوِّ صديق».

حجاج می‌دانست، کسی که به مختار خبر داده است علی ابن ابیطالب علیه السلام است؛ ولی اقرار نمی‌کرد؛ چون حجاج بنای تعریف از امیرالمؤمنین را نداشت؛ ولی با وجود این که ناصبی بود از مختار ولایت‌مدار تعریف کرد؛ چون هردو از یک خاندان بودند و دشمن مشترکی مانند ابن زبیر داشتند.

در جریان زیاد ابن ابیه که می‌خواست علیه ارتداد حجر شهادت بدهند، چهل نفر شهادت دادند که یکی از آنها، شریح قاضی بود. ابن زیاد از مختار هم خواست که چنین شهادتی بدهد؛ ولی مختار خودش را با خدعه‌ای، خلاص کرد و شهادت نداد.^۱

قیام مختار یکی از قیام‌هایی است که قبل از ظهور صورت گرفته و از خودش و از قیامش این همه تعریف و تمجید ده است.



جلسه بیست و پنجم

مقدمه

موضوع سخن در حکم قیام‌های قبل از ظهور امام زمان علیه السلام بود. بعضی به استناد روایاتی مثل روایت «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ به عدم جواز چنین قیام‌هایی قائل شده‌اند. ما علاوه بر بررسی سندی و دلالتی روایات، گفتیم که قیام‌هایی وجود دارند که مورد تأیید ائمه طاهرین واقع شده‌اند. این قیام‌ها نقض بر روایت «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ...» می‌باشد. البته قیام‌هایی هم وجود دارند که ائمه طاهرین از آن‌ها خبر داده و آن را تأیید کرده‌اند و از مردم هم خواسته‌اند که از آن‌ها، پیروی کنند. از این قیام‌ها و روایات، رایت و قیام یمانی، سید حسنی و خراسانی را می‌توان نام برد.

قیام یمانی

البته حقیر نسبت به این قیام‌ها، مخصوصاً قیام یمانی نظر دیگری دارم. ما شکی در اصل یمانی نداریم که از علائم ظهور است، بلکه در مثبت بودن این حرکت تأمل داریم. این سخن به این معنا نیست که دیگران تابع نظر ما

باشند. معروف این است که پرچم یمانی مورد تأیید است. روایتی را از کتاب شریف غیبت نعمانی نقل می‌کنیم. روایت مفصل است و ما بخش مربوط به بحث را مطرح می‌کنیم:

بیان روایت

«... ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُرُوجُ السُّفْيَانِي وَالْيَمَانِي وَالْخُرَّاسَانِي فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامٌ كَنْظَامِ الْخُرَزَّيْتِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَيُلْ لِمَنْ نَاوَاهُمْ وَلَيْسَ فِي الرَّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِي هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السِّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَكُلِّ مُسْلِمٍ وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَتَهُ رَايَةُ هُدًى وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَلْتَوِي عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ...»^۱ خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز می‌باشد، مانند گردن‌بندی که دانه‌های آن منظم و یکی از پی دیگری است. در آن وقت منتظران از هر جهت ناامید می‌گردند. وای بر کسانی که با آن‌ها مخالفت کنند. در میان آن‌ها پرچم حقی، جز پرچم یمانی نیست. جمعیت او در طریق حق گام برمی‌دارند؛ زیرا او مردم را به پیروی از صاحب شما دعوت می‌کند. وقتی یمانی قیام کرد، فروش اسلحه بر هر مسلمانی حرام است. وقتی او خروج کرد به طرف وی بروید؛ زیرا لشکر او لشکر بر حق است و نمی‌باید که مسلمانی از وی سرپیچی کند. هر کس از دعوت وی سرپیچید، از اهل دوزخ

۱. نعمانی، ابن ابی زینب، الغیبة، ص ۲۵۶.

به شمار می‌رود؛ زیرا وی مردم را دعوت به حق و راه راست می‌کند». پس همه روایات قیام‌کننده، باطل نیستند. روایاتی باطل هستند که در عرض باشند. پیروی از روایات در طول که به حق دعوت کند. مشکلی ندارند. قیام یمانی از قیام‌های قبل از ظهور است که مورد تأیید امام و تمجید آن حضرت واقع شده است.

بیان چند نکته

نکته اول:

ما بحث یمانی را دو سال قبل، مفصلاً مطرح و تمام روایات یمانی را بررسی و نظر نهایی را مطرح کردیم والان جایی منتشر شده است. در این جلسه نمی‌خواهم تکرار کنم. نظر ما این است که این روایات مشکل سندی دارد. خصوصاً روایت اول. لذا برای مثبت بودن قیام یمانی، دلیل محکمی نمی‌توانید ارائه کنید.

روایت «صحیح» و حتی روایت «حسن» در این زمینه وجود ندارد. ما شکی در اصل علامت بودن یمانی نداریم. بیش از بیست روایت در این زمینه داریم که کفایت می‌کند؛ اما علامت بودن امری است و مثبت بودن چهره یمانی مطلب دیگری. قداست یمانی از طریق علامت ظهور بودن استفاده نمی‌شود؛ چون علامتی برای شیء مقدس، به آن قداست نمی‌دهد و نیاز خاص به دلیل است. این جا مشکل سندی وجود دارد؛ مؤیداتی نیز برای سخن ما موجود است.

احمد بن یوسف در سند روایت، هیچ توثیقی ندارد. ما به کتاب‌های رجال متعددی مراجعه کردیم؛ اما نتوانستیم ایشان را حتی به «رتبه حسن»

برسانیم. این روایت دربردارنده سه حکم شرعی در دوران غیبت کبرا است؛ مثل حرمت بیع سلاح در آن دوران و حرمت سرپیچی و تخلف از یمانی و همچنین وجوب پیروی و تبعیت از او.

حسب تتبع ما، احدی از فقها از زمان شیخ صدوق تا امروز به مضمون این روایت در کتاب‌های فقهی، نفیاً یا اثباتاً اشاره نکرده است؛ با این که در کتاب‌های فقهی به برخی احکام در دوران غیبت، مثل خود قیام اشاره شده است. اضافه بر آن می‌فرماید: «اهدی الرایة»، یعنی هر سه پرچم، هدایتگر هستند؟ چه کسی به این ملتزم است که رایت سفیانی هدایتگر باشد؟ اضافه بر آن، این روایت دو سه صفحه است که ممکن است تلفیقی باشد که در این صورت، احتمال دارد سندی که در اول ذکر شده است، به بقیه روایت مربوط نباشد.

نکته دوم:

برخی، برداشت دیگری از بحث ما نداشته باشند. هرگز نمی‌خواهم جریان‌های مرموزی را که اخیراً به راه افتاده است، تأیید کنم؛ یعنی مدعیانی که هرچه عناوین ممدوحه در روایات آمده است، بر خودشان تطبیق می‌دهند. هم یمانی است و هم حسنی است و هم سفیر پنجم و هم فرزند امام زمان و نیز آن حضرت است. در حالی که هنوز خود آقا نیامده‌اند! ما قبلاً گفتیم که شاید به جانشین بعدی نوبت نرسد! اصلاً این‌ها ارزش بحث ندارد. دائم خودشان را تطبیق می‌دهند.^۱

۱. من در شبکه ماهواره‌ای عربی ولایت، یک ماه قبل درباره یمانی سؤالی بود که جواب دادم و گفتم که ما اصلش را قبول داریم؛ ولی مثبت بودنش را قبول نداریم. بعضی از بزرگان به من تلفن کردند

نکته سوم:

روایاتی که با این مضمون (پرچم هدایت) راجع به یمانی نقل شده است، طبق مطالعات من دو روایت بیش تر نیست که این دو روایت با غمض نظر از سند آن - حاوی دو نکته است: اول، قیام های قبل از ظهور، مورد تأیید است؛ دوم، قیام های «يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ» نهی نشده اند و محکوم نیستند؛ بلکه مورد تأیید هستند. شیخ مفید در ارشاد، روایت را مرسل از سیف بن عمیر نقل می کند.

یکی از این دو، روایت غیبت نعمانی است (باب ۱۴، ح ۱۳، ص ۲۶۴) و روایت دوم، روایتی است که شیخ مفید در ارشاد، مرسل از سیف بن عمیر نقل می کند:

«سَيْفُ بْنُ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيَّ وَ الْحُرَّاسَانِيَّ وَ الْيَمَانِيَّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيَّ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ»^۱

البته این روایت را شیخ طوسی هم در کتاب خودشان نقل کرده اند:

«وَعَنْهُ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ الْحُرَّاسَانِيَّ وَ السُّفْيَانِيَّ وَ الْيَمَانِيَّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَايَةٌ بِأَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيَّ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ»^۱

که مردم و شیعیان یمن از شما ناراحت شده اند؛ چرا منکر یمانی شدید؟ من عرض کردم که ما منکر یمانی نشدیم. در مثبت بودن و اهدا بودنش تشکیک کردم.

۱. شیخ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۷۵.

۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، ص ۴۴۷.

ولی سایر روایات فقط از علامیت و حتمیت یمانی خبر دارد و ما هم در بحث بر این دو روایت، به عنوان نقض، تاکید داریم.

نکته چهارم:

سند روایت این گونه است:

«أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ»^۱.

اولاً: این روایت «مرسل» است.

ثانیاً: اگر متن، همین باشد، باز در سندش، فردی به نام ابن قتیبه است. مرحوم خوئی در مورد ایشان می‌فرماید: «فما عن المدارك من أن علي بن محمد بن قتيبة غير موثق ولا ممدوح مدحا يعتد به»^۲ و حق همین است.

احمد بن محمد بن سعيد ابن عقده، زیدی و موثق است.

ابن عقده می‌گوید: احمد ابن یوسف ابن یعقوب ابوالحسن جعفی از کتابش برای من خواند: «قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ [یک طریق] و از طریق دیگر «وَوْهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ» که هر دو طریق از ابابصیر و او از امام باقر نقل می‌کند.

۱. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۶۰.

اگر از تمام افراد در سند چشم‌پوشی کنیم، از احمد ابن یوسف نمی‌توانیم عبور کنیم.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«لم أقف على ترجمة الرجل الا على رواية احمد؛ من روايتي را از احمد جز همین روایت، پیدا نکردم».

لذا اگر خواسته باشیم، اعتبارش را از همین طریق اخذ کنیم، به دور منجر می‌شود. مثل روایت حرمت ازدواج موقت را که سبّرة نقل کرده و او تنها راوی این حدیث است. لذا اعتبار سبّرة به دلیل نقل همین روایت و همچنین اعتبار روایت به دلیل نقل سبّرة، دور می‌شود. به عبارتی دیگر گفته می‌شود که سبّرة کیست؟ می‌گویند راوی همین حدیث! راوی این حدیث کیست؟ می‌گویند: سبّرة! این که دور شد؛ ولی کسانی که گفتند ازدواج موقت حلال است، لا اقل بیست نفر از صحابی و تابعین هستند.

در این جا نیز این گونه است؛ زیرا نمی‌دانیم احمد بن یوسف کیست، مگر این که تابع مبانی اهل سنت بشویم. طبق مبانی بعضی از آن‌ها، اگر یک ثقه از مجهول العین و یا مجهول الصفة نقل کرد از جهالت عین و یا جهالت عین و وصف بیرون می‌آید؛ ولی آیا ما این مبنا را قبول داریم؟ این مبناي ابن حبان است که حتی خود اهل سنت نیز در این مبنا تأمل دارند و لذا عده‌ای کتاب الثقة او را زیر سؤال می‌برند.

ابن عقده ثقه است و او از احمد بن یوسف مجهول نقل می‌کند؛ ولی آیا روایة الثقة از شخص مجهول، به او وثاقت می‌دهد؟

نتیجه

دو روایت در تأیید قیام یمانی داریم که قیامی قبل از ظهور است و منصوص العلة هم هست. پس نمی‌توان گفت که هر قیامی قبل از ظهور باطل است.

رایات سود

پرچم دیگری که ائمه طاهرین، به آن بشارت داده‌اند، رایات سود (پرچم‌های سیاه اهل مشرق) است. من نظر نهایی را نسبت به این پرچم‌ها داده‌ام که چقدر مورد تأیید است.

از فریقین در زمینه رایات سود روایاتی رسیده است. در عامه از افرادی مثل ابن حماد و یا حاکم نیشابوری در مستدرک (در نظر اهل سنت، وی امام الحدیث است) در این زمینه، روایت وارد شده است.^۱ از خاصه نیز روایاتی وارد شده‌اند که ابتدا آن‌ها را بیان می‌کنیم:

روایت خاصه

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَامٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَظْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ ثُمَّ يَظْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوهُ فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ فَتَلَاَهُمْ شُهَدَاءُ أَمَا إِنِّي لَوْ أَذْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبَقَيْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ

۱. ما به تفصیل، روایات را در معجم الاحادیث المهدی، ج ۴، ص ۴۰۷ آورده‌ایم.

هَذَا الْأَمْرُ؛^۱ ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: گویی می بینم که قومی در مشرق خروج کرده اند و خواستار حقّ اند؛ ولی به ایشان داده نمی شود. باز خواستار آن می شوند و به آنان داده نمی شود. پس چون چنین می بینند، شمشیرهای خود را بر گردن خویش می افکنند. در آن هنگام، آنچه می طلبند به ایشان بدهند؛ ولی ایشان از پذیرفتن آن خودداری می کنند تا این که قیام کنند و آن را به کسی باز ندهند؛ مگر به صاحب شما. کشتگان شان شهیدند. هان که اگر من آن روز را درک می کردم، جان خود را برای یاری صاحب این امر نگاه می داشتم».

این روایت، قیام قبل از ظهور را تأیید می کند، چون می فرماید: «قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءً».

نمی خواهم وارد بررسی سندی بشوم؛ چون طرف مقابل ما این ها را می پذیرد و ما فعلاً این روایات را به عنوان نقض ذکر می کنیم. هر چند نظر خودم چیز دیگری است. این روایت از طریق عامه هم با چنین مضمونی از ابن مسعود، نقل شده است. کرارا گفته ام که نظر ما نسبت به ابن مسعود مثبت نیست. البته بعضی از معاصران، مثل مرحوم مامقانی تلاش می کنند که او را تبرئه و تقدیس و توثیق کنند و ادله ای هم ذکر می کنند. از قداما هم، سید مرتضی می فرماید که اتفاق امت بر وثاقت ابن مسعود می باشد، هر چند مرحوم خوئی بحث مفصلی در این زمینه دارند و مشروح تر از ایشان، بیان

۱. نعمانی، ابن ابی زینب، الغیبة؛ ص ۲۷۳ و مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

مرحوم تستری است که تمام ادله را رد و همان حرف ابن شاذان را تکرار می‌کنند که «والی القوم و مال معهم و قال بهم».

روایت اول عامه در مورد رایات سود

«قال: حَدَّثَنَا نَعِيمٌ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ وَ جَرِيرٌ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ جَاءَ فَتِيَّةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، فَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا نَزَالَ نَرَى فِي وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرَهُهُ، قَالَ: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي هَؤُلَاءِ سَيَلْقَوْنَ بَعْدِي بَلَاءً وَ تَطْرِيدًا وَ تَشْرِيدًا حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ هَاهُنَا مِنْ نَحْوِ الْمَشْرِقِ، أَصْحَابُ رَايَاتٍ سَوْدٍ، يَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، فَيَقَاتِلُونَ فَيَنْصُرُونَ، فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا، فَلَا يَقْبَلُونَهَا حَتَّى يَدْفَعُوهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأُوهَا ظُلْمًا، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِهِمْ وَ لَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلَجِ فَإِنَّهُ الْمَهْدِيُّ».^۲

بنده اول این روایت را از خاصه نقل کردم و سپس از ابن حماد به عنوان شاهد و مؤید بیان کردم؛ زیرا این‌ها قابل اعتماد نیستند.^۱

۱. الحیو: «أن يمشي على يديه و ركبتيه أو استه» (النهاية، لابن الأثير، ج ۱، ص ۳۳۶).

۲. ابن حماد، نعيم، الفتن، التشریف بالمتن فی التعریف بالفتن، ص ۱۱۸، ج ۱، ص ۳۱۰.

۱. امروزه هم، عده‌ای جلاد و آدمکش و فرزندان هند جگرخوار با عنوان جهاد نکاح، فساد و فتنه و فحشا به راه انداخته‌اند. منکر و فحشایی نیست که مرتکب نشده باشند. دشمنی آن‌ها نسبت به اهل بیت و شیعیان، مخفی نیست. شعارهایشان هم که خودشان از ماهواره‌ها پخش می‌کنند، مشخص است: «یا ثارات المعاویه»، «یا ثارات الیزید» و یا حرف آن نظریه پردازشان: «اللهم اجعلنا من

روایت دوم عامه در مورد رایات سود

«أخبرني أبو بكر بن دارم الحافظ، بالكوفة، ثنا محمد بن عثمان بن سعيد القرشي، ثنا يزيد بن محمد الثقي، ثنا حنان بن سدير، عن عمرو بن قيس الملائي، عن الحكم، عن إبراهيم، عن علقمة بن قيس، وعبيدة السلماني، عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه، قال: أتينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فخرج إلينا مستبشرا يعرف السرور في وجهه، فما سألناه عن شيء إلا أخبرنا به، ولا سكتنا إلا ابتدأنا، حتى مرت فتية من بني هاشم فيهم الحسن والحسين، فلما رأهم التزمهم^۱ وانهملت عيناه. فقلنا: يا رسول الله ما نزال نرى في وجهك شيئا نكرهه، فقال: «إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإنه سيلقى أهل بيتي من بعدى تطريدا وتشريدا في البلاد، حتى ترتفع رايات سود من المشرق، فيسألون الحق فلا يعطونه، ثم يسألونه فلا يعطونه، ثم يسألونه فلا يعطونه، فيقاتلون فينصرون، فن أدركه منكم أو من أعقابكم فليأت إمام أهل بيتي ولو حبوا على الثلج، فإنها رايات هدى يدفعونها إلى رجل من

بني هاشم

جنود السفيناني»؛ حاکی از جریان آن‌ها می‌باشد. کتاب البدء و التاريخ را نگاه کنید، نویسنده اش آقای بلخی، ۳۲۲ هجری فوت شده است. در آن جا نقل می‌کند که سفینانی، لشکرش را به مدینه می‌فرستد که «بینشون قبر النبی و فاطمه». حالا برایشان سخت است که چرا شما روایت دارید که امام زمان، قبر برخی از صحابه را نبش قبر می‌کند. سفینانی قبر پیامبر را طبق نقل خودشان نبش می‌کند؛ ببینید. مدینه را به شهر ارواح تبدیل می‌کنند. آیا این‌ها که امروز ظلم و ستم می‌کنند، مدافع امام زمانند؟ چه انسان عاقلی این روایت را به این‌ها تطبیق می‌دهد؟ این‌ها با پیامبر هم مشکل دارند. این‌ها کسانی هستند که دو میلیون دلار برای تخریب قبر حضرت زینب جایزه تعیین و نیز قبر حضرت حجر بن عدی و حضرت عمار را نبش می‌کنند.

۱. التزمه: عانقه وضمه إليه.

أهل بيتي يواطئ^۱ اسمه اسمي، واسم أبيه اسم أبي، فيملك الأرض فيملأها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً^۲.

مؤلف محترم عصر الظهور - آقای کورانی - می فرماید: از این روایات چند نکته استفاده می شود:

اول: روایات سود تواتر معنوی دارد؛ چون به طرق متعدد از صحابه نقل شده است. اگر تواتر به همین مضمون باشد، از بررسی سندی بی نیاز است.

دوم: منظور از قوم مشرق و روایات سود، همین ایرانی ها و قیام انقلاب آن ها می باشد. چنین قیامی نزد صحابه امر مسلمی بوده است و عده ای از تابعین هم به آن، معتقد بوده اند و حتی یک نفر و یا در یک خبر، چنین روایاتی را بر غیر ایرانی ها، تطبیق نداده است.

سوم: این که حرکت ایرانی ها با دشمنی و اعلام جنگ علیه آن ها، مواجه می شود. الان نیز این گونه است که هرکس شیعه باشد و خط اسلام صحیح و آل محمد را دنبال کند، به هر نحوی او را مورد فشار قرار می دهند.

۱. یواطئ: یماثل و یوافق.

۲. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۶۴.

جلسه بیست و ششم

مقدمه

موضوع صحبت ما به حکم قیام‌های قبل از ظهور امام زمان علیه السلام مربوط بود. بعضی به استناد روایاتی، به عدم مشروعیت چنین قیام‌هایی قائل شده‌اند. به همین دلیل بر آن شدیم که روایات مستند آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم. در جلسات قبل، سه روایت ناهی از قیام (به علاوه سه روایت در مضمون روایت سوم) را بیان و از نظر سندی و دلالی بررسی و موارد نقض را هم، بیان کردیم. اکنون روایت بعدی را که به آن، به منظور نهی از قیام استناد شده است، بیان می‌کنیم.

روایت هفتم ناهی از قیام

«حُمَيْدُ بْنُ زَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَنْدِيِّ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَخْوَلِ وَ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ زَكَرِيَّا النَّقَّاسِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ النَّاسُ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بِمَنْزِلَةِ مَنْ اتَّبَعَ هَارُونَ عليه السلام وَ مَنْ اتَّبَعَ الْعِجْلَ وَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ دَعَا فَأَبَى عَلِيٌّ عليه السلام إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّ عُمَرَ دَعَا فَأَبَى عَلِيٌّ عليه السلام إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّ عُثْمَانَ دَعَا فَأَبَى عَلِيٌّ عليه السلام إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيَجِدُ مَنْ يُبَايِعُهُ وَ مَنْ رَفَعَ رَايَةَ ضَلَالَةٍ

فَصَاحِبُهَا طَاعُوتٌ؛^۱ زکریای نقاض می گوید: شنیدم از امام باقر (ع) که می فرمود: مردم پس از رحلت رسول خدا (ص) همانند کسانی شدند که جمعی از هارون و گروهی از گوساله پیروی کردند و همانا ابو بکر مردم را [به بیعت خویش] دعوت کرد، و علی (ع) جز به قرآن عمل نکرد، و عمر هم چنین مردم را دعوت کرد و علی (ع) جز به قرآن عمل نکرد، و [از پی آن دو] عثمان مردم را [به بیعت خویش] خواند، و علی (ع)؛ جز به قرآن عمل نکرد و تا هنگام ظهور دجال هیچ کس نیست که مردم را به خویش دعوت کند؛ جز آن که جمعی پیرو پیدا کند، و هر کس پرچم گمراهی برافرازد، سرکش و باطل است. شاهد در روایت عبارت: «وَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَى أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيَجِدُ مَنْ يُبَايِعُهُ وَمَنْ رَفَعَ رَايَةً ضَلَالَةٍ فَصَاحِبُهَا طَاعُوتٌ» می باشد.

بیان مرحوم مجلسی در مرآة العقول

مرحوم مجلسی در مرآة العقول، ذیل حدیث چنین بیانی دارد: روایت از نظر سند «مجهول» است. سپس ایشان در مورد عبارت «وَإِنَّ أَبَابُكْرٍ دَعَا» توضیحی می دهد:

«قوله وإن أبا بكر دعاای علیاً (ع) إلى موافقته أو جميع الناس إلى بيعته و موافقته فلم يعمل أمير المؤمنين (ع) في زمانه إلا بالقرآن و لم يوافق في بدعه،^۲ یعنی ابوبکر، امیرالمؤمنین را به طور خصوصی به بیعت دعوت کرد و یا این که دعوت همگانی بود؛ اما امیرمؤمنان جز به قرآن عمل نکرد و با بدعتگزاری

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۸، ص ۲۹۷.

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۳۴۷.

های او شریک نشد؛ ضمناً از کلمه «دعا» استفاده می‌شود که فلانی داعیه رهبری و خلافت داشت و چون این ادعا از نظر حضرت، مردود و باطل بود؛ لذا حضرت آن را نپذیرفت.

نکته:

در این روایت آمده است که صاحب هر پرچم قبل از دجال، طاغوت است. آیا دجال از علامات ظهور است؟ ما به تفصیل بحث کردیم که در روایات ما به دجال، توجه چندانی نشده است. کتاب‌های دگراندیشان در مورد دجال، خیلی بزرگنمایی کرده و تصویری غیر واقعی از او ترسیم کرده‌اند. در برخی روایات آمده است که دجال بعد از ظهور می‌آید و از علامات نیست؛ فقط در کلمات مرحوم مجلسی اول دیدم که ده روز قبل از ظهور امام زمان علیه السلام، خروج می‌کند.

در این روایت آمده است، کسی که پرچم گمراهی، قبل از دجال بردارد، طاغوت است. فعلاً کاری به سند و حرف مجلسی نداریم؛ کجای این روایت دلالت دارد که هر قیام و خروجی قبل از ظهور ممنوع است؟ این روایت که قید دارد. در روایت آمده است که «مَنْ رَفَعَ رَايَةً ضَلَالَةً»؛ اگر کسی پرچم گمراهی، نه پرچم هدایت، را برافراشت، صاحب پرچم، طاغوت است. همین روایت را می‌توان قرینه بر روایات «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» قرار داد که مراد همه قیام‌ها نیستند؛ بلکه رایات ضلال و گمراهی، باطل و صاحبش طاغوت است.

روایت هشتم ناهی از قیام

«...قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكِّلٍ التَّمَنِيُّ الْبَلْخِيُّ عَنْ أَبِيهِ: مُتَوَكِّلِ بْنِ هَارُونَ قَالَ:

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-: مَا خَرَجَ وَلَا يُخْرَجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيَدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمْتُهُ الْبَلِيَّةُ، وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشِيْعَتِنَا؛ متوکل بن هارون ثقفی از امام صادق -عَلَيْهِ السَّلَامُ- چنین نقل می‌کند: احدی از خاندان ما قبل از قیام امام زمان -عَلَيْهِ السَّلَامُ- برای دفع ظلم و احیای حق -خروج نمی‌کند، جز این که مورد ابتلای بلیات قرار گرفته و قیامش برای ما و شیعیان ما مشکل ساز است».

این روایت در صحیفه سجادیه آمده است و شاید به نظر عده‌ای، سند صحیفه سجادیه در همین روایت است. صحیفه سجادیه از متوکل بن هارون ثقفی نقل شده است؛ سند این گونه است:

سند صحیفه سجادیه

«قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكِّلٍ الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ عَنْ أَبِيهِ: مُتَوَكِّلِ بْنِ هَارُونَ. قَالَ: لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-. وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى خُرَاسَانَ بَعْدَ قَتْلِ أَبِيهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قُلْتُ: مِنَ الْحَجِّ فَسَأَلَنِي عَنْ أَهْلِهِ وَبَنِي عَمِّهِ بِالْمَدِينَةِ وَأَحَقَّ السُّؤَالَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-. فَأَخْبَرْتُهُ بِحَبْرِهِ وَخَبَرِهِمْ وَحُزْنِهِمْ عَلَى أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-. فَقَالَ لِي: قَدْ كَانَ عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ -عَلَيْهِ السَّلَامُ-. أَشَارَ عَلَى أَبِي بَتْرِكَ الْخُرُوجِ وَعَرَفَهُ إِنَّهُ هُوَ خَرَجَ وَفَارَقَ الْمَدِينَةَ مَا يَكُونُ إِلَيْهِ مَصِيرٌ أَمْرُهُ؛ متوکل بن هارون ثقفی می‌گوید: یحیی بن زید بن علی را بعد از شهادت پدرش، در حالی که به سوی خراسان می‌رفت، ملاقات کردم. بر او سلام کردم. به من گفت: از کجا می‌آیی؟ گفتم: از حج؛ سپس از احوال خانواده و پسر عمویش در مدینه از من پرسید. همچنین از جزئیات احوال امام جعفر صادق -عَلَيْهِ السَّلَامُ- بسیار پرسید و در آن باب، مبالغه کرد. متوکل گفت: خبر امام جعفر

صادق علیه السلام و خبر اقوام او را به اطلاع یحیی رساندم که همه بر شهادت پدرش اندوهگین هستند. یحیی به من گفت: عمومیم. امام محمد باقر علیه السلام. پدرم را به ترک خروج متذکر و او را آگاه کرد که اگر خروج کند و از شهر مدینه بیرون رود، کار او به کجا می‌رسد و چه مشکلاتی، بر این امر مترتب می‌شود.

«فَهَلْ لَقِيتَ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ - علیه السلام قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِي قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: يَمْ ذَكَرَنِي خَيْرًا، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَحِبُّ أَنْ أَسْتَقْبَلَكَ بِمَا سَمِعْتُهُ مِنْهُ. فَقَالَ: أَلَا بِأَلَمَاتٍ تُخَوِّفُنِي! هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ، فَقُلْتُ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّكَ تُقْتَلُ وَتُصَلَّبُ كَمَا قُتِلَ أَبُوكَ وَصَلَّبَ فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَقَالَ: «يَمْنَحُوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتْ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»، يَا مُتَوَكِّلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَيْدَ هَذَا الْأَمْرِ بِنَا وَجَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَالسَّيْفَ فَجَمَعَا لَنَا وَخَصَّ بَنُو عَمِّنَا بِالْعِلْمِ وَخَدَهُ؛ پس یحیی گفت: آیا تو پسر عموی من. امام جعفر صادق علیه السلام. را ملاقات کردی؟ گفتم: بلی. گفت: آیا از او شنیدی که از احوال من چیزی بگوید؟ گفتم: بلی. گفت: امام علیه السلام به چه چیز احوال مرا ذکر می‌کرد؟ مرا از آن خبر ده. گفتم: فدای تو شوم! دوست نمی‌دارم آنچه را از امام علیه السلام شنیده‌ام، به تو بگویم. یحیی گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ آنچه را شنیده‌ای، برایم بازگو کن. متوکل می‌گوید: به یحیی گفتم که شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام چنین فرمود: به درستی که تو کشته می‌شوی^۱ و تو را بر دار می‌زنند؛ چنان که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. «ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین، ص ۱۵۰. می‌گوید: «قال: حدثنا سهل بن عامر، قال: حدثنا جعفر الأحمر، قال: رأيت يحيى بن زيد مصلوبا على باب الجوزجان. قال عمرو بن عبد الغفار عن أبيه: فبعث

پدرت، زید را کشتند و بر دار زدند. پس رنگ صورتش تغییر کرد و سپس این آیه کریمه را خواند: ﴿يَمَحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛ خداوند محو می‌کند آنچه را می‌خواهد و اثبات می‌کند آنچه را می‌خواهد و ام الکتاب [که محو و اثبات در آن است] نزد او است. ای متوکل! به درستی که خدای تعالی ما را به خلافت و امامت، تأیید کرد و از برای ما علم و شمشیر قرار داد. پس هر دو را از برای ما جمع نمود و به فرزندان عموی ما، تنها علم را موهبت کرد».

بیان استاد

کسانی که مثل مرحوم خویی و مرحوم تستری در یحیی بن زید تأمل دارند، با استناد به این روایت حق دارند؛ چون این روایت، یحیی را تضعیف می‌کند.

بیان مرحوم خوئی در مورد یحیی بن زید

«أقول: يظهر من مقدمة الصحيفة أنه كان مستقلاً في أمره و غير تابع لابن عمه

برأسه إلى نصر بن سيار، فبعث به نصر إلى الوليد بن يزيد. فلم يزل مصلوباً حتى إذا جاءت المسودة فأنزلوه و غسلوه و كفنوه و حنطوه ثم دفنوه فعل ذلك خالد بن إبراهيم أبو داود البكري، و حازم بن خزيمة و عيسى بن ماهان. و أراد أبو مسلم أن يتبع قتلة يحيى بن زيد فقبل له: عليك بالديوان، فوضعه بين يديه و كان إذا مرَّ به اسم رجل ممن أعان على يحيى قتله، حتى لم يدع أحداً قدر عليه ممن شهد قتله؛ جعفر احمر می‌گوید: یحیی بن زید را بر دروازه جوزجان به دار آویخته دیدم. عبدالغفار از پدرش نقل می‌کند که سر یحیی را برای نصر بن سيار فرستادند و نصر هم سر یحیی را برای ولید بن یزید فرستاد. جسد مطهر یحیی همچنان بر دار آویخته بود تا این که رایات سود آن را پایین آوردند و غسل دادند و کفن و حنوط کردند و سپس بدن را دفن کردند».

جعفر بن محمد علیه السلام، و الله العالم؛^۱ از مقدمه صحیفه - همین روایت - ظاهر می شود که او، خود مستقل و مختار بوده و تابع امام صادق علیه السلام نبوده است.

بیان مرحوم مامقانی در مورد یحیی بن زید

«عده الشیخ ره تارة من اصحاب ابی عبد الله علیه السلام و اخرى مقتصرًا علی اسمه و اسم ابيه و جدیه من اصحاب الكاظم علیه السلام و ظاهره كونه اماميًا الآن حاله مجهول...»^۲

بیان مرحوم تستری در مورد یحیی بن زید

«قال: عده الشیخ فی رجاله فی أصحاب الصادق و الكاظم علیه السلام...»

«قال: ظاهر الشیخ فی الرجال و رواية كفاية الطالب - عنه، عن أبيه كون الأئمة اثني عشر - اماميته، قلت: أما عنوان الشیخ فی الرجال فأعم - كما عرفت فی المقدمة - و أما الرواية و إن كان لها ظهور لكن يرفع عنه اليد بالنص، ففي أول الصحيفة: عن متوكل ابن هارون قال: لقيت يحيى بن زید...»

مرحوم تستری می فرماید: اولاً، عنوان شیخ در رجال، برای اصحاب ائمه طاهرين اعم است؛ یعنی منظور شیخ از اصحاب امام، این است که معاصر امام است نه این که شیعی می باشد. شیخ، ابن زیاد را هم جزء اصحاب امام حسین علیه السلام نقل می کند که منظورش هم عصر ائمه می باشد.

ثانیاً، گفتید که او امامی است؛ چون روایتی نقل کرده که در امامی بودن او ظهور دارد. در جواب باید گفت که از این ظهور، به وسیله نص، رفع ید

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۲۰، ص ۵۱.

۲. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۳۱۶.

می‌کنیم و آن نص روایتی است که در اول صحیفه آمده است (همین روایتی که می‌خوانیم) از این روایت معلوم می‌شود که ایشان، امامت امام صادق را قبول نداشت و تابع امام نبود.

ادامه روایت

«فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي رَأَيْتُ النَّاسَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ جَعْفَرٍ ع أَمِيلَ مِنْهُمْ إِلَيْكَ وَ إِلَى أَبِيكَ فَقَالَ: إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ ابْنَهُ جَعْفَرًا ع دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَ نَحْنُ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَهُمْ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ فَأَطْرَقَ إِلَى الْأَرْضِ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: كُلُّنَا لَهُ عِلْمٌ غَيْرَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ كُلَّ مَا نَعْلَمُ، وَ لَا نَعْلَمُ كُلَّ مَا يَعْلَمُونَ؛ متوکل می‌گویند: به یحیی گفتیم که فدای تو شوم! می‌بینم مردم را که به پسر عموی تو - امام جعفر ع - از تو و پدرت زید، مایل‌ترند. پس گفت: عموی من، امام محمد باقر بن علی ع و پسر او امام جعفر ع، مردم را به زندگی می‌خوانند و ما خلق را به مردن و کشته شدن می‌خوانیم. [این جمله هم، تعریضی به دو امام است، او نمی‌داند که امام به تکلیف عمل می‌کند. اگر امام صادق در زمان امام حسین ع بودند همان کاری را می‌کردند که امام حسین ع کردند و بالعکس] پس به یحیی گفتم: ای فرزند پیغمبر خدا! آیا عمو و پسران عموی شما اعلمند از شما، یا شما از ایشان، اعلم هستید؟ یحیی برای مدتی سرش را پایین انداخت و سپس سر برداشت و گفت: ما و پسران عموی ما همه علم داریم؛ اما ایشان علم دارند به آنچه ما علم نداریم و ما نمی‌دانیم هرچه ایشان، می‌دانند».

«ثُمَّ قَالَ لِي: أَكْتُبْتَ مِنِّي ابْنِ عَمِّي شَيْئًا قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: أَرْنِيهِ فَأَخْرَجْتُ إِلَيْهِ وَجُوهًا مِنَ الْعِلْمِ وَ أَخْرَجْتُ لَهُ دُعَاءَ أَمْلَاءِ عَلِيِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - ع - وَ حَدَّثَنِي أَنَّ أَبَاهُ

مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْلَاهُ عَلَيْهِ وَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ مِنْ دُعَاءِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ دُعَاءِ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ فَنَظَرَ فِيهِ بَحْيِي حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِ، وَقَالَ لِي: أَتَأْذُنُ فِي نَسْخِهِ فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَسْتَأْذِنُ فِيمَا هُوَ عَنْكُمْ! فَقَالَ: أَمَّا لِأَخْرِجَنَّ إِلَيْكَ صَحِيفَةً مِنَ الدُّعَاءِ الْكَامِلِ مِمَّا حَفِظَهُ أَبِي عَنْ أَبِيهِ وَإِنَّ أَبِي أَوْصَانِي بِصَوْنِهَا وَمَنْعِهَا غَيْرَ أَهْلِهَا؛ پس یحیی به من گفت: آیا از پسر عموی من چیزی نوشتی؟ گفتم: بلی. گفت: آن را نشانم بده. بعضی از نوشته‌ها را. که در آن اقسام علم‌ها بود. که از امام جعفر علیه السلام گرفته بودم برای او بیرون آوردم و همچنین دعایی را که ابو عبد الله علیه السلام خوانده بود و من آن را نوشته بودم، به یحیی نشان دادم؛ همان دعایی از دعای صحیفه کامله که امام جعفر صادق از پدرش امام باقر علیه السلام و او از پدرش، علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده است. پس یحیی نظر کرد در دعایی که بیرون آورده بودم؛ به گونه‌ای که تا آخر دعا را مرور کرد و به من گفت: آیا اجازه می‌دهی این دعا را برای خود بنویسم؟ گفتم: ای فرزند پیغمبر خدا! آیا تو در نوشتن دعایی که اصل او از نزد شما و از اجداد شما به ما رسیده است، از من اجازه می‌گیری؟ یحیی گفت: هر آینه بیرون می‌آورم به سوی تو صحیفه‌ای از دعای کامل، که حفظ کرده بود [به او رسیده بود] پدر من از پدر خودش و وصیت کرده بود پدر من، مرا به حفظ آن صحیفه، و ندادن آن به غیر مستحق و [غیر] اهل آن.

قَالَ عُمَيْرٌ: قَالَ أَبِي: فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، وَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي لَأَدِينُ اللَّهَ بِمُحِبَّتِكُمْ وَطَاعَتِكُمْ، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُسْعِدَنِي فِي حَيَاتِي وَمَاتِي بِوَلَايَتِكُمْ فَرَمَى صَحِيفَتِي الَّتِي دَفَعْتُهَا إِلَيْهِ إِلَى غُلَامٍ كَانَ مَعَهُ وَقَالَ: اكْتُبْ هَذَا الدُّعَاءَ بِحِطِّ بَيْنِ حَسَنِ وَاعْرِضْهُ عَلَيَّ لَعَلِّي أَحْفَظُهُ فَإِنِّي كُنْتُ أَطْلُبُهُ مِنْ

جَعْفَرٍ - حَفِظَهُ اللَّهُ - فَيَمْنَعُنِيهِ. قَالَ مُتَوَكِّلٌ فَتَدِمْتُ عَلَى مَا فَعَلْتُ وَلَمْ أَذِرْ مَا أَصْنَعُ، وَلَمْ يَكُنْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - تَقْدَمَ إِلَيَّ إِلَّا أَذْفَعُهُ إِلَى أَحَدٍ؛ عمير بن متوکل می گوید: پدرم گفت: به سوی یحیی برخاستم و سر او را بوسیدم و به او گفتم: و الله ای فرزند پیغمبر خدا! به درستی که اطاعت خدای تعالی را با دوستی و اطاعت شما به جای می آورم و این دوستی را در دین خود داخل می دانم و امیدوارم که خدای تعالی مرا در حیات و در ممات، به سبب دوستی شما سعادت دهد! پس یحیی صحیفه مرا که آن را به وی داده بودم، به غلامی که همراه او بود، سپرد و به آن غلام گفت: این دعا را از این نسخه، به خط واضح نیکو بنویس و سپس آن را بر من عرضه کن، شاید که این دعا را حفظ کنم؛ زیرا من دائماً چنین دعایی را از امام جعفر علیه السلام - که خدای تعالی او را نگه دارد - طلب می کردم؛ در حالی که مرا از این دعا منع می کرد. متوکل گفت: پس بر آنچه کرده بودم [= دادن این دعا به یحیی] پشیمان شدم و ندانستم که چه کنم و از طرفی ابو عبد الله علیه السلام هنگام دادن این دعا به من، مرا دادن دعا به کسی منع نکرده بود».

«ثُمَّ دَعَا بِعِيْبَةٍ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا صَحِيفَةً مُقْفَلَةً مَخْتُومَةً فَنَظَرَ إِلَى الْخَاتَمِ وَقَبْلَهُ وَبَكَى، ثُمَّ فَصَّهَ وَفَتَحَ الثَّقْلَ، ثُمَّ نَشَرَ الصَّحِيفَةَ وَضَعَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ وَأَمَرَهَا عَلَى وَجْهِهِ. وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا مُتَوَكِّلُ لَوْ لَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ قَوْلِ ابْنِ عَمَى إِنِّي أَقْتُلُ وَأُضْلِبُ لَمَّا دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ وَلَكُنْتُ بِهَا ضَنِيناً وَلَكِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ قَوْلَهُ حَقٌّ أَخَذَهُ عَنْ أَبِيهِ وَ أَنَّهُ سَيَصِحُّ فَخِفْتُ أَنْ يَقَعَ مِثْلُ هَذَا الْعِلْمِ إِلَى بَنِي أُمَيَّةَ فَيَكْتُمُوهُ وَيَذْخِرُوهُ فِي خَزَائِنِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ فَأَقْبِضُهَا وَ أَكْفِنِيهَا وَ تَرَبَّصْ بِهَا؛ پس یحیی، صندوقچه خود را طلب کرد و از درون آن، صحیفه ای بیرون آورد که او را مقفل ساخته و مهر و موم کرده بودند. مهر آن را ملاحظه کرد و سپس آن را بوسید و گریست. پس

مهر آن را شکست و صحیفه را باز کرد و بر چشم خود گذاشت و بر صورت خود سایید. یحیی گفت: و الله ای متوکل! اگر نه آن بود که تو ذکر کردی از قول پسر عموی من - امام جعفر علیه السلام - که من به درستی کشته می شوم و مرا بر دار می زنند، هر آینه این صحیفه را به تو نمی دادم و نسبت به آن بخل می ورزیدم؛ لکن می دانم که قول امام علیه السلام حق است و آن را از پدران خود، شنیده است و قول او (که من کشته می شوم و مرا بر دار می زنند) اتفاق خواهد افتاد. پس ترسیدم که این دعا که بر علم های عظیم مشتمل است، به دست بنی امیه افتد و ایشان، آن علم را کتمان کنند و آن را در خزانه های خود، ذخیره کنند و به اهل ایمان نرسانند. پس این صحیفه را نگاه دار و تو مرا از محافظت آن، کفایت کن و در نگاه داشتن این صحیفه، انتظار بکش».

سرقت علمی، چیز تازه ای نیست. همین الان نیز سلفی ها در مقدمه بعضی از خطبه های نماز جمعه، دعا های پرمعنایی می خوانند که انسان متحیر می شود دعا از کجا است. همین صحیفه سجادیه است، بدون این که از صحیفه نام ببرند.

آلوسی در ذیل آیه شریفه ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...﴾ می گوید: بعضی از ناصحین به زهری گفتند و سپس سفارش امام سجاد به زهری را نقل می کند، بدون این که از امام سجاد نامی به میان آورد. این نصیحت در احتجاج آمده است و یا در مقدمه الکتب القیمة التراثیة از آیت الله خراسانی، این داستان آمده است که در زمان میرزای شیرازی، تازه که صنعت چاپ به بازار آمده بود، کتاب مکارم الاخلاق در مصر چاپ شد. در همه این کتاب به جای کلمه مبارک امیر المؤمنین، کلمه عمر بن خطاب را نوشته بودند و به جای اسم های مبارک امام باقر و امام صادق، نوشته بودند: بعضی الحکما، و همچنین هر چه

راجع به تربت سید الشهدا در کتاب آمده بود، آن را حذف کرده بودند. خبر به گوش میرزای شیرازی می‌رسد، ایشان موضع قوی و مقتدرانه‌ای را در قبال این کار اتخاذ کرد. به ناصرالدین شاه نامه‌ای نوشت و در آن آورد که به ما هجمه و دستبرد شده و تو که ادعا داری من حافظ مذهب تشیع هستم، باید مانع چنین کاری شوی. او هم به سلطان عثمانی‌ها نامه اعتراضیه نوشت. سلطان هم به حاکم مصر نامه نوشت و حاکم مصر تمام کتاب‌ها را با کشتی به سامرا فرستاد و در آن جا به دستور میرزای شیرازی، همه را در آب ریختند و محو کردند.

ادامه روایت

«فَإِذَا قَضَى اللَّهُ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرٍ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مَا هُوَ قَاضٍ فِيهِ أَمَانَةٌ لِي عِنْدَكَ حَتَّى تُوصِلَهَا إِلَى ابْنِي عَمِّي: مُحَمَّدٍ وَإِبْرَاهِيمَ ابْنَيْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاتَمَّهَا الْقَائِمَانِ فِي هَذَا الْأَمْرِ بَعْدِي قَالَ الْمُتَوَكِّلُ: فَقَبَضْتُ الصَّحِيفَةَ فَلَمَّا قُتِلَ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَقِيتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَدَّثْتُهُ الْحَدِيثَ عَنْ يَحْيَى، فَبَكَى وَاشْتَدَّ وَجْدُهُ بِهِ وَقَالَ: رَحِمَ اللَّهُ ابْنَ عَمِّي^۱ وَالْحَقُّهٗ بِآبَائِهِ وَأَجْدَادِهِ وَ اللَّهُ يَا مُتَوَكِّلُ مَا مَنَعَنِي مِنْ دَفْعِ الدُّعَاءِ إِلَيْهِ إِلَّا الَّذِي خَافَهُ عَلَى صَحِيفَةِ أَبِيهِ، وَ أَيْنَ الصَّحِيفَةُ فَقُلْتُ هَا هِيَ، فَفَتَحَهَا وَقَالَ: هَذَا وَاللَّهِ خَطُّ عَمِّي زَيْدٍ وَدُعَاءُ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^۲ پس هرگاه قضا و تقدیر الهی - شهادت - بر امر

۱. شاید تعبیر مرحوم خوئی که در مورد یحیی بن زید می‌فرماید: «والله العالم»، به خاطر همین ترجمه امام بر یحیی باشد، مرحوم خوئی ترجمه را نشان از وثاقت نمی‌داند؛ ولی چه بسا در جانب یحیی احتیاط کرده است.

۲. صحیفه سجادیه، ص ۲۰.

من و امر این جماعت، تعلق گیرد، این صحیفه، از من نزد تو امانت خواهد بود، تا آن را به دو پسر عموی من، محمد و ابراهیم، فرزندان عبد الله بن حسن مثنی، ابن امام حسن علیه السلام بن علی بن ابی طالب علیه السلام، برسانی. به درستی که این دو پسر عمو، جانشین من بعد از من خواهند بود. متوکل گفت: صحیفه را از یحیی گرفتم و چون یحیی بن زید، کشته شد، به جانب مدینه رفتم و حضرت امام جعفر علیه السلام را ملاقات کردم و این اخبار را به عنوان حدیث از یحیی، به امام علیه السلام نقل کردم. امام علیه السلام گریست و حزن و اندوهش به این خبر، بسیار شدت یافت و گفت: خدای تعالی پسر عموی مرا رحمت و او را به آبا و اجدادش ملحق کند! به خدا قسم ای متوکل! چیزی مرا از دادن این دعای صحیفه کامله به یحیی منع نکرد، مگر چیزی که یحیی به آن دلیل بر صحیفه پدرش خائف بود [و آن، این بود که مبادا صحیفه مذکور به دست بنی امیه افتد و ایشان آن را پوشیده و مخفی دارند و برای خود ذخیره کنند]. ای متوکل! کجا است صحیفه یحیی؟ گفتم: صحیفه این است. پس آن را گشود و گفت: و الله این صحیفه، خط عموی من زید و دعای جد من علی بن الحسین علیه السلام است».

جلسه بیست و هفتم

مقدمه

بحث ما راجع به روایاتی بود که بعضی به استناد آن‌ها، خروج و قیام قبل از ظهور امام زمان علیه السلام را جایز نمی‌دانند. یکی از آن روایات، روایت متوکل بن هارون ثقفی از امام صادق علیه السلام بود که آن حضرت می‌فرماید:

«مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيَدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمْتُهُ الْبَلِيَّةُ، وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشِيعَتِنَا».

گفتیم که این روایت، در مقدمه صحیفه سجادیه نقل شده است و هر کس که طبق سند صحیفه سجادیه نقل می‌کند، به این روایت تمسک می‌کند. این روایت را متوکل بن هارون ثقفی از یحیی بن زید نقل می‌کند. به همین دلیل در جلسه قبل، مقداری از متن جریان را خواندیم و اکنون ادامه بحث را بیان می‌کنیم:

ادامه روایت مربوط به سند صحیفه سجادیه

«وَاللَّهِ يَا مُتَوَكِّلُ مَا مَنَعَنِي مِنْ دَفْعِ الدُّعَاءِ إِلَيْهِ إِلَّا الَّذِي خَافَهُ عَلَى صَحِيفَةِ أَبِيهِ، وَ أَيْنَ الصَّحِيفَةُ فَقُلْتُ هَاهِي، فَفَتَحَهَا وَقَالَ: هَذَا وَاللَّهِ خَطُّ عَمِّي زَيْدٍ وَدُعَاءُ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ: قُمْ يَا إِسْمَاعِيلُ فَاتْنِي بِالدُّعَاءِ الَّذِي

أَمَرْتُكَ بِحِفْظِهِ وَصَوْنِهِ، فَقَامَ إِسْمَاعِيلُ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً كَاتِبَهَا الصَّحِيفَةُ الَّتِي دَفَعَهَا إِلَى يَحْيَى بْنِ زَيْدٍ فَقَبَّلَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَوَضَعَهَا عَلَى عَيْنِهِ وَقَالَ: هَذَا خُطُّ أَبِي وَإِمْلَاءُ جَدِّي عليه السلام بِمَشْهَدٍ مِنِّي. فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ: إِنْ رَأَيْتَ أَنْ أَعْرِضَهَا مَعَ صَحِيفَةِ زَيْدٍ وَيَحْيَى فَأَذِنَ لِي فِي ذَلِكَ وَقَالَ: قَدْ رَأَيْتُكَ لِدَلِكْ أَهْلًا فَتَنْظَرْتُ وَإِذَا هُمَا أَمْرٌ وَاحِدٌ وَلَمْ أَجِدْ حَرْفًا مِنْهَا يُخَالِفُ مَا فِي الصَّحِيفَةِ الْأُخْرَى ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام. فِي دَفْعِ الصَّحِيفَةِ إِلَى ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَا مُرْكُمُ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا، نَعَمْ فَادْفَعُهَا إِلَيْهِمَا؛ بِهِ خُدا قِسْمُ أَيْ مَتَوَكَّلْ! چیزی مرا از دادن این دعای صحیفه کامله به یحیی منع نکرد، مگر چیزی که یحیی از آن جهت، بر صحیفه پدرش خائف بود [و آن چیز، این بود که مبادا به دست بنی امیه افتد و آن را پوشیده و مخفی بدارند و برای خود ذخیره کنند].

ای متوکل! کجا است صحیفه یحیی؟ گفتم: صحیفه این است. پس آن را گشود و گفت: و الله این صحیفه، خط عموی من، زید و دعای جدّ من علی بن الحسین علیه السلام است. پس امام جعفر علیه السلام به پسرش اسماعیل گفت: برخیز ای اسماعیل! و نزد من بیار! دعایی را که تو را به حفظ و نگاه داشتن آن امر کردم. اسماعیل برخاست و صحیفه را بیرون آورد، [صحیفه] گویا همان صحیفه‌ای بود که آن را یحیی بن زید به من داده بود. پس امام جعفر علیه السلام آن صحیفه را بوسید^۱ و بر چشم خود گذاشت و گفت: این خط پدر من و املائی جدّ من، امام

۱. در این جا مناسب است خاطره‌ای از مرحوم ابوی بگویم: یاد ندارم که کتابی فقهی به ایشان تحویل داده باشم و ایشان دو دستی تحویل نگرفته و نبوسیده باشد. کتاب را می‌بوسید و به احترام اهل بیت و کلماتشان آن را باز می‌کرد. روش ایشان برگرفته از روش امام صادق علیه السلام است

زین العابدین علیه السلام در حضور من است. پس گفتم: ای فرزند پیغمبر خدا! اگر صلاح می دانی و اجازه می دهی این صحیفه را با صحیفه زید، مقابله کنم. امام مرا به این مقابله رخصت داد. امام جعفر علیه السلام فرمود: ای متوکل! تو را مستحق و اهل چنین کاری می بینم. وقتی که نظر کردم، هر دو صحیفه یکی بودند و اختلاف نداشتند و یک حرف در این صحیفه ندیدم که مخالف با آن صحیفه دیگر باشد. پس از امام جعفر علیه السلام اجازه خواستم تا صحیفه را به محمد و ابراهیم، پسران عبد الله بن الحسن، که یحیی سفارش کرده بود، تحویل دهم. پس امام جعفر علیه السلام این آیه را خواند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾؛ به درستی که خدای تعالی امر می کند شما را که امانت ها را به اهل آن برسانید و سپس فرمود: بله این صحیفه را به آن دو برسان.

«فَلَمَّا نَهَضْتُ لِلِقَائِهِمَا قَالَ لِي: مَكَانَكَ. ثُمَّ وَجَّهَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَإِبْرَاهِيمَ فَجَاءَا فَقَالَ: هَذَا مِيرَاثُ ابْنِ عَمِّكُمَا يَحْيَىٰ مِنْ أَبِيهِ قَدْ خَصَّكُمْ بِهِ دُونَ إِخْوَتِهِ وَخَنُ مُشْتَرِطُونَ عَلَيْكُمَا فِيهِ شَرْطًا فَقَالَا: رَحِمَكَ اللَّهُ قُلْ فَقَوْلُكَ الْمَقْبُولُ فَقَالَ: لَا تَخْرُجَا بِهِذِهِ الصَّحِيفَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ قَالَا: وَلِمَ ذَاكَ قَالَ: إِنَّ ابْنَ عَمِّكُمَا خَافَ عَلَيْهَا أَمْرًا أَخَافُهُ أَنَا عَلَيْكُمَا. قَالَا: إِنَّمَا خَافَ عَلَيْهَا حِينَ عَلِمَ أَنَّهُ يُقْتَلُ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: وَ أَنْتُمَا فَلَا تَأْمَنَا فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمَا سَتَخْرُجَانِ كَمَا خَرَجَ، وَ سَتُقْتَلَانِ كَمَا قُتِلَ. فَقَامَا وَ هُمَا يَقُولَانِ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ پس

که کتاب صحیفه را بوسیدند و روی چشم گذاشتند.

۱. از این روایت استفاده می شود که ائمه طاهرين هرکسی را قابل نمی دانند که بر معارفشان واقف بشود. سعی کنیم اهلیت و لیاقت پیدا کنیم تا خودشان عنایت فرمایند.

هنگامی که خواستم برای تحویل صحیفه به فرزندان عبدالله بن حسن، بلند شوم، امام فرمود: در جای خود بمان. سپس دنبال محمد و ابراهیم فرستادند و آن دو آمدند. امام فرمود: این صحیفه، میراث پسر عموی شما یحیی است که شما را به موجب وصیت، مخصوص آن ساخته، برادران خود را در آن دخالت نداده است و ما بر شما یک شرط می‌کنیم. محمد و ابراهیم گفتند: خدای [تعالی] بر تو رحمت کند! شرط خود را بفرمای که سخن تو مقبول است. امام علیه السلام فرمود: این صحیفه را از مدینه بیرون مبرید. گفتند: دلیل این شرط چیست؟ امام فرمود: یحیی، پسر عموی شما خوف داشت بر این صحیفه، از امری که من هم خوف دارم از آن امر، بر شما که آن امر، وقوع صحیفه است به دست بنی امیه و کتمان ایشان و مخفی کردن ایشان است صحیفه را که به جهت خود می‌باشد. محمد و ابراهیم گفتند: پسر عموی ما یحیی بر این صحیفه خوف نداشت، مگر زمانی که دانست کشته می‌شود. امام جعفر علیه السلام فرمود: شما نیز ایمن نمی‌باشید. و الله هر آینه می‌دانم که شما - محمد و ابراهیم - نیز به زودی خروج می‌کنید؛ چنان که یحیی خروج کرد و زود باشد که کشته شوید؛ چنان که او کشته شد. محمد و ابراهیم برخاستند، در حالی که می‌گفتند: لا حول ولا قوة الا بالله.

فَلَمَّا خَرَجَا قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا مُتَوَكِّلُ كَيْفَ قَالَ لَكَ يَحْيَى إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَابْنَهُ جَعْفَرًا دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَدَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ قُلْتُ: نَعَمْ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَدْ قَالَ لِي ابْنُ عَمِّكَ يَحْيَى: ذَلِكَ فَقَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ يَحْيَى، إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخَذَتْهُ نَعْسَةٌ وَهُوَ عَلَى مَنْبَرِهِ

فَرَأَىٰ فِي مَمَامِهِ رِجَالًا يَنْزُرُونَ عَلَىٰ مِنْبَرِهِ نَزْرًا الْقِرْدَةَ يَرُدُّونَ النَّاسَ عَلَىٰ أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَىٰ فَاسْتَوَىٰ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا وَ الْحُزْنَ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ. فَاتَّأَهُ جَبْرِئِلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» يَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ. قَالَ: يَا جَبْرِئِلُ أَعَلَىٰ عَهْدِي يَكُونُونَ وَ فِي زَمَنِي قَالَ: لَا؛ مَتَوَكَّلْ مَعِيَ گوید: هنگامی که آن دو نفر رفتند، امام به من فرمودند: ای متوکل! چگونه یحیی به تو گفت که عموی من. امام محمد بن علی علیه السلام. و فرزند او. امام جعفر علیه السلام. مردم را به زندگی خوانده اند و ما ایشان را به موت می خوانیم؟! من گفتم: بلی؛ خدای تعالی عاقبت تو را در هر امر به صلاح منتهی کند! این را پسر عموی تو، یحیی به من گفت.

امام جعفر علیه السلام فرمود: «خداوند یحیی را رحمت کند! [اگر ما قیام نمی کنیم؛ به این دلیل است که از وقایع مطلع هستیم]. به درستی که پدر من، خبر داد به من، از پدرش از جدش از امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام که پیامبر خدا را در حالی که روی منبر بود، خوابی ربود، پس در خواب دید که مردم بسیاری بر منبر او می جهند؛ مثل جستن بوزینه ها و مردم را به عقب های شان به سوی قهقرا رد می کنند [= مردم را از دین به سوی جاهلیت سوق می دادند]. پس پیغمبر ﷺ نشست، در حالی که اندوه از روی مبارک او ظاهر می شد. ناگهان جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا»؛ را آورد. یعنی مراد

از آن شجره ملعونه، بنی امیه اند. پیامبر به جبریل عرض می کند: آیا بنی امیه در عصر و زمان من می باشند؟ ج برییل گفت: نه!.

«وَلَكِنْ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبِثُ بِذَلِكَ عَشْرًا، ثُمَّ تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ عَلَى رَأْسِ خَمْسَةٍ وَثَلَاثِينَ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبِثُ بِذَلِكَ خَمْسًا، ثُمَّ لَا بَدَّ مِنْ رَحَى ضَلَالَةٍ هِيَ قَائِمَةٌ عَلَى قُطْبِهَا، ثُمَّ مُلْكُ الْفِرَاعَةِ؛ لَكِنْ أَسْيَابُ إِسْلَامٍ، مِنْ هِجْرَتِ تُوْهُ بِمَدِينَةٍ بِهْ غَرْدَشْ دَرِ مِیْ آید [اسلام شروع به رشد می کند] و این آسیاب به مدت ده سال، همچنان در گردش است [و بعد از این مدت، تا سال ۳۵ هجری، - ۲۵ سال - آسیاب اسلام خاموش است] تا این که دوباره در سال ۳۵ هجری، شروع به گردش می کند و این [گردش] ۵ سال طول می کشد. [منظور ۵ سال حکومت امیرالمؤمنین است]. بنابراین، بعد از چهل سال از مهاجرت پیغمبر ﷺ، ناچار آسیاب گمراهی چرخش و دوران خواهد داشت که بر قطب آن آسیا حرکت خواهد کرد [مراد از این مدت، سلطنت بنی امیه و مروانیه است که بر قطب ضلالت - که آن، نصب دشمنی و عداوت اهل بیت ﷺ است، دایر بود]. بعد از آن، سلطنت را فراغنه مالک می شوند [که اشاره به خلفای بنی عباس است].»

«قَالَ: وَ أُنْزِلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾. تَمْلِكُهَا بُنُو أُمَيَّةَ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. قَالَ: فَأُظْلِعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّهٗ - ﷺ - أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ تَمْلِكُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مُلْكُهَا طَوَّلَ هَذِهِ الْمُدَّةَ فَلَوْ طَاوَلَتْهُمْ الْجِبَالُ لَطَالُوا عَلَيْهَا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِزَوَالِ مُلْكِهِمْ، وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَسْتَشْعِرُونَ عِدَاوَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ بُغْضَنَا. أَخْبَرَ اللَّهُ نَبِيَّهٗ بِمَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلُ مَوَدَّتِهِمْ وَ شِيعَتُهُمْ مِنْهُمْ فِي أَيَّامِهِمْ وَ مُلْكِهِمْ؛

امام جعفر علیه السلام فرمود: خداوند تعالی [به سبب سلطنت بنی امیه و فسادهایی که از وجود پلید ایشان در روی زمین به هم رسید]، آیات سوره قدر ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ را نازل کرد. بعد از آن، امام علیه السلام فرمود که خداوند تعالی، پیامبر خود را از این امر مطلع ساخت که بنی امیه پادشاهی این امت را، مالک و زمامدار می شوند و مدت حکومت شان، هزار ماه طول خواهد کشید. پس اگر کوه ها [در مدت حکومتشان] بخواهند با آن ها، مقابله کنند؛ هرآینه آن ها بر آن کوه ها غالب می آیند [پس ما ائمه طاهرين در این مدت، تکلیفی برای قیام نداریم؛ چون مدت حکومت آن ها به ما رسیده است] تا آن که خدای تعالی به زوال ملک ایشان اذن دهد.^۱ بنی امیه در مدت پادشاهی شان، عداوت و بغض ما اهل بیت را در درون داشتند^۲ و خداوند تعالی، پیامبرش را به آنچه به اهل بیت و شیعیان و ارادتمندان به اهل بیت، در زمان حکومت بنی امیه، وارد می شود؛ خبردار کرده است.

-
۱. افول سلطنت بنی امیه را نگاه کنید. وقتی خداوند زوال آن ها را اراده کرد، چگونه ذلیلانه از بین رفتند! به گونه ای که در حقارت و پستی، ضرب المثل شدند: «اذل من اموی یوم عاشوراء فی الکوفه».
 ۲. من تعجب می کنم از افرادی که ادعای فضل دارند؛ ولی در مقالاتشان از بنی امیه تعریف و تمجید می کنند که این ها، اسلام را به آندلس بردند! مگر پیامبر نمی فرماید که بنی امیه مردم را به جاهلیت، سوق دادند. ما نباید گول چهار مسجدی را خوردیم که توسط این ها ساخته شده است. مسجد با نیات پلید، همان مسجد ضرار است. مرحوم صدوق این روایت را نقل می کند که شخصی از امام احوال ایشان را پرسید؛ امام می فرماید: «آیا وقت آن نرسیده است که بفهمید ما در چه حالی هستیم؟ بهترین مردم بعد از پیامبر را بر سر منابر سب می کنند. ما مثل بنی اسرائیل شده ایم: ﴿یذبحون ابناءکم و...﴾. دوستان ما را از کار برکنار و دشمنان ما را مقرب می کنند».

«قَالَ: وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ» وَ نِعْمَةُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ، حُبُّهُمْ إِيْمَانٌ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ، وَ بُغْضُهُمْ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ يُدْخِلُ النَّارَ فَأَسْرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: مَا خَرَجَ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمْتُهُ الْبَلِيَّةُ، وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شِيْعَتِنَا. قَالَ الْمُتَوَكِّلُ بْنُ هَارُونَ: ثُمَّ أَمَلَى عَلَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ الْأَذْعِيَّةَ وَ هِيَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ بَابًا، سَقَطَ عَنِّي مِنْهَا أَحَدُ عَشَرَ بَابًا، وَ حَفِظْتُ مِنْهَا نِيفًا وَ سِتِّينَ بَابًا؛^۱ پس امام جعفر ﷺ فرمود که خداوند در مورد بنی امیه فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا...».

نعمت خدای تعالی، محمد و اهل بیت او است^۲ و دوستی ایشان ایمان است که فرد را به بهشت داخل می کند و دشمنی ایشان، کفر و نفاق است، که دارنده اش را به جهنم داخل می کند. پس پیغمبر ﷺ به امیر المؤمنین علی ﷺ و اهل بیت او این معنا را - که بنی امیه محبت اهل بیت را به عداوت مبدل می سازند - مخفیانه فرمود. متوکل گفت: سپس امام صادق فرمود: احدی از خاندان ما^۳ قبل از قیام امام زمان ﷺ برای دفع ظلم و احیای

۱. صحیفه سجادیه، ص ۲۰.

۲. دلیل این که پیامبر و اهل بیت او نعمت خداوند هستند، آیاتی مثل آیه های ذیل را ببینید: ﴿و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة﴾ و ﴿لقد من الله على المؤمنين﴾ و یا آیه ﴿اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي﴾ و یا آیه ﴿ولتستلن يومئذ عن النعيم﴾.

۳. این روایت نیز در مقام بیان تکلیف ائمه است.

حق خروج نمی‌کند؛ جز این‌که مورد ابتلای بلیات قرار می‌گیرد و قیامش برای ما و شیعیان ما مشکل ساز است.

متوکل بن هارون گفت: پس امام جعفر علیه السلام، دعا‌های صحیفه را بر من املا کرد و آن، هفتاد و پنج باب بود و من یازده باب از آن دعاها را فراموش و شصت و چهار دعا را از آن، حفظ کردم.

بیانی از مرحوم سید علی‌خان، شارح صحیفه

مرحوم سید علی خان که انصافاً یکی از بهترین شارحان صحیفه است، در مقدمه خود، بحثی را متعرض می‌شود که واقعاً خواندنی است. موضوع در این است که چرا امام حسین علیه السلام قیام کردند؟ ایشان چند جواب می‌دهند که ما یکی را، بیان می‌کنیم.

«الجواب الثاني: إنّ التكاليف الشرعيّة بالنسبة إليهم مقصورة على ما يعلمونه بالعلوم الظاهريّة دون العلوم الغيبيّة، فالحسين عليه السلام لما ظهر له بذل الطاعة من أهل الكوفة و كاتبه وجوهمهم و أشرافهم و قراؤهم مرّة بعد أخرى طائعين غير مكرهين، و مبتدئين غير محبين، لم يسعه في الظاهر إلا الخروج و القيام في إعلاء دين الله و كلمته، ألا تراه عليه السلام لما بلغه قتل مسلم بن عقيل و خذلان أهل الكوفة هم بالرجوع فلم يمكّن؛ ملاك تكاليف شرعی در مورد ائمه طاهرين، علوم ظاهری است [نه علوم غیبی]، پس امام حسين وقتی اطاعت مردم كوفه را [به حسب ظاهر] دیدند و همچنین بزرگان آن‌ها، به امام نامه نوشتند که ما مطیع شما هستیم؛ در حالی که، خودشان ابتداکننده به نامه بودند. پس تکلیف امام حسين، عمل به ظاهر بود و آن، چیزی جز خروج و قیام برای

اعلای کلمه الله نبود [شاهدی دیگر بر عمل کردن امام به حکم ظاهری این است که] وقتی امام، خبر شهادت مسلم و تنها گذاشتن او از جهت کوفیان را مطلع شد، تصمیم به برگشت داشت، هر چند برایش ممکن نبود».

«و کذلک کان حال الحسن علیه السلام فاتّه نهّد اوّلًا إلى حرب معاوية في شيعته و سار إلى لقائه مع علمه في الباطن بمصير الأمر إليه لكن لم يثن ذلك من عزمه حتى ظهر له خذلان أصحابه و تفرّق أهوائهم، و میل أكثرهم إلى معاوية طمعا في دنياه، و تفاقم الأمر إلى أن جلس له بعضهم في ساباط مظلم، و طعنه بمعول أصاب فخذه و شقّه حتى وصل العظم فلمّا علم بالعلم الظاهر عدم تمكّنه و توجه الضرر إليه و إلى المؤمنين من شيعته نزع إلى الصلح و كفّ عن الجهاد و هكذا حال سائر الأئمّة عليهم السلام فاتّهم لو وجدوا من الأنصار من يتمكّنون بهم من الخروج لم يسعهم إلا الخروج و القيام مع علمهم في الباطن بحقيقة الحال؛ و همچنین حال امام حسن این گونه بود. امام در ابتدا مردم را به سرعت برای جنگ با معاویه آماده کرد و با این که با علم غیبی خود، سرانجام کار را می دانست؛ ولی از تصمیم ظاهری خود دست نمی کشید تا این که تفرقه بین یارانش پدید آمد و بیش تر آن ها به سوی معاویه - به جهت دنیا طلبی شان - میل پیدا کردند و همچنین قضیه ساباط مدائن و... پیش آمد و وقتی که امام به علم ظاهر دریافتند که جنگ بر ضرر شیعیان و یارانش است، دست از جهاد کشیدند و صلح را پذیرفتند و [شاهد کلام در این جا است] همچنین حال سایر ائمه طاهرين بعد از حسنین عليهم السلام این گونه است؛ یعنی اگر ائمه دیگر هم، یارانی برای قیام داشتند، قیام برای آن ها، تکلیف می شد، گر چه به علم غیب می دانستند که چنین قیامی سودمند نخواهد بود».

«یدلّ علی ذلك ما رواه ثقة الإسلام باسناده إلى سدير الصيرفي قال: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهِ مَا يَسْعُكَ الْقُعُودُ فَقَالَ وَلَمْ يَأْسِدِيرُ قُلْتُ لِكثَرَةِ مَوَالِيكَ وَ شِيعَتِكَ وَ أَنْصَارِكَ وَ اللَّهِ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا لَكَ مِنَ الشَّيْعَةِ وَ الْأَنْصَارِ وَ الْمَوَالِي مَا طَمِعَ فِيهِ تَيْمٌ وَ لَا عَدِيٌّ فَقَالَ يَا سَدِيرُ وَ كَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا قُلْتُ مِائَةَ أَلْفٍ قَالَ مِائَةَ أَلْفٍ قُلْتُ نَعَمْ وَ مِائَتِي أَلْفٍ قَالَ مِائَتِي أَلْفٍ قُلْتُ نَعَمْ وَ نِصْفَ الدُّنْيَا قَالَ فَسَكَتَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ يَخْشَى عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَنَا إِلَى يَنْبُعٍ قُلْتُ نَعَمْ فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَ بَعْلٍ أَنْ يُسْرِجَا فَبَادَرْتُ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ أَتَرَى أَنْ تُؤَثِّرَنِي بِالْحِمَارِ قُلْتُ الْبُعْلُ أَزَيْنُ وَ أَنْبَلُ قَالَ الْحِمَارُ أَزْفُقُ بِي فَتَزَلْتُ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ وَ رَكِبْتُ الْبُعْلَ فَصَيَيْنَا فَحَانَتِ الصَّلَاةُ فَقَالَ يَا سَدِيرُ انْزِلْ بِنَا نُصَلِّ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ أَرْضٌ سَبِيحَةٌ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا فَسِرْنَا حَتَّى صِرْنَا إِلَى أَرْضٍ حُمْرَاءَ وَ نَظَرْنَا إِلَى غُلَامٍ يَزْعَى جِدَاءً فَقَالَ وَ اللَّهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي الْقُعُودُ وَ نَزَلْنَا وَ صَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَظَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةٌ عَشَرَ! وَ يَكِي از وجوهی که دلالت دارد ائمه طاهرين به علم ظاهری خود رفتار می کردند، روایت سدير صيرفي است که می گوید: خدمت امام صادق عليه السلام رسیدم و عرض کردم: به خدا که خانه نشستن برای شما روا نیست. فرمود: چرا ای سدير؟! عرض کردم: زیرا دوستان و شیعیان و یاوران بسیاری دارید. به خدا که اگر امیر المؤمنین عليه السلام به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می داشت، تیم و عدی [= قبیله ابو بکر و عمر] نسبت به او طمع نمی کردند [و حقش را غصب

نمی‌کردند] فرمود: ای سدید! فکر می‌کنی چه مقدار باشند؟ گفتم: صد هزار. فرمود: صد هزار؟! عرض کردم: آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟ عرض کردم: آری، بلکه نصف دنیا. حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد و سپس فرمود: برایت ممکن است که همراه ما تا منطقه ینبع بیایی؟ گفتم: آری. سپس دستور فرمود، الاغ و استری را زین کنند، من پیشی گرفتم و الاغ را سوار شدم. حضرت فرمود: ای سدید! می‌خواهی الاغ را به من دهی؟ گفتم: استر زیباتر و شریف‌تر است، فرمود: الاغ برای من رهوارتر است، من پیاده شدم، حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر شدم و راه افتادیم تا وقت نماز رسید. فرمود: پیاده شویم نماز بخوانیم. سپس فرمود: این زمین شوره‌زار است و نماز در آن روا نیست. پس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم. حضرت به جوانی که بزغاله می‌چرانید، نگریست و فرمود: ای سدید! به خدا اگر شیعیانم به شماره این بزغاله‌ها می‌بودند، خانه نشستن برایم روا نبود. آن گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم؛ چون از نماز فارغ شدیم، به سوی بزغاله‌ها نگریستم و شمردم، هفده رأس بودند». این روایت را قبلاً نیز نقل کردیم.

نتیجه

روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: «مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامٍ فَإِنَّمَا أَحَدٌ لِيَدْفَعُ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ، وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشِيعَتِنَا؛ در مقام بیان تکلیف خود اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا امام می‌فرماید، بعد از آن رازی که جبریل به پیامبر و او به همه ما فرمود، ما پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام تکلیفی برای قیام نداریم.

جلسه بیست و هشتم

مقدمه

اگر روایتی بخواهد مستند حکم شرعی قرار گیرد، باید معتبر باشد. به همین دلیل، این روایت را از نظر سند بررسی می‌کنیم:

بررسی سندی روایت هشتم

بیان مرحوم خوئی در مورد متوکل بن عمیر:

«أقول: يظهر من النجاشي و الشيخ أن المتوكل، هذا و هو الذي يروى دعاء الصحيفة عن يحيى بن زيد، كان له ابن يسمى عمير باسم جده والد المتوكل كما أن المتوكل بن عمير سمى باسم جده والد عمير، هذا، و المذكور في أول الصحيفة أن الراوى له هو المتوكل بن هارون، و يمكن الجمع بإمكان أن والد المتوكل الذي هو جد المتوكل الراوى كان اسمه هارون، فوصف المتوكل الراوى بابن هارون و الله العالم».

شاهد کلام: «و كيف كان فهو لم تثبت وثاقته، غير أن ابن داود ذكره في القسم الأول [قسم عدول] و لعل ذلك من جهة أصالة العدالة و الله العالم و طريق الشيخ إليه مجهول».^۱

۱. خوئی، ابوالقاسم: معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۷۸.

به هر حال، وثاقت متوکل بن عمیر ثابت نشده است؛ جز این که ابن داوود او را در قسم اول رجال [= قسم عدول] خود ذکر کرده است و شاید توثیق ابن داوود بر اساس أصالة العدالة باشد. أصالة العدالة این است: هر شیعی که تضعیف نشده است، اصل این است که ثقه باشد. البته چنین مبنایی مورد پذیرش همه و مرحوم خوئی - نمی باشد و بر اساس عدم پذیرش چنین مبنایی است که توثیقات متأخران را نمی پذیرند؛ زیرا توثیق متأخران یا حدسی است و یا طبق مبنای أصالة العدالة است.

بیان صاحب لوامع الانوار العرشیه

آقای سید محمد باقر موسوی شیرازی، صاحب لوامع الانوار العرشیه در مورد متوکل بن عمیر می فرماید:

«اعلم انه لم ينص احد من الاصحاب على توثيق المتوكل غير ان ابن داود ذكر سبطه متوكل بن عمير في الموثقين و هو لا يجدي؛^۱ احدى از اصحاب، متوکل را توثیق نکرده است، جز این که ابن داوود سبط او را در قسمت موثقان ذکر کرده است، که فایده ای بر آن مترتب نیست».

پس راوی مجهول است. البته، جهل این مجهول خواندن، بر اعتبار و قوت متن صحیفه سجادیه هیچ تأثیری ندارد.

اشکالی دیگر بر سند روایت

در مقدمه صحیفه چنین آمده است: «حَدَّثَنَا السَّيِّدُ الْأَجَلُّ، نَحْمُ الدِّينَ، بِهَاءِ الشَّرَفِ، أَبُو الْحَسَنِ: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ». متکلم این «حدثنا» کیست؟ خود این فرد کیست؟

۱. موسوی شیرازی، لوامع الانوار العرشیه فی شرح الصحیفه السجادیه، ج ۱، ص ۲۲.

بیان جناب شیرازی در لوامع

«اختلفوا فی المتکلم بهذا القائل...»^۱ در راوی سند صحیفه سجادیه که در اول سند آن، می فرماید: «حدثنا»، اختلاف است. بعضی مثل شیخ بهایی معتقدند که او شیخ جلیل، ابن سکون، از علمای موثق ما می باشد. شیخ بهایی مستند حرف خود را قول کفعمی در حاشیه مصباح می داند. مرحوم شیرازی می فرماید که بعضی هم، گوینده «حدثنا» را عمید الرؤساء «رضی الدین، ابو منصور، هبة الله ابن حامد الحلّی» می دانند که این قول را هم، مرحوم داماد برگزیده است. البته بنده بر این اشکال اصراری ندارم. مهم همان اشکال اول است که در وثاقت متوکل بن عمیر بحث شده بود. باز هم می گوئیم، اشکال در سند روایت، به اعتبار صحیفه ربطی ندارد؛ چون صحیفه از قوت متن و تواتر متن برخوردار است. در راجع به اعتبار صحیفه سجادیه چند نکته قابل ذکر است:

اعتبار صحیفه در کلام بزرگان

بیان مرحوم مجلسی در مورد صحیفه سجادیه:

«العلّة التي من أجلها سميت الصحيفة السجادية بزبور آل محمد ﷺ و انجيل أهل البيت ﻪﻋﻠﻴﻬﻢﻭﺍﻟﺴﻼﻡ»^۲.

مرحوم مجلسی در بحار الانوار در علت تسمیه صحیفه به زبور و انجیل آل محمد می فرماید: «همان گونه که خداوند این دو کتاب را بر زبان حضرت

۱. همان، ص ۱۰.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۱۰، ص ۴۲۴.

داوود و عیسی جاری کرد، صحیفه را نیز بر زبان امام سجاد جاری کرد» و لذا ما دیگر به بررسی سند هم نیازی نداریم.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: جد شیخ بهایی (شیخ شمس الدین جبعی) می‌گوید: این صحیفه را از روی دستخط شیخ عالم و شهید سعید محمدابن مکی (شهید اول) استنساخ کردم و او بر نسخه خود چنین نوشته است: این صحیفه را از روی دستخط علی بن احمد سدید نوشتیم و او نیز نوشته این نسخه را نوشته است و همین‌طور دست به دست شده است. کوشیده‌ام هیچ اعرابی از آن اشتباه نشود، مگر این‌که از چشم من افتاده باشد. شیخ شمس الدین می‌فرماید: «این نسخه را با اصل آن مقابله کردم و مواضعی را که برایم روشن نبود، به همان شکل نوشتم.» ابن سدید می‌گوید که صورت این کتاب را برای عالم جلیل القدر، سید جلال الدین عماد الاسلام خواندم و سپس با روایت بهاء‌الشرف مقابله کردم.^۱

بیانی دیگر از علامه مجلسی

علامه مجلسی می‌فرماید: «إلى غير ذلك من الطرق الكثيرة التي تزيد على الآلاف والألوف...»^۲ طریق روایت صحیفه سجادیه افزون بر هزار طریق است. «پس می‌شود فوق‌تواتر، لذا اگر در متوکل تشکیک کردیم، به متن ربطی ندارد و به اعتبار و صحت آن ضرری نمی‌رساند. در جایی دیگر می‌فرماید:

۱. ر.ک: همان، ج ۱۰۷، ص ۵۰ به بعد.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۴۹.

«و الذى رأيت من أسانيد الصحيفة بغير هذه الأسانيد فهى أكثر من أن تحصى و لا شك لنا فى أنها من سيد الساجدين أما من جهة الإسناد فإنها كالقرآن المجيد و هى متواترة من طرق الزيدية أيضا و أما من حيث العبارة فهى أظهر من أن يذكر فهو كالقرآن المجيد فى نهاية الفصاحة و أما من جهة الإحاطة بالعلوم الإلهية فهو أيضا ظاهر لمن كان له أدنى معرفة بالعلوم؛^۱ سندهاى صحيفه بيش تر از آن است كه قابل شمارش باشد و هيچ شكى نيست كه صحيفه سجاديّه از سيد الساجدين است؛ چرا كه از نظر سند همانند قرآن مجيد است و از طريق زيديه نيز به تواتر نقل شده و از حيث عبارت همانند قرآن مجيد در نهايت فصاحت مى باشد و از جهت احاطه بر علوم الاهيه نيز بسيار بر اهل معرفت واضح است».

باز مى فرمايد كه هيچ شكى نيست كه صحيفه كامله از حضرت سيد الساجدين است؛ چرا كه انشأى آن، از جهت متن، فصاحت، بلاغت و شمول بر علوم الاهى از غير معصوم، ممكن نيست.

بيان صاحب جواهر در مورد صحيفه سجاديّه

«و فى الصحيفة المعلوم أنها من السجاد عليه السلام فى دعاء يوم الجمعة و ثانى العيدين: اللهم إن هذا المقام مقام خلفائك و أصفياك و مواضع أمنائك فى الدرجة الرفيعة... و فيه مواضع للدلالة على المطلوب؛^۲ صاحب جواهر پس از آن كه مى فرمايد: واضح است كه صحيفه از امام سجاد است؛ به دعای روز جمعه و عيدين صحيفه استناد مى كند...».

۱. همان، ص ۵۹.

۲. نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، ج، ص ۱۵۸.

همچنین شیخ اعظم در مکاسب، به دعای ۳۹ صحیفه و دعای روز دوشنبه، از لحاظ فقهی، استناد می‌کند.»

بیان مرحوم بروجردی در مورد صحیفه سجادیه

مرحوم بروجردی در کتاب البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر در مورد صحیفه سجادیه می‌فرماید:

«ولا يخفى أنَّ كون الصحيفة من الإمام عليه السلام من البديهيّات، و هي زبور آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم يشهد بذلك أسلوبها و نظمها و مضامينها التي يلوح منها آثار الإعجاز، و لها أسناد ذكرها الشيخ و النجاشي، و لشارحها السيد عليخان أيضا سند عن آبائه، و لنا أيضا سند آخر إليها؛^۱ مخفی نماند که انتساب صحیفه به امام سجاد از بدیهیات است و آن، زبور آل محمد است و بر این ادعا، اسلوب و نظم و محتوای صحیفه که از آن، اعجاز ظاهر می‌شود، شاهد است و برای صحیفه اسنادی است که شیخ طوسی و نجاشی آن‌ها را ذکر و همچنین شارح صحیفه سندی را از پدران‌ش نقل کرده است؛ ضمن این که سندهای دیگری هم موجود است.»

بیان حضرت امام خمینی در مورد صحیفه سجادیه

حضرت امام در کتاب شریف مکاسب خود می‌فرماید:

«هذا كله مع الغضّ عن أسناد الروایات و القرائن القائمة في متونها، و إلا فأبواب المناقشة في الإسناد و الدلالة في كثير منها مفتوحة، حتّى في الصحيفة المباركة

۱. بروجردی، سیدحسین، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر، ص ۴۰.

السَّجَادِيَّةَ فَإِنَّ سندها ضعيف. و علوّ مضمونها و فصاحتها و بلاغتها و إن توجب نحو وثوق على صدورها لكن لا توجب في جميع فقراتها واحدة بعد واحدة حتّى تكون حجة يستدلّ بها في الفقه و تلقّى أصحابنا إياها بالقبول كتلقّيهم نهج البلاغة به لو ثبت في الفقه أيضاً، إنّما هو على نحو الإجمال و هو غير ثابت في جميع الفقرات»^۱.

امام خمینی در کتاب مکاسب شان به این مطلب اشاره می کنند که سند صحیفه سجادیه، از دید فقها، ضعیف است؛ اما مضمون و فصاحت و بلاغت آن بسیار بالاست؛ به طوری که مایه وثوق به صدور آن، از طرف امام می شود؛ هر چند این وثوق را نمی توان در همه عبارت های صحیفه جاری کرد تا بتوان از نظر فقهی به آن استناد کرد. البته افرادی مثل شیخ انصاری و صاحب جواهر، استناد فقهی هم کرده اند. بعد می فرمایند که اصحاب ما صحیفه را مثل نهج البلاغه، تلقی به قبول کردند. البته متن آن، در فقه به نحو اجمال مورد قبول است؛ ولی همه عبارت های بخش های آن، قابل استناد فقهی نمی باشد. امروزه تبلیغ می کنند که در نهج البلاغه مدح فلانی آمده است؛ مگر شما نهج البلاغه را قبول ندارید؟ باید در جواب گفت: مگر شما خطبه ششقیه را قبول ندارید؟ ضمناً آیا واقعاً عبارت «لله در فلان؟»؛ جزء بیانات امام علی است؟ در جواب باید گفت چنین کلامی از امام نمی باشد. مرحوم تستری در کتاب شریف بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة،^۱ چندین صفحه راجع به

۱. خمینی، روح الله، المكاسب المحرمة، ج، ص ۴۸۱.

۱. بهج الصباغة، ج ۹، ص ۴۸۰ و ۵۰۹ و ۲، ص ۳۹۹.

این موضوع بحث می‌کند و می‌فرماید که این کلام از امام نیست و سید رضی اشتباه کرده است. بر این اساس، صحیفه و نهج البلاغه به اجمال مورد قبول است.

بیان مجلسی اول در روضة المتقین

مرحوم مجلسی اول در کتاب روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه می‌فرماید:

«و اعلم أن سند الصحيفة إلى عمير بن المتوكل كثيرة مستفیضة لكن ما بعده من عمير و المتوكل مجهولان و لا یضر جهالتهما لوجه؛ بدان که سند صحیفه تا عمیر بن متوکل بسیار است تا حدی که به استفاضه رسیده است؛ لکن بعد از عمیر بن متوکل، عمیر و متوکل مجهول هستند و این جهالت ضرری به اعتبار صحیفه نمی‌زند.» و دلیل آن چند وجه است. مرحوم مجلسی فقط وجه اول را ذکر کرده و در کتاب شریف شان، وجه دوم و سوم و... نیامده است. شاید هم در لابه‌لای بحث، به وجه اشاره شده است.

«(الأول) إن عبارة الصحيفة دالة على أنها ليست من البشر سيما من عمير و المتوكل اللذان ليسا من علماء العامة و لا من علماء الخاصة فإن علماء العامة كيف يمكنهم أن ينسبوا ذلك إلى أئمتنا عليه السلام و الخاصة كيف كانوا بهذه الفضيلة العظيمة و لم يكن يعرفهم أحد أصلا على أن الوجدان الخالي عن التعصب يجزم

۱. مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۴۱۸ «المتوكل بن عمير عمير بن المتوكل...».

بأنها فوق كلام المخلوق و يمكن أن تكون من كلام الله تعالى بأن تكون منقولة عن النبي ﷺ إليهم صلوات الله عليهم؛ اول: متن صحيفه، دال بر اين است كه از بشر صادر نشده است؛ [چون متن بسيار قوی است] چه برسد كه بگوئيم از عمير و متوكل صادر شده است؛ چون اين دو از علمای عامه و خاصه نيستند. [اگر جزء علمای عامه باشند] علمای عامه چگونه برايشان ممكن است كه آن را به ائمه ما نسبت دهند؟ [چون بنای اين ها بر مخفی كردن است؛ مثلاً ولادت اميرالمؤمنين در كعبه را كه داراي اخبار متواتري است، علمای عامه حذف كردند تا مبدا اثری از آن بماند] و اگر جزء علمای شيعه باشند، چگونه ممكن است چنين شخصيت هايی در بين شيعيان باشند؛ ولی ناشناخته باقی مانده اند. آنچه می توان بر آن، بدون تعصب جزم پيدا كرد، اين است كه صحيفه، فراتر از كلام مخلوق است و امكان دارد كه از كلام خداوند تبارك و تعالى باشد كه از پيامبر به ائمه طاهرين رسيده است».

«و الظاهر أن ذلك الكلام كان من إلهام الله تعالى على قلوبهم وألسنتهم ولا نشك في إمكانه للأخبار المتواترة (إما) بأن من زهد في الدنيا أو أخلص العبادة لله تعالى أجرى الله أو فتح الله بينا بيع الحكمة من قلبه على لسانه، وهذه المرتبة دون مرتبتهم ﷺ كما اعترف العامة أيضا بذلك فإنهم يجوزون تلك المرتبة لجنيد البغدادي، ولأبي يزيد البسطام ولإبراهيم البلخي وأمثالهم وهم معترفون بأن مرتبة أئمتنا ﷺ أعلى منهم بكثير (و أما) من جهة الأخبار الكثيرة من الطرفين الصحيحة من المجانبين أنه لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أحبه فإذا أحببت كنت سمعه، و بصره، و يده، و لسانه . فكيف يستبعد أن يكون الله تعالى تكلم على لسان سيد

العارفین و الزاهدین و العابدین؛ و ظاهر امر این است که صحیفه سجادیه، الهامی از طرف خداوند به قلب و زبان ائمه طاهرین است و ما در امکان چنین حالتی برای ائمه طاهرین شکی نداریم؛ زیرا روایات متواتره بر آن داریم یا بگوییم افراد زاهد و مخلصین در دنیا، چشمه‌های حکمت از قلب‌شان بر زبان‌شان جاری می‌شود و چنین حالتی دون مرتبه والای آن‌ها (ائمه طاهرین) می‌باشد و عامه هم به چنین مقاماتی، اعتراف کرده‌اند [شرح حال امام زین العابدین را در کتاب‌های اهل سنت، حتی متعصب‌ترین آن‌ها نگاه کنید که چه تعابیری در مورد ایشان، دارند. با تعابیری مثل الامام القدوة سید العابدین از آن حضرت یاد می‌کنند.] عامه، چنین حالات و مقاماتی را برای افرادی مثل جنید بغدادی و بایزید بسطامی و ابراهیم بلخی روا می‌دانند؛ در حالی که خودشان معترفند که مرتبه ائمه طاهرین ما از چنین افرادی، به مراتب بالاتر است و از طرفی، اخبار بسیاری از فریقین داریم که انسان بر اثر قرب به خدا به وسیله نوافل به جایی می‌رسد که دست و زبان و گوش و چشم او، الهی می‌گردد. پس چه بُعدی دارد که خداوند تبارک و تعالی بر زبان امام سجاد، تکلم کرده باشد!». «هذا على أفهام العامة، و أما الخاصة فلا خلاف عندهم في ذلك و أخبارنا بذلك متواترة بالنسبة إلى الجميع صلوات الله عليهم، و لهذا سميت الصحيفة بإنجيل أهل البيت و زبور آل محمد صلوات الله عليهم أجمعين، كما أن الإنجيل كان يجري على لسان عيسى بن مريم عليه السلام، و الزبور يجري على لسان داود عليه السلام؛^۱ چنین

۱. مجلسی، محمدتقی، روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج، ص ۴۱۸. این جلد، مخصوص شرح مشیخه من لا یحضر الفقیه است؛ زیرا شیخ صدوق، مشایخ خود را در آخر من لا یحضر الفقیه، - مثل

بیاناتی برای فهم عامه بود؛ و گر نه [نزد خاصه] شکی در این نمی باشد که صحیفه از طرف خداوند بر زبان امام سجاد جاری شده است و به همین دلیل، صحیفه به انجیل اهل بیت و زبور آل محمد، نامیده شده است؛ همان گونه که انجیل بر زبان عیسی بن مریم و زبور بر زبان حضرت داود جاری شده است!

نتیجه

تضعیف سند صحیفه به معنای تضعیف خود صحیفه نیست.

روایت نهم ناهی از قیام

«أَقُولُ رَوَى فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفَرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ... قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا سَيِّدِي فَبَغَيْرِ سُنَّةِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَايَعُوا لَهُ قَبْلَ ظُهُورِهِ وَ قَبْلَ قِيَامِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُفَضَّلُ كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَيْعَتُهُ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ وَ خَدِيعَةٌ لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَبَايِعَ هَذَا وَ الْمُتَبَايِعَ لَهُ؛^۱ مفضل از امام صادق سؤال می کند که آیا مردم به غیر روش و سنت قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ قبل از ظهور و قیامش بیعت می کنند؟ امام فرمود: ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم، کفر و نفاق و نیرنگ است. خداوند بیعت کننده و بیعت گیرندگان آن را لعنت کند!

شیخ طوسی در آخر تهذیب. ذکر می کند و مرحوم مجلسی هم، به شرح مشایخ پرداخته است.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۸.

بررسی سند روایت

مرحوم مجلسی در ابتدا می‌فرماید: «أَقُولُ رُؤِيَ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا» ان شاء الله که این مؤلف معتبر است؛ ولی چند نفر از افراد در سند مشکل دارند که فقط به یکی اشاره می‌کنیم:

عمر بن فرات یکی از راویان این روایت است.

بیان مرحوم خوئی

مرحوم خوئی در مورد عمر بن فرات می‌فرماید: شیخ طوسی در رجال می‌فرماید: «کاتب، بغدادی، غال، من أصحاب الرضا عليه السلام، رجال الشيخ»^۱

«قال الشيخ تقی الدین ابراهیم الکفعمی: کان عمر بن فرات بواباً للرضا عليه السلام»^۲.

کفعمی در مورد وی می‌گوید: دربان امام رضا عليه السلام بوده است.

«أقول: لو ثبت ذلك لم تكن فيه دلالة على الحسن فضلا عن الوثاقة؛ مرحوم خوئی می‌فرماید: اگر ثابت هم بشود که دربان بوده، دلالت بر حسن او ندارد، چه برسد به وثاقت او».

«ثم إن ابن داود قال: عمر بن فرات الكاتب بغدادی غال ذو مناكير؛ ابن داوود از مرحوم کشی نقل می‌کند که عمر بن فرات، روایات عجیبی را نقل می‌کند».

«أقول: لم يتعرض الكشي لذلك فما ذكره إنما هو من سهو القلم أو غلط

۱. طوسی، محمدحسن، رجال، ص ۴۹.

۲. کفعمی، ابراهیم بن علی، المصباح، فصل ۴۲، ص ۵۲۳. (فی ذکر الشهور الاثني عشر والنبي و الأئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم).

۱. حسن بن علی بن داوود حلی، رجال ابن داوود، قسم دوم (ضعفاء)، ص ۳۶۰.

النساخ؛^۱ مرحوم خوئی می‌فرماید: چنین بیانی، سهو قلم و یا غلط نساخ است؛ چون در رجال کشی ذکر نشده است».

نتیجه این که عمر بن فرات توثیق ندارد.

بیان مرحوم تستری در قاموس

مرحوم تستری بعد از نقل قول شیخ طوسی و ابن داود و کشی، می‌فرماید:

«قال: و فی مصباح الکفعمی «کان یؤایب للرضا علیه السلام و فی فصول المالکی کان یؤایب للجواد علیه السلام فلا بدّ أن یکون ثقة. قلت: البوّایبة أعمّ، و قول الشیخ بلا معارض».^۲

در بیان بودن اعم از این است که ثقة باشد یا نباشد [دلیل بر وثاقت و حسن نیست] و قول شیخ هم . غالی بودن او . معارض ندارد. پس عمر بن فرات توثیق ندارد.

بیانی در مورد «رُوی فی بعض مؤلّفات أصحابنا»

مرحوم مجلسی در اول روایت فرمود: «رُوی فی بعض مؤلّفات أصحابنا؛ حدس بنده این است که منظور، مختصر بصائر الدرجات باشد. صاحب مختصر می‌فرماید: «حَدَّثَنِی الْأَخُ الصَّالِحُ الرَّشِیدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَسِّنِ الْمُنْطَارِ أَبَادِیُّ أَنَّهُ وَجَدَ بِحِطِّ أَبِيهِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَسِّنِ هَذَا الْحَدِيثِ الْآتِي ذِكْرُهُ وَأَرَانِي خَطَّهُ وَكَتَبْتُهُ مِنْهُ، وَصَوَّرْتُهُ: الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفُرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ

۱. خوئی، ابوالقاسم: معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۵۰.

۲. تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۱۹.

بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ^۱.

مطار آبادی گفته است: «أَنَّهُ وَجَدَ بِحَظِّ»؛ یعنی این حدیث را پیدا کرده است، نه این که شنیده باشد. [به اصطلاح علم درایه پیدا کردن را «وجداده» می گویند]. پس مطار آبادی گفته است: حدیثی را که به خط پدرش، نوشته شده، یافته است و سپس آن را به صاحب مختصر نشان داده که او نیز نسخه برداری کرده است. پس می توان گفت که طبق چنین بیانی مشکل عبارت «رُؤِيَ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا»، برطرف می شود؛ ولی باز در سند روایت چند نفر، مثل حسین بن حمدان و محمد بن مفضل - هستند که مشکل دارند. بنابراین، آیا می توانیم چنین روایتی را مستند حکم فقهی قرار بدهیم؟

روایت دهم ناهی از قیام

«وَأَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ وَ مُحَمَّدٌ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ يُوسُفَ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لَيْسَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ أَحَدٌ يَدْفَعُ ضِيْمًا وَلَا يَدْعُو إِلَى حَقٍّ إِلَّا صَرَعَتْهُ الْبَلِيَّةُ حَتَّى تَقُومَ عَصَابَةٌ شَهَدَتْ بِذُرِّهِ لَا يُوَارِي قَتِيلُهَا وَلَا يُدَاوِي جَرِيحُهَا قُلْتُ مَنْ عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بِذَلِكَ قَالَ الْمَلَائِكَةُ^۲؛ ابو الجارود می گوید: شنیدم که امام باقر عليه السلام می فرمود: کسی از ما خاندان نیست که به دفع ستمی یا فراخواندن به سوی حقی برخیزد، مگر این که گرفتاری دامنگیرش می شود تا آن گاه که جمعیتی که در بدر حضور داشته اند قیام کند که

۱. حلی، حسن بن یوسف، مختصر البصائر، ص ۴۳.

۲. نعمانی، ابن ابی زینب، الغيبة، ص ۱۵۹.

کشتگان آنان به خاک سپرده نشود و زخمیانش درمان نگردد، [شاید مراد این باشد که کشته نمی‌شوند و زخمی هم نمی‌گردند] عرض کردم: منظور [امام باقر(ع)] چه کسانی است؟ حضرت فرمود: فرشتگان».

دلالت روایت

این روایت نیز در مقام بیان تکلیف ائمه طاهرين است: «لَيْسَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»؛ بیان امام به واقعیتی اشاره دارد؛ به این مبنا که قیام ما اهل بیت فعلاً نتیجه‌مند نخواهد بود.

سند روایت

این روایت، از غیبه نعمانی نقل شده است که در اعتبار آن شکی نیست. ابن عقده هم با این که زیدی است، مشکلی ندارد. بعدی هم مشکلی ندارد و پانصد تا روایت نقل کرده است.

اما احمد بن علی حلبی کیست؟ ما نام او را در کتاب‌های رجال نیافتیم. از افراد دیگر در روایت، صالح ابن ابی الاسود است که او نیز توثیق نشده است.^۱ پس این روایت از نظر سندی مشکل دارد و افراد ضعیف و مجهول و مهممل در سند آن هستند. به قول مرحوم خوئی، در جاهای دیگر نه در این روایت، «نقی السند» نمی‌باشد.

به هر حال، این روایت از نظر سند و دلالت، قابل استناد برای عدم مشروعیت قیام‌های قبل از ظهور نمی‌باشد.

۱. ر. ک: مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی معرفة الرجال، ج ۳۵، ص ۱۶۷.

جلسه بیست و نهم

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایاتی بود که بعضی به استناد آن‌ها، خروج و قیام قبل از ظهور امام زمان علیه السلام را جایز نمی‌دانند. یکی از آن روایات، روایت ابی مرهف است:

روایت دهم ناهی از قیام

«وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ سَيْفِ الثَّمَارِ عَنْ أَبِي الْمُرْهَفِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: الْغَبْرَةُ عَلَى مَنْ أَثَارَهَا هَلَكَ الْمُحَاصِيرُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمُحَاصِيرُ قَالَ الْمُسْتَعْجِلُونَ أَمَّا أَنَّهُمْ لَنْ يَرُدُّوا الْأَمْرَ يَعْزِضُ لَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ يَا أَبَا الْمُرْهَفِ أَ تَرَى قَوْمًا حَبَسُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى اللَّهِ لَا يَجْعَلُ لَهُمْ فَرَجًا بَلَى وَ اللَّهُ لِيَجْعَلَ اللَّهُ لَهُمْ فَرَجًا! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: گرد و غبار به ضرر کسی است که آن را برانگیخته است.^۱ اسب‌های چموش مغرور، هلاک می‌شوند. عرض کردم: فدایت شوم! اسب‌های چموش چه کسانی هستند؟ امام فرمود: کسانی که شتاب می‌کنند. این‌ها کسانی هستند که هر

۱. این عبارت ضرب المثلی است که در فارسی مثل این جمله است: «کسی که آتش روشن

می‌کند، دودش به چشم خودش می‌رود».

چه پیشنهاد شود، می‌پذیرند و هر امری که بر آن‌ها عرضه می‌شود، رد نمی‌کنند. سپس فرمود: ای ابو المرفه! گفتیم: بله. امام فرمود: آیا دیده‌ای جمعیتی که جان خود را در راه خدا وقف کرده باشند و خداوند برای آنان فرجی قرار نداده باشد! بلی؛ به خدا سوگند خداوند برای آنان فرجی قرار داده است».

بررسی سند روایت

«وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ سَيْفِ الثَّمَارِ عَنْ أَبِي الْمُزْهِفِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ».

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این حدیث «ضعیف» است.
محمد بن علی ابو سمینه؛ ایشان تضعیف شده است؛
ابو مرفه؛ ایشان تضعیف شده است.

دلالت روایت

مرحوم مجلسی در توضیح روایت می‌فرماید:
«قوله: الغبرة على من أثارها الغبرة بالضم وبالتحريك -: الغبار أى يعود ضرر الغبار على من أثاره، وهذا تشبيه وتمثيل لبيان أن مثير الفتنة يعود ضررها إليه أكثر من غيره».
«قوله: هلك المحاضير أى المستعجلون فى ظهور دولة الحق قبل أوانها و لعله من الحضر بمعنى العدو، يقال فرس محضير أى كثير العدو».
«قوله: أما إنهم لن يريدوا إلا من يعرض لهم" أى خلفاء الجور والمخالفون لا يتعرضون للقتل، والأذى إلا لمن عرض لهم و خرج عليهم أو ترك التقية التى أمر الله بها».

قیام‌های قبل از ظهور

قول امام: «الغربة على من أثارها غيره، غبار، یعنی ضرر غبار بر کسی است که آن را ایجاد کند، و این تشبیه و تمثیل است برای بیان این که ضرر فتنه بیش از دیگران، به خود فتنه گر بر می گردد».

قول امام: «أما إنهم لن يريدوا إلا من يعرض لهم»؛ یعنی خلفای جور و مخالفان متعرض گشته و اذیت نمی‌شوند، مگر کسی را که متعرض آن‌ها شود و بر آن‌ها خروج کند، یا تقیّه‌ای را که خداوند به آن امر کرده است، ترک کند.

قول امام: «حبسوا أنفسهم على الله»؛ بر اطاعت امر خداوند و ملازمت دین خدا و ترک تعرض به معاصی خداوند و این از امام توجیه است به این که خداوند متعال بعد از صبر شما فرجی قرار می دهد.

این روایت در مقام بیان یک ارشاد کلی است و به عدم ورود به فتنه‌ها دستور می‌دهد و این‌که دست به سلاح نبرید و با حکومت‌ها مبارزه نکنید که در غیر این صورت، خود ضرر می‌بینید.

این روایت، علاوه بر مشکل سندی، دارای اشکال دلالتی و روشن است بر نهی از قیام دلالت ندارد و اگر هم دلالت داشته باشد، مخصوص همان زمان امام باقر علیه السلام است و تکلیف برای کل زمان ها مشخص نمی کند، علاوه بر این که این روایت اخبار از غیب است.

مولی صالح مازندرانی می فرماید:

«المحاصير بالصاد المهمة جمع محصور كالميامين و الملاعين جمع ميمون و ملعون و محصور الضيق الصدر الذي لا يصبر على شيء و في بعض النسخ بالضاد المعجمة جمع محضار كمصاييح جمع مصباح و هو الفرس المسرع في العدو المرتفع فيه و المراد على التقديرين الاستعجال في الامر من غير تأني فيه و صبر؛ محاصير به صاد جمع محصور است، مانند میامین و ملاعین جمع میمون و ملعون؛ و محصور به معنای تنگی سینه ای است که بر چیزی صبر نمی کند و در بعضی نسخه ها به ضاد جمع محضار مانند مصاییح و آن اسب سریع در دویدن و با پرش در دویدن است و مراد بنا بر هر دو فرض - عجله کردن در امری است بدون فکر در آن و بدون صبر و شکیبایی».

مرحوم فیض کاشانی می فرماید:

«الغرض من هذا الحديث حث أصحابه على السكوت و السكون و الصبر و ترك تكلمهم في أمر الإمامة و الكف عن استعجالهم ظهور الإمام عليه السلام؛ غرض از این حدیث، واداشتن اصحاب امام بر سکوت و سکون و صبر و ترک تکلم در

۱. ملا صالح مازندرانی، شرح الکافی - الأصول و الروضة، ج ۱۲، ص ۳۶۸.

۲. الوافی، ج ۲، ص ۴۲۹.

امر امامت و خودداری از عجله کردن در ظهور امام علیه السلام است.»

مرحوم حر عاملی در توضیح این روایت می‌فرماید:

«فی باب ما یعیّن المؤمن و الکافر من الکافی حدیث یقول فیہ الامام هلکت المحاضرون و نجا المقربون. أقول: فی الصحاح: الحضر بالضم العدو و فرس محضیر و محضار کثیر العدو الحاضر الحی العظیم یقال حاضر طی أو هو جمع کسامر للمسمار و حاج للحجاج الحاضر المقیم و یقال علی الماء حاضر و قوم حصار إذا حضروا المیاء محاضر قال لیبید و علی المیاء محاضر خیام و حاضرته جائیته عند السلطان و هو کالمغالبة و المکاثرة و قال قبل ذلک فی الصاد المهملة حصره ضیق علیه و أحاط به یقال حصره العدو و الحصر الضیق البخیل و الحصریر الملک لأنه محجوب و الحصر العی و ضیق الصدر أیضا و البخل و الامتناع.

أقول: الحدیث فیہ ذکر لخروج صاحب الأمر علیه السلام و فی ذلک المقام أورد هذا الکلام و فی بعض کتب الحدیث بالصاد المهملة و فی الکافی النسخ التي حضرت الآن بالضاد المعجمة.

فعلى الأول معناه هلك المستعجلون في غيبة المهدي علیه السلام التاركون للتسليم و الصبر و انتظار الفرج و نجا المقربون المسلمون لأمر الله الصابرون لحکم الله و على هذا فالهلاك بمعنى حرمان الثواب و استحقاق العقاب بترك الصبر و التسليم الواجبين؛ و على الثاني فالمعنى هلك أكثر الأحياء و القبائل لكثرة الشك و الشكاك منهم فی أمر القائم علیه السلام أو لكثرة ما يقتل منهم أصحاب المهدي علیه السلام و نجا المقربون منهم؛ و على الثالث المعنى هلك أكثر الحاضرين في ذلك الوقت؛ و على الرابع هلك الذين يکاثرون الامام و یغالبنه و یحاربونه؛ و على الخامس فالمعنى

كالأول؛ و على السادس قريب من الثاني و على المعنى الأخيرة قريب من السابعة فتدبر و الله أعلم^۱.

در باب «ما يعاین المؤمن و الکافر» کافی حدیثی ذکر شده است که امام می‌فرماید: «محاضرون» هلاک شدند و «مقربون» نجات یافتند. می‌گوییم: در صحاح، حضر به ضم، دویدن و اسب محضیر، به اسب تندرو حاضر حی عظیم گفته می‌شود. «حاضر طی»؛ یعنی طایفه طی عظیم است. یا آن جمع است، مانند سامر برای مسمار و حاج برای حجاج حاضر مقیم و گفته می‌شود بر آب حاضر و قوم حضار، هنگامی که آب‌ها را حاضر کنند و لبید گفته است: بر آب‌ها محاضر خیام و حاضرته زانو زدم نزد سلطان و آن، مانند مغالبه و مکاثره و گفت: قبل آن در صاد حصره، یعنی بر او تنگ گرفت و به او احاطه کرد گفته می‌شود به معانی دویدن سریع و تنگی سینه و بخل و امتناع است. می‌گوییم: در این حدیث، خروج صاحب الامر علیه السلام ذکر شده است. با ضاد است و در آن مقام، این کلام را آورده است و در برخی کتاب‌های حدیث به «صاد» است و در کافی به ضاد است.

پس بنابر قول اول، معنای آن، این است که عجله‌کنندگان در غیبت مهدی که تسلیم بودن و صبر و انتظار فرج را ترک کردند، هلاک می‌شوند و مقربون که تسلیم امر خداوند و صابر به حکم او هستند، نجات می‌یابند و بنابراین، هلاک به معنای محروم بودن از ثواب و استحقاق عقاب به دلیل ترک صبر و تسلیم است؛ بنا بر قول دوم، معنا چنین است که اکثر زندگان و

۱. حر عاملی، محمدبن حسن، الفوائد الطوسیه، ص ۶۹.

قبایل به سبب کثرت شک و شکاک در امر قائم یا به دلیل کثرت افرادی از آن‌ها که اصحاب مهدی می‌کشند، هلاک می‌شوند و مقربون نجات می‌یابند؛ بنا بر قول سوم، معنا چنین است که بیش‌تر حاضران در آن وقت هلاک می‌شوند؛ و بنا بر قول چهارم، کسانی که با امام بجنگند، هلاک می‌شوند؛ و بنا بر قول پنجم همان معنای اول خواهد بود؛ و بنا بر قول ششم، نزدیک به معنای دوم خواهد بود.

بررسی سند روایت

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ عَنْ أَبِي الْمُرْهِفِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: ...».

بیان مرحوم مجلسی

«ضعیف» و محمد بن علی هو أبو سمينة؛^۱ این روایت ضعیف است و محمد بن علی همان ابو سمینه است.»

محمد بن علی ابو سمینه؛ نظر مرحوم نجاشی

«وكان يلقب محمد بن علي أبا سمينة، ضعيف جدا، فاسد الاعتقاد، لا يعتمد في شيء. وكان ورد قم. وقد اشتهر بالكذب بالكوفة. ونزل على أحمد بن محمد بن عيسى مدة، ثم تشهر بالغلو، فجفا، وأخرجه أحمد بن محمد بن عيسى عن قم، و له قصة. له من الكتب: كتاب الدلائل، وكتاب الوصايا، وكتاب العتق؛^۲ او

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۸۰.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۳۳۲.

ملقب بود به «ابو سمینه»؛ شخصی ضعیف و فاسد الاعتقاد که در چیزی بر او اعتماد نمی‌شود. او وارد قم شد در حالی که در کوفه به کذب مشهور بود و بر علی بن احمد بن محمد بن عیسی وارد شد و به غلو مشهور گردید و لذا احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و برای او قصه‌ای است».

بیان مرحوم خوئی

«بقی هنا أمران: الأول: أن محمد بن علی بن إبراهيم الملقب بأبي سمينة لا ينبغي الشك في ضعفه لما عرفت، وقد استثنى ابن الوليد من روايات محمد بن أحمد بن يحيى ما يرويه عن أبي سمينة. وقد وقع في إسناد كامل الزيارات، والمذكور فيه محمد بن علی القرشي، فقد روى عن عبيد بن يحيى الثوري، وروى عنه محمد بن أبي القاسم ماجيلويه. ويمكن أن يقال: إن محمد بن علی القرشي الواقع في سند كامل الزيارات لم يعلم أنه أبو سمينة، وقد التزم الصدوق أن لا يذكر في كتابه إلا ما يعتمد عليه، ويحكم بصحته، فكيف يمكن أن يذكر فيه روايات من هو معروف بالكذب والوضع، إذا فحمد بن علی القرشي الكوفي رجل آخر غير أبي سمينة، المشهور بالكذب؛^۱ دو امر باقی ماند: اول: محمد بن علی بن ابراهیم، ملقب به «ابو سمینه» که در ضعیف بودن او شکی نیست، به سبب آنچه شناختی، و به تحقیق ابن ولید از روایات محمد بن احمد بن یحیی آنچه را از ابو سمینه روایت کرده، استثنا کرده است و به تحقیق، او در اسناد کامل الزیارات واقع شده و ممکن است گفته شود: محمد بن علی قرشی که در اسناد کامل

الزیارات است، معلوم نیست که ابو سمینه باشد و به تحقیق که مرحوم صدوق ملتزم شده است که در کتابش غیر آنچه را بر آن اعتماد دارد ذکر نکند، و به درستی آن‌ها حکم کرده است. پس چگونه ممکن است در آن روایاتی را از کسی نقل کند که به کذب و وضع معروف است؟ بنابراین، محمد بن علی قرشی کوفی شخص دیگری است غیر از ابو سمینه که به کذب مشهور است».

مرحوم کشی در شرح حال ابو سمینه نام «کذابین» را ذکر می‌کند و ابو سمینه را اشتهر آن‌ها در کذب معرفی می‌کند:

«ذکر الکشی فی ترجمة محمد بن علی الصیرفی، عن الفضل بن شاذان، من قوله: «من الکذابین المشهورین أبو الخطاب، و یونس بن ظبیان، و یزید الصائغ، و محمد بن سنان، و أبو سمینة أشهرهم؛ کشی در ترجمه محمد بن علی صیرفی از فضل بن شاذان چنین ذکر کرده است: از کذابین مشهور ابو الخطاب، یونس بن ظبیان، یزید صائغ، محمد بن سنان و ابو سمینه مشهورترین آن‌ها است». حفص بن عاصم؛ نظر نجاشی: «حفص بن عاصم أبو عاصم السلمي، المدني، روی عن جعفر بن محمد عليه السلام، ثقة^۱؛ حفص بن عاصم ابو عاصم سلمی مدنی و از امام صادق عليه السلام روایت کرده و ثقة است».

سیف تمار؛ ایشان بین سیف بن سلیمان تمار و سیف بن مغیره تمار مشترک است. بعضی به اتحاد این دو قائل هستند؛ اما مرحوم خوئی و مرحوم تستری

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۱۳۶.

اتحاد این دو را رد می‌کند و مرحوم تستری می‌فرماید: سیف بن مغیره تمار از روایات عامه است و سیف بن سلیمان تمار از روایات شیعه است. مرحوم نجاشی در مورد سیف بن سلیمان تمار می‌فرماید:

«سیف بن سلیمان التمار؛ أبو الحسن کوفی، روی عن أبي عبد الله عليه السلام، ثقة؛ سیف بن سلیمان تمار ابو الحسن کوفی، از امام صادق عليه السلام روایت کرده است و ثقه است».

نتیجه

این روایت هم از جهت دلالت دارای اشکال است و لذا نمی‌تواند مستند قائلان به حرمت قیام باشد؛ زیرا اخبار و ارشاد به یک واقعیت است و بر نهی از قیام دلالت واضح ندارد و بر فرض قبول دلالت آن، به دورانی خاص مربوط است و برای همه افراد تکلیف معین نمی‌کند. از جنبه سند نیز با توجه به ابوسمینه، «ضعیف» است.

روایت یازدهم ناهی از قیام

«مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّهْقَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبَانَ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَّابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نَعِيمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبٍ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوَّدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَلَدُ الْعَبَّاسِ بِأَنَّ قَدْ قَدَرْنَا أَنْ يَتَوَلَّ هَذَا الْأَمْرَ إِلَيْكَ فَاسْتَرَى قَالَ فَضَرَبَ بِالْكَتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أَقْبِ

أُفٍّ مَا أَنَا لَهُوَلَاءِ يَامَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفْيَانِيَّ^۱؛ معلی می گوید: نامه های عبد السلام و سدید و چند نفر دیگر را خدمت امام صادق علیه السلام بردم؛ در آن زمان که سیاه پوشان ظاهر شدند و قبل از این که بنی عباس آشکار گردند. مضمون نامه ها چنین بود که ما تصمیم گرفته ایم امر رهبری و حکومت به شما واگذار شود؛ نظر شما چیست؟ امام صادق علیه السلام نامه ها را بر زمین زد و فرمود: ای وای، ای وای، من که امام این ها نیستم [= در قیامشان به من نظر ندارند] آیا نمی دانند که مهدی موعود کسی است که سفیانی را به قتل می رساند؟»

بررسی سند روایت

«حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ بَيَّاعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبَانٍ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: ...»

مرحوم مجلسی می فرماید: سند این روایت «مجهول» است.

حمید بن زیاد کوفی یا نینوی؛ ایشان مشکلی ندارد.

نظر شیخ طوسی در رجال

«من أهل نينوى قرية بجانب الحائر على ساكنه السلام عالم جليل واسع العلم كثير التصانيف قد ذكرنا طرفا من كتبه في الفهرست»^۲.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱ و کشی، رجال الکشی، ص ۳۵۳ - ۳۵۴.

۲. طوسی، محمد بن حسن، رجال طوسی، ج ۱، ص ۱۵۵.

ایشان در رجال در مورد حمید بن زیاد می‌فرماید: «عالم و جلیل و تألیف بسیاری دارد».

به نظر ما همین تعبیر عالم و جلیل در توثیق ایشان کفایت می‌کند؛ اگر چه در فهرست از تعبیر ثقة نیز در مورد ایشان استفاده کرده است.

نظر شیخ طوسی در فهرست

«من أهل نينوى قرية إلى جانب الحائر على ساكنه السلام ثقة كثير التصانيف روى الأصول أكثرها. له كتب كثيرة على عدد كتب الأصول؛^۱ او از اهل نینواست که روستایی در نزدیکی کربلا است و ایشان ثقة‌اند و دارای تألیفات بسیار و اکثر اصول را ایشان نقل کرده است».

نظر مرحوم نجاشی

«حمید بن زیاد هوار الدهقان أبو القاسم كوفي سكن سورا وانتقل إلى نينوى قرية على العلقمی إلى جنب الحائر على صاحبه السلام كان ثقة واقفا وجهها فيهم؛^۲ نجاشی در مورد ایشان می‌فرماید: «ایشان ثقة است و واقفی می‌باشد [مشکل اعتقادی داشته است]».

نظر مرحوم مامقانی

«ولا يخفى ما بين كلام الشيخ و النجاشي من التنافي؛ لأن ظاهر الشيخ في الفهرست و الرجال - من جهة عدم غمز في مذهبه - كونه إماميًا، ثقة. و صريح النجاشي

۱. همان، فهرست، ج ۱، ص ۴۲۱.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۱۳۲.

کونه واقفياً، ثقة؛^۱ مخفی نیست که بین کلام مرحوم شیخ و مرحوم نجاشی تنافی است؛ زیرا ظاهر کلام شیخ در فهرست و رجال از این که به مذهب او ایرادی نگرفت، این است که او امامی ثقة است؛ اما نجاشی تصریح کرده که او واقفی ثقة است.

ابن شهر آشوب نیز ایشان را توثیق می‌کند. لذا این شخص مشکلی ندارد. صباح بن سیابه: ایشان مجهول است.

نظر مرحوم خوئی

«الصباح بن سیابه؛ الكوفي: من أصحاب الصادق عليه السلام، رجال الشيخ و عده البرقي، في أصحاب الصادق عليه السلام، قائلًا: «صباح بن سیابه أخو عبد الرحمن، كوفي».

«و طریق الصدوق إليه: و الطريق صحيح. بقى الكلام فى وثاقة الرجل، قال الوحيد فى التعليقة: «للصدوق طريق إليه، و عده خالى من الممدوحين لذلك، و يروى عنه جعفر بن بشير، بواسطة حماد بن عثمان، و فيه إيماء إلى ثقته!».

«إن وجود طريق الصدوق عليه السلام إلى رجل لا يدل على مدحه، و قد ذكرنا ذلك فى ترجمة خالد بن نجیح. ثم إن الظاهر من كلام المجلسى فى الوجيزة: أن صباح بن سیابه من المجاهيل، و لعله عده من الممدوحين فى محل آخر. و أما رواية جعفر بن بشير عنه مع الوسطة، فلا إيماء فيها إلى الوثاقة أصلاً، أما أولاً، فلعدم ثبوت أن جعفر بن بشير لا يروى إلا عن ثقة، و إنما الثابت أنه روى عن الثقات».

۱. مامقانى، عبدالله، تنقيح المقال، ج ۲۴، ص ۳۲۵.

«و علی تقدیر تسلیم آن جعفر بن بشیر لم یرو إلا عن ثقة، فغایة ذلك أن من روی عنه مباشرة ثقة، دون من یروی مع الواسطة. و أما الروایتان، فلا دلالة فیهما علی مدحه، و لو سلمت فلا یمکن الاستدلال بهما، فإنهما عن الصباح بن سیابة نفسه، مضافا إلى ضعف الأولى بمحمد بن سنان ثم إنه كان الأولى للوحید، أن یستدل علی وثاقة صباح بن سیابة بروایة حماد بن عثمان عنه، علی ما فی مشیخة الفقیه، و بروایة أبان بن عثمان عنه».

«فإنهما من أصحاب الإجماع، إلا أن ذلك أيضا لا یتم، فإنه قد ذکرنا فی ترجمة خلید بن أوفی، أن الإجماع لم یتقم إلا علی وثاقة هؤلاء أنفسهم، دون من یروون عنه، فراجع. و المتحصل أن الرجل مجهول الحال، كما نقلناه عن الوجیزة، و طریق الصدوق إلیه صحیح؛^۱ در رجال شیخ، صباح بن سیابه اهل کوفه و از اصحاب امام صادق علیه السلام است و برقی او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده و گفته اند: صباح بن سیابه برادر عبد الرحمان و اهل کوفه است. طریق صدوق به او صحیح است؛ اما در مورد وثاقت او، وحید بهبهانی در تعلیقه می گوید: صدوق به او طریق دارد و او را به این سبب از ممدوحین شمرده است و جعفر بن بشیر از او به واسطه حماد بن عثمان روایت می کند و در این کلام به وثاقت او اشاره هست.

وجود طریق صدوق به شخصی بر مدح آن شخص دلالت ندارد و این مطلب را در ترجمه خالد بن نجیح ذکر کردیم. ظاهر از کلام مجلسی در وجیزه

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۹۸.

این است که صباح بن سیابه از مجاهیل است، و شاید در جای دیگر او را از ممدوحین شمرده است؛ اما روایت جعفر بن بشیر با واسطه از او، به وثاقت او اشاره‌ای ندارد؛ زیرا ثابت نیست که جعفر بن بشیر جز از ثقه روایت نمی‌کند و آنچه ثابت است، این که او از ثقات روایت می‌کند؛ و بر فرض پذیرش این که جعفر بن بشیر جز از ثقه نقل نمی‌کند، نهایت مطلب این که، کسی که مباشر در نقل است، ثقه است، نه آن که با واسطه روایت می‌کند.

اما دو روایت بر مدح او دلالتی ندارند و بر فرض پذیرش دلالت بر مدح، امکان استدلال به آن روایات نیست؛ زیرا اولاً، از خود صباح بن سیابه نقل شده‌اند؛ ثانیاً، روایت اول به دلیل وجود محمد بن سنان «ضعیف» است. بهتر بود وحید بهبهانی بر وثاقت صباح بن سیابه به روایت کردن حماد بن عثمان و ابان بن عثمان از او استدلال می‌کرد؛ چون این دو از اصحاب اجماع هستند؛ الا این که این استدلال هم تمام نیست؛ زیرا در ترجمه خلیل بن اوفی ذکر کردیم که اجماع اقامه نشده است، مگر بر وثاقت خود اصحاب اجماع، نه کسی که از او روایت می‌کنند. نتیجه این که رجل مجهول الحال است؛ همان طور که از وجیزه نقل کردیم و طریق صدوق نیز به او صحیح است. عبید الله بن احمد دهقان؛ ایشان ثقه است، نجاشی می‌گوید: «ثقة امامی صحیح المذهب ظاهراً».

علی بن حسن طاطری؛ ایشان از مؤلفان و سران واقفیه و معاند است.

مرحوم نمازی می‌فرماید:

«عده الشیخ فی رجاله فی أصحاب الکاظم (علیه السلام) قائلان: «واقفی» و عنوانه فی الفهرست، قائلان: الکوفی، کان واقفياً شدید العناد فی مذهبہ صعب العصبیة علی

من خالفه من الإمامية، وله كتب كثيرة في نصره مذهبه، وله كتب في الفقه رواها عن الرجال الموثوق بهم ورواياتهم.

وقال النجاشي: علي بن الحسن بن محمد الطائي الجرمي، المعروف بالطاطري، وإنما سمي بذلك لبيعه ثيابا يقال لها: «الطاطرية» يكتي أبا الحسن، وكان فقيها ثقة في حديثه، وكان من وجوه الواقعة وشيوخهم^۱.

شیخ در رجالش او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام شمرده و گفته است: او واقفی بود و در فهرست گفته است: او اهل کوفه و واقفی و بسیار عناد در مذهبش داشت و نسبت به مخالفانش از امامیه بسیار ناراحت و عصبی بود و کتاب‌های بسیاری در تأیید مذهبش دو نیز کتاب‌هایی در فقه داشت که از رجال مورد اعتمادش روایت می‌کرد.

نجاشی می‌گوید: علی بن حسن بن محمد طایبی جرمی، معروف به «طاطری»، به این نام نامیده شد؛ به این دلیل که لباسی می‌فروخت که به آن «طاطریه» گفته می‌شد و کنیه او «ابو الحسن»، و او فقیه و ثقه در حدیث بود، و از شخصیت‌ها و سران واقفه بود.

ابان بن عثمان؛ ایشان نیز ثقه می‌باشد.

بیان مرحوم خوئی

«و كيف كان فقد قال الكشي في تسمية الفقهاء من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام: أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح من هؤلاء و تصديقهم لما يقولون، و أقرؤهم بالفقه من

۱. شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۰۹.

دون أولئك الستة الذين عددناهم وسميناهم ستة نفر: جميل بن دراج و عبد الله بن مسكان و عبد الله بن بكير و حماد بن عثمان و حماد بن عيسى و أبان بن عثمان؛^۱ كشي گفته است: بزرگان ما بر تصحيح آنچه از اين ها نقل شده (البته در صورتی كه سند قبل از آن ها صحيح باشد) اتفاق دارند و اقرار کرده اند كه آن ها جزء فقها هستند. همين مقدار در توثيق ايشان كفايت می كند و تعداد روايات ايشان در كتب اربعة بدون تقييد به احمر^۲ ۷۰۰ روايت می باشد.

دلالت روايت

مرحوم مجلسی می فرمايد: قوله عليه السلام: «حين ظهرت المسودة أى أصحاب أبى مسلم المروزی، لأنهم كانوا يلبسون السواد».

قوله عليه السلام: «ما أنا هؤلاء بإمام" أى إنهم لاستعجالهم، و عدم التسليم لإمامهم خارجون عن شيعته و المقتدين به».

قوله عليه السلام: "إنما يقتل السفیانی" أى إما يعلمون أن القائم يقتل السفیانی الخارج قبله كما يظهر من كثير من الأخبار أنه عليه السلام يقتله، أو أما يعلمون أن من علامات ظهور دولة أهل البيت قتل السفیانی قبل ذلك، و السفیانی لم يخرج، و لم يقتل بعد فكيف يصح لنا الخروج و الجهاد.^۳

قول امام عليه السلام: "حين ظهرت المسودة"؛ يعنى اصحاب ابو مسلم مروزی؛ زیرا آن ها لباس سیاه می پوشیدند.

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲. ايشان چندین پسونند دارد: ابان الاحمری، ابان بن الاحمر و ابان الاحمر.

۳. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۴۸۲.

قول امام علی(علیه السلام): "ما أنا لهؤلاء بإمام"؛ یعنی چون آن‌ها عجله می‌کنند و تسلیم امامشان نیستند؛ از شیعه و پیروان امام صادق خارج هستند.

قول امام علی(علیه السلام): "إنما يقتل السفیانی"؛ یعنی یا می‌دانند که قائم(عج)، سفیانی را که قبل ایشان خروج کرده است، می‌کشد (چنان که ظاهر بسیاری از روایات این نکته است که امام علی(علیه السلام) سفیانی را می‌کشد)، یا می‌دانند که از علامات ظهور دولت اهل بیت، قتل سفیانی قبل از آن است، در حالی که سفیانی خروج نکرده و کشته نشده پس چگونه خروج و جهاد برای ما صحیح است.

روایت دوازدهم ناهی از قیام

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَأْتِيهِ عَنْ حمادِ بْنِ عمرو وَأَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ إِزَالََةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالََةِ مُلْكٍ لَمْ تَنْقُضِ أَيَّامُهُ؛ رسول خدا ﷺ به حضرت علی(علیه السلام) فرمود: کندن کوه‌های بزرگ از سرنگون کردن حکومتی که هنوز مدتش به پایان نرسیده، آسان‌تر است.

بررسی سند روایت

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَأْتِيهِ عَنْ حمادِ بْنِ عمرو وَأَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ...
حماد بن عمرو؛ ایشان بین حماد بن عمرو صنعایی و حماد بن عمرو نصیبی مشترک است، هر دو از اصحاب امام صادق(علیه السلام) هستند.

۱. شیخ صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۴؛ شیخ طوسی، مکرم الاخلاق، ص ۴۳۴ و حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۵۳.

نظر مرحوم مامقانی

«عَدَّ الشَّيْخُ ٱلْبَاقِرُ فِي رَجَالِهِ مِنْ أَصْحَابِ الصَّادِقِ ٱلْعَظِيمِ وَ ظَاهِرُهُ كَوْنُهُ إِمَامِيًّا، إِلَّا أَنَّ حَالَهُ مَجْهُولٌ؛^۱ شَيْخٌ فِي رَجَالِهِ أَوْ رَأْسُ أَصْحَابِ إِمَامٍ صَادِقٍ شَمْرَدِهِ وَ ظَاهِرِ آن، إِمَامِي بُوْدُنِ أَوْسْت؛ إِلَّا إِيْنِ كِهْ حَالِ أَوْ مَجْهُولِ اسْت.»

نظر فرزند مرحوم مامقانی

ترجم له الذهبي في ميزان الاعتدال ج ١، ص ٥٩٨، برقم ٢٢٦٢ و ذكر تضعيفه عن جمع من اعلامهم، وقال بعضهم: إنه كان يضع الحديث. ليس للمعنون في معاجنا الرجالية ذكر، ولا يبعد كونه من رواة العامة، فهو مهمل عندنا و ضعيف عندهم، ولا يبعد منشأ تضعيفهم له رواياته الكثيرة في فضائل أهل البيت ٱلْطَّاهِرِينَ؛^٢ ذهبى او را در ميزان الاعتدال ترجمه کرده و تضعيف او را از جمعى از بزرگان شان ذكر کرده است. بعضى از عامه در مورد او گفته اند كه او حديث جعل مى كرد...».

ولى در معاجم رجالى ما از او نامى برده نشده است و بعيد نيست كه او از روايات عامه باشد. پس او نزد ما مهمل و نزد عامه ضعيف است و بعيد نيست كه منشاء تضعيف آن ها روايات بسيار او در فضائل اهل بيت باشد. انس بن محمد؛ ايشان مجهول است.

مرحوم خوئى طريق اين روايت را چنين نقل مى كند:

١. مامقانى، عبدالله، تنقيح المقال فى علم الرجال، ج ٢٤، ص ٨٣.

٢. همان، ص ٨٥.

«روى عن أبيه، عن جعفر بن محمد عليه السلام، وصية طويلة من رسول الله صلى الله عليه وآله، وعلى عليه السلام. الفقيه: الجزء ٤، باب النوادر، وهو آخر أبواب الكتاب، الحديث ٨٢١. و طريقه إليه فيما يرويه من الوصية محمد بن علي الشاه، قال: حدثنا أبو حامد، قال: حدثنا أبو يزيد، قال: حدثنا محمد بن أحمد بن صالح التميمي، قال: حدثني أبي، قال: حدثني أنس بن محمد أبو مالك، عن أبيه، عن جعفر بن محمد عليه السلام، عن أبيه عليه السلام، عن جده علي بن أبي طالب عليه السلام، عن النبي صلى الله عليه وآله».

«و الطريق ضعيف بعدة من المجاهيل؛^۱ طريق آن به دليل اين كه عده‌ای از مجهولين كه در سند آن هستند، «ضعيف» است.»

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«لم أقف فيه إلا على رواية عن أبيه، وصية النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام. وكلاهما غير المذكورين في كتب الرجال؛^۲ در مورد او جز روایت او از پدرش که در مورد وصیت پیامبر صلى الله عليه وآله به علی عليه السلام بود، چیزی نیافتم و او و پدرش در کتاب‌های رجال ذکر نشده‌اند.»

لذا این روایت «ضعيف» است.

دلالت روایت

مرحوم مجلسی در روضة المتقین در توضیح این روایت می‌فرماید: «إن إزالة الجبال الرواسی» أي الثوابت الرواسخ «أهون» و أيسر «من إزالة ملك مؤجل لم

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۵۱.

۲. مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۲۵۰.

ينقض أيامه» سيما بالنظر إلى العالم كالأئمة عليهم السلام والغرض نهی جماعة عن الخروج على بنی أمیه و بنی العباس بأنه لم ينقض بعد فإذا انقضى يحصل أسباب زواله و يرتفع إلا أن يكون مأمورا بالجهاد كالحسين عليه السلام.^۱

«إن إزالة الجبال الرواسي»؛ به معنای کوه‌های سر به فلک کشیده است و بدان معناست که از جا کندن چنین کوه‌هایی از برکناری حکومتی که هنوز اجل آن به سر نرسیده، آسان‌تر است. «من إزالة ملك مؤجل لم ينقض أيامه»؛ به خصوص با توجه به این که کسی به پایان نیافتن زمان حکومت علم داشته باشد؛ مانند ائمه عليهم السلام.

غرض نهی جماعت از خروج بر بنی امیه و بنی عباس است؛ زیرا مدت مهلت آن‌ها تمام نشده است و هنگامی که مدت آن‌ها تمام شود، اسباب زوال آن حاصل می‌شود و حکم قیام مرتفع است، مگر این که مانند امام حسین عليه السلام به جهاد مأمور باشد.

البته این روایت در مقام بیان حکم قیام نمی‌باشد، بلکه ارشاد به یک واقعیت است که قیام در برابر حکومت‌های مقتدر فایده‌ای ندارد.

۱. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۲، ص ۹.

مقدمه

بحث ما راجع به بررسی روایاتی بود که بعضی به استناد آن‌ها، خروج و قیام قبل از ظهور امام زمان علیه السلام را جایز نمی‌دانند. یکی از آن‌ها، روایت ابن ابی عبدون از پدرش می‌باشد:

روایت سیزدهم ناهی از قیام

«وَفِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمُكْتَبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّوْلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ التَّخَوِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي عُبْدُونَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ: لِلْمَأْمُونِ لَا تَقْسُ أَخِي زَيْدًا إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ. فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام. غَضِبَ اللَّهُ فَجَاهَدَ أَعْدَاءَهُ حَتَّى قُتِلَ فِي سَبِيلِهِ وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ. أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْدًا إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ. وَلَوْ ظَفِرَ لَوْفِي بِمَا دَعَا إِلَيْهِ لَقَدْ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ فَقُلْتُ إِنَّ رِضِيَّتَ أَنْ تَكُونَ الْمُقْتُولَ الْمَضْلُوبَ بِالْكُنَاسَةِ فَشَأْنُكَ إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ الرِّضَا عليه السلام إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ لَمْ يَدْعَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ وَإِنَّهُ كَانَ أَشَقَى لِلَّهِ مِنْ ذَلِكَ إِنَّهُ

قَالَ أَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^۱ ابن ابی عبدون از پدرش چنین نقل می‌کند: حضرت رضا علیه السلام به مأمون فرمود: یا امیر المؤمنین! برادرم زید را با زید بن علی مقایسه نکن؛ زیرا او از علمای آل محمد بود؛ به خاطر خداوند عزّ و جلّ غضب کرد و با دشمنان او جنگید تا در راه خدا کشته شد. پدرم موسی بن جعفر علیه السلام برایم نقل کرد که از پدرش جعفر بن محمد بن علی چنین شنید: خداوند عمویم زید را رحمت کند؛ زیرا او مردم را به رضا [= شخص پسندیده] از آل محمد دعوت می‌کرد و اگر پیروز می‌شد، به آنچه مردم را به آن دعوت کرده بود، وفا می‌کرد و با من درباره قیامش مشورت کرد؛ من به او گفتم: عمو جان! اگر راضی هستی که کشته شوی و در محله کناسه جسدت را بر دار آویزان کنند، این کار را انجام بده. و بعد از رفتن زید، حضرت صادق علیه السلام فرمود: وای بر کسی که فریاد او را بشنود و او را یاری نکند. مأمون گفت: یا ابا الحسن! آیا روایاتی در مذمت افرادی که به ناحق ادّعی امامت می‌کنند، وارد نشده است؟ حضرت فرمود: زید ادّعی ناحق نمی‌کرد؛ او متقی‌تر از این بود که چنین کند، او می‌گفت: شما را به شخصی مرضی و پسندیده از آل محمد دعوت می‌کنم».

بررسی سند روایت

«وَفِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمُكْتَبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّوْلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ النَّخَوِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي عُبْدُونَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ».

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۵۳.

احمد بن یحیی مکتّب؛ در مورد ایشان گفته شده است که او از مشایخ صدوق است و صدوق بر او ترضی کرده است.

به نظر ما اگر مرحوم صدوق بر شخصی ترضی کند و این ترضی معارضی نداشته باشد، اماره بر حسن شخص است.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«لم أقف فيه إلّا على رواية الصدوق عنه في إكمال الدين مترضياً. وفيه دلالة على كونه إمامياً مرضياً، فهو من الحسان^۱؛ جز روایت صدوق و ترضی صدوق بر او چیزی نیافتیم، و این دلالت دارد که او امامی مرضی بوده است پس او از حسان است».

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«احتمال أن يكون لقبه - المكبت بالباء بعد الكاف - بعيد لم أجده في المصادر الحديثية أو الرجالية و كلّ من ذكره فبعنوان: المکتب ذکره، و مقتضی التزام أعلامنا بعدم الترضی إلّا على من يستحق الترضی، و من مضمون روایاته، ربّما يحصل الجزم بحسنه، فهو حسن عندی، بالإضافة إلى شیخوخته للشیخ الصدوق و رجحان كونه إمامياً فينبغي عدّه حسناً أقلّ، و الله العالم؛^۲ احتمال این که لقب او مکبت باشد، بعید است. او را در مصادر حدیثی و رجالی نیافتیم و هر کسی او را ذکر کرده، به عنوان مکتب ذکر کرده است و مقتضای التزام بزرگان ما که جز

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۸، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۴۷.

بر مستحق ترضی، ترضی نیست و از مضمون روایات او، جزم به حسن او حاصل می‌شود. پس او نزد من حسن است، مضافاً او شیخ و استاد مرحوم صدوق است و امامی بودن او رجحان دارد. پس شایسته است که لااقل حسن شمرده شود».

محمد بن یحیی صولی؛ مرحوم خوئی می‌فرماید: «روی عنه الصدوق فی العیون: الجزء (۲)، الباب (۳۲)، فی ذکر ما جاء عن الرضا علیه السلام من العلل، الحدیث (۳۵). أقول: یروی عنه الصدوق کثیراً بواسطة الحسین بن أحمد البیهقی، كما یمظهر من روایاته فی هذا الباب قبل هذه الروایة»^۱.

شیخ صدوق از او از امام رضا علیه السلام روایات فراوانی به واسطه حسین بن احمد بیهقی نقل کرده است؛ محمد بن زید نحوی؛ ایشان در کتاب‌های رجالی ذکر نشده است.

ابن عبدون؛ نظر مرحوم آیت الله خوئی: «و هو ثقة، لأنه من مشایخ النجاشی، و قد روی عنه غیر مورد، منها: فی ترجمة أبان بن تغلب. و ترجم عليه الشيخ علیه السلام فی ترجمة: عبد الله بن أبي زيد الأنباری (۴۴۶). و عده الشيخ فی رجاله فیمن لم یرو عنهم علیهم السلام؛^۲ او ثقة است چون از مشایخ نجاشی است و شیخ بر او ترحم کرده است».

دلائل روایت

امام رضا علیه السلام قیام زید، برادر خود را رد کردند؛ زیرا در واقع اخلال گری (آتش زدن خانه‌ها) و دعوت به خود بوده است؛ اما قیام زید بن علی بن حسین را

۱. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۴۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۵۲.

که برای رضای خداوند و برگرداندن حق اهل بیت به آن‌ها بوده است، رد نکردند. پس این روایت بر حرمت مطلق قیام دلالت ندارد.

روایت چهاردهم ناهی از قیام

«وَفِي الْعَلِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَا جِيلَوِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأُمْدَانِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ جَمِيعاً عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعِصِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ نَظَرَ لَهَا أَنْتُمْ لَوْ كَانَ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ فَقَدَّمَ أَحَدَهُمَا وَ جَرَّبَ بِهَا اسْتَقْبَلَ التَّوْبَةَ بِالْأُخْرَى كَانَ وَ لَكُمْهَا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَ اللَّهُ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ إِنْ أَتَاكُمْ مِنْهَا آتٍ لِيَدْعُوَكُمْ إِلَى الرِّضَا مِمَّا فَتَحْنَا نُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَا نَرْضَى إِنَّهُ لَا يُطِيعُنَا الْيَوْمَ وَ هُوَ وَحْدَهُ وَ كَيْفَ يُطِيعُنَا إِذَا ارْتَفَعَتِ الرَّايَاتُ وَ الْأَعْلَامُ؛ عِصَى بْنِ قَاسِمٍ گفـت از حضرت صادق عليه السلام چنین شنیدم: پرهیزکار باشید و خود را ملاحظه کنید. از همه شایسته‌تر به مراعات نفس شما هستید. اگر دارای دو جان باشید، ممکن است با یکی از آن‌ها هر چه خواستید بکنید؛ آن جان که گرفته شد، با جان دیگر توبه را شروع کنید؛ ولی بیش‌تر از یک جان ندارید؛ اگر از شما گرفته شود، توبه از بین می‌رود. اگر کسی از ما نزد شما آمد و شما را به رضای ما دعوت کرد، ما شما را قسم می‌دهیم تا باور کنید که ما راضی نیستیم؛ زیرا ما را معصیت می‌کند و مطیع ما نیست و برخلاف نظر ما دعوت می‌کند. امروز که تنهاست - و قدرت ندارد - از ما اطاعت نمی‌کند؛ وقتی قدرت گرفت به طریق اولی از ما اطاعت نمی‌کند».

بررسی سند روایت

«وَفِي الْعِلَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْهُمْدَانِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَرِيْعٍ جَمِيعاً عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ الْعِيسَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ...؛ محمد بن علی ماجیلویه؛ ایشان از مشایخ صدوق است و صدوق بر او ترضی کرده است؛ ولی توثیق برای او ذکر نشده است».

نظر مرحوم خوئی

«أكثر الصدوق الرواية عنه في الفقيه وغيره، مترضيا عليه»^۱.

مرحوم صدوق در کتاب فقیه و غیر آن بسیار روایت از او نقل می‌کند؛ در حالی که بر او ترضی می‌کند.

مرحوم خوئی ترضی را اعم از توثیق شخص می‌داند؛ حتی ترحم امام را دلیل بر وثاقت نمی‌داند؛ اما مرحوم مامقانی ترضی را به شرط عدم معارض، لااقل علامت حسن می‌داند و به نظر ما اکثر احادیث از ایشان و ترضی بر او علامت حسن او می‌باشد.

یحیی بن عمران همدانی؛ مرحوم خوئی پس از نقل روایتی در مورد ایشان می‌فرماید:

هذه الرواية تدل على أن يحيى بن أبي عمران كان من وكلاء أبي جعفر عليه السلام، وأنه مات في حياته، وقد يستدل بهذا على وثاقته. ولكن ذكرنا غير مرة أن الوكالة لا تلازم

۱. خوئی، ابوالقاسم؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۵۹.

الوثاقة. نعم، وقع في إسناد تفسير علي بن إبراهيم، روى عن يونس، و روى عنه إبراهيم بن هاشم. سورة البقرة، في تفسير قوله تعالى: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾. فهو ثقة، على ما التزمنا به عدّه البرقي من أصحاب الجواد عليه السلام. ثم إن الشيخ ذكر في رجاله في أصحاب الرضا عليه السلام: يحيى بن عمران الهمداني (۸)، وقال: «يونس». و الظاهر أنه هو يحيى بن أبي عمران؛ این روایت بر این نکته دلالت دارد که یحیی بن ابی عمران از وکلای امام باقر علیه السلام بوده است که در حیات امام از دنیا رفته و به این روایت بر وثاقت او استدلال شده است؛ لکن بارها گفتیم که وکالت با وثاقت تلازمی ندارد (اشکال: باید بگوییم این بیان مرحوم خوئی نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا ائمه کسانی را که مورد وثوقشان بودند، به عنوان وکیل انتخاب می کردند و انحراف بعضی از آن ها دلیل رد کل نمی شود). البته ایشان در اسناد تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر قول خداوند ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ هست. پس او ثقة است؛ بنابر آنچه ما به آن ملتزم هستیم.

برقی او را از اصحاب امام جواد علیه السلام شمرده و شیخ، او را در رجالش در اصحاب امام رضا علیه السلام ذکر کرده است و گوید: یونس و ظاهراً او یحیی بن ابی عمران است.»

یونس بن عبدالرحمان: ایشان مورد اختلاف است؛ روایات مادحه و هم روایات دامه دارد.

مرحوم خوئی چنین نقل می کند:

قال النجاشي: «يونس بن عبد الرحمن، مولى على بن يقطين بن موسى، مولى بنى أسد، أبو محمد: كان وجهها في أصحابنا متقدما، عظيم المنزلة، ولد في أيام هشام بن عبد الملك، ورأى جعفر بن محمد عليه السلام بين الصفا والمروة ولم يرو عنه، وروى عن أبي الحسن موسى عليه السلام، والرضا عليه السلام، وكان الرضا عليه السلام يشير إليه في العلم والفتيا، وكان ممن بذل له على الوقف مال جزيل، فامتنع من أخذه وثبت على الحق؛ نجاشى مى گويد: يونس بن عبد الرحمان مولى على بن يقطين بن موسى و مولى بنى اسد، ابو محمد؛ شخصيتى در اصحاب متقدم ما بود و منزلتى بزرگ داشت و در ايام هشام بن عبد الملك متولد شد و جعفر بن محمد عليه السلام را بين صفا و مروه ملاقات کرد و از ايشان روايت نکرده و از امام کاظم عليه السلام و امام رضا عليه السلام روايت کرده است و امام رضا عليه السلام در علم و فتوا مردم را به او راهنمايى مى کرد و از كسانى بود که مال بسيارى به او پرداخت شد به شرط اين که جزء واقفه شود و از امامت حضرت رضا عليه السلام دست بردارد؛ ولى از گرفتن آن امتناع کرد و بر حق ثابت ماند».

دلالت روایت

امام در این روایت، کل قیام‌ها را نفی نکرده است، بلکه از قیام‌هایی نهی می‌کند که انگیزه و سرانجام آن‌ها مشخص نیست.

روایت پانزدهم ناهی از قیام

وَعَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ عَنْ حَيْدَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ نُعَيْمٍ عَنْ

مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْكَثَّيْنِيُّ عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بُكَيْرٍ كَانَ يَزُورُنِي حَدِيثًا وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أُعْرِضَهُ عَلَيْكَ فَقَالَ مَا ذَلِكَ الْحَدِيثُ قُلْتُ قَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ زُرَّارَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيَّامَ خُرُوجِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَدْ خَرَجَ فَتَقُولُ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُ فَقَالَ اسْكُنُوا مَا سَكَنْتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ هَكَذَا أَوْ لَمْ يَكُنْ خُرُوجٌ مَا سَكَنْتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ فَمَا مِنْ قَائِمٍ وَمَا مِنْ خُرُوجٍ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام صَدَقَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَلَيْسَ الْأَمْرُ عَلَى مَا تَأَوَّلَهُ ابْنُ بُكَيْرٍ إِنَّمَا عَنَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اسْكُنُوا مَا سَكَنْتِ السَّمَاءُ مِنَ النَّدَاءِ وَالْأَرْضُ مِنَ الْخُسْفِ بِالْجَيْشِ^۱ حُسين بن خالد می گوید به امام رضا عليه السلام گفتیم: عبد الله بن بکیر حدیثی را نقل کرده است که دوست دارم خدمت شما عرضه بدارم. امام فرمود: حدیث چیست؟ گفتیم: ابن بکیر از عبید بن زرارہ چنین نقل کرده است: هنگامی که محمد بن عبد الله بن حسن خروج کرده بود، من در خدمت امام صادق عليه السلام بودم. یکی از اصحاب خدمت رسید و گفت: فدایت شوم! محمد بن عبد الله بن حسن خروج کرده است؛ شما درباره خروج با او چه می فرمایید؟ امام فرمود: مادام که آسمان و زمین ساکن هستند، شما هم حرکت نکنید. بنابراین، اگر امر چنین باشد، نه قائمی خواهد بود، نه خروجی. پس امام رضا عليه السلام فرمود: حضرت صادق عليه السلام درست فرموده است؛ لیکن مطلب چنین

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۵۴.

نیست که ابن بکیر فهمیده است، بلکه مقصود امام این بوده که مادام که آسمان از ندا و زمین از فروبردن سپاه ساکن هستند، شما هم ساکن باشید».

بررسی سند روایت

وَعَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ عَنْ حَيْدَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ نُعَيْمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْكَشِّيِّ عَنْ هَمْدَوِيَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ:

احمد بن محمد علوی؛ مرحوم خوئی می‌فرماید: ایشان از مشایخ صدوق است.

۱. حیدر بن محمد بن نعیم؛

دیدگاه شیخ طوسی:

«حیدر بن محمد بن نعیم السمرقندی عالم جلیل یکی ابا احمد یروی جمیع مصنفات الشيعة وأصولهم عن محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد القمي و عن أبي عبد الله الحسين بن أحمد بن إدريس القمي و عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي و عن أبيه روى عن الكشي عن العياشي جميع مصنفاة روى عنه التلعكبري و سمع منه سنة أربعين و ثلاثمائة و له منه إجازة و له كتب ذكرناها في الفهرست؛^۱ حیدر بن محمد بن نعیم، عالم، جلیل و از شاگردهای ابن ولید قمی و چند نفر دیگر است و تمام اصول و مصنفات شیعه را نقل کرده است و تلعبری هم در سال (۳۴۰ ق) از ایشان روایت شنیده است...» آیا این عبارت برای توثیق ایشان کفایت می‌کند؟ آیا حتما لفظ «ثقه» در مورد ایشان باید به کار برده می‌شد؟

مجموعه‌ای
از آثار
محققان

۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن، رجال، ص ۴۲۰.

به نظر ما همان لفظ «عالم جلیل القدر» در اعتبار او کفایت می‌کند.

محمد بن عمر کشی؛ نظر نجاشی:

محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی (أبو عمرو) کان ثقة، عیناً؛ محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی ثقة و از بزرگان بود.

نظر شیخ طوسی:

«ثقة، بصیر بالأخبار و بالرجال، حسن الاعتقاد. له کتاب الرجال؛ این مترجم،

ثقه و آگاه به اخبار و رجال بود و حسن اعتقاد داشت.

حسین بن خالد؛ در مورد ایشان بحث است که آیا ایشان حسین بن خالد صیرفی است یا حسین بن خالد خفاف؟ اگر حسین بن خالد خفاف باشد، در

وثاقت او بحثی نیست؛ اما اگر حسین بن خالد صیرفی باشد، مورد بحث است.

بررسی اشکال صیرفی

صفوان می‌گوید: محضر امام رضا علیه السلام بودم که حسین بن خالد صیرفی وارد شد و به امام گفت: فدای شما بشوم، می‌خواهم برای کار و زندگی به سرزمین اعوض نقل مکان بکنم. امام علیه السلام فرمودند: ملازم مکانی باش که در آن جا عافیت و امنیت داری [= لازم نیست نقل مکان بدهی]. صفوان می‌گوید: به حرف امام علیه السلام گوش نداد و به طرف سرزمین اعوض حرکت کرد که در راه، راهزنان تمام اموالی که به همراه برده بود، از او گرفتند.

اشکال مرحوم خوئی به صیرفی به این قضیه مربوط است.

نظر مرحوم بهبهانی: مرحوم بهبهانی در مقام توجیه می‌فرماید: امر امام امر وجوبی نیست که مخالفت با آن معصیت شمرده شود، بلکه امرشان ارشادی و

برای بیان مصلحت ایشان بوده است. به همین دلیل، اجلاً و ثقات نیز گاهی چنین اوامری را مخالفت می‌کردند، مانند حماد بن عیسی.

نظر مرحوم مامقانی: دلالة روایاته علی جلالته، و كونه من العلماء المحيطين بالأخبار و أحكام الشريعة المطهرة، و كونه محل عناية الأئمة عليهم السلام مما لا يخفى علی من راجعها، فإذا انضم ذلك إلى كونه إمامياً، كما هو ظاهر الشيخ، بل هو من الواضحات، كان الرجل في أعلى درجات الحسن، سيما بعد رواية جمع من الأجلة عنه، و كثرة روایاته، و كون أكثرها مقبولة معمولاً بها، العثور علی أخباره فراجع الرسالة المفردة التي وضعها فيه حجة الإسلام الشفقي الأصفهانی^۱؛ روایاتی كه ایشان نقل می‌کند و نیز این كه از متخصصان در حدیث و فقه می‌باشد و این كه محل عنایت ائمه بوده است؛ بر جلالت ایشان دلالت می‌کند (به تصریح شیخ طوسی امامی هم بوده است) لذا ایشان در اعلا درجه حسان می‌باشد، به خصوص كه اجلاً از او روایت نقل می‌کنند و روایات فراوانی (۲۸ روایت) دارد و اكثر روایاتی كه نقل می‌کند، مقبول است، و اگر می‌خواهی بر روایات او اطلاع پیدا کنی به رساله مرحوم شفتی رجوع كن.

نتیجه

هر چند مرحوم خوئی ایشان را توثیق نمی‌کند؛ از آن جا كه علت آن مشخص است (و آن مخالفت با امر ارشادی امام عجل الله تعالی فرجه می‌باشد)؛ لذا این موجب اشكال نمی‌شود. از طرفی اكثار روایت و نیز نقل اجلاً از ایشان و مقبولیت متن روایات، دلیل بر حسن بودن ایشان است.

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲۲، ص ۴۱.

نظر فرزند مرحوم مامقانی: «یتحصل من جمیع ما ذکر آتیه غیر خفاف و آن الصیرفی حسن إن لم نقل بآتیه ثقة».

ایشان خفاف نیست و صیرفی است و صیرفی هم حسن است.

دلالت روایت

مفاد این روایت آن است که تمام قیام‌ها تا زمان ندای آسمانی، یعنی زمان ظهور ممنوع است. البته ممکن است حکم در این روایت شخصی و خارجی و نسبت به ابن بکیر، یا مخصوص شیعیان زمان امام باشد. همچنین احتمال تقیه در آن وجود دارد و با توجه به این که محمد بن عبد الله بن حسن مدعی مهدویت بود و به خود دعوت می‌کرد؛ برای حکم حرمت قیام به طور مطلق نمی‌توان به این روایت استناد کرد.

روایت شانزدهم ناهی از قیام

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الرَّضِيِّ الْمُوسَوِيُّ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ الزَّمُوا الْأَرْضَ وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَسُيُوفِكُمْ فِي هَوَى الْأَسْتِثْكَامِ وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يَعْجَلِ اللَّهُ لَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ. وَأَهْلُ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَاسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ وَقَامَتِ الرِّيَّةُ مَقَامَ إِضْلَاتِهِ بِسَيِّفِهِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَأَجْلاً؛ أمير مؤمنان علیه السلام در ضمن خطبه‌ای فرمود: بر جای خود قرار گیرید، بر بلا و سختی صبر کنید، دست‌ها و اسلحه‌های خود را در مسیر هوا و هوس زبان‌های خود به کار مگیرید، و در آنچه خداوند شتاب

در آن را برای شما نخواست است، شتاب نکنید؛ زیرا هر کدام از شما که بر اساس شناخت خدا و رسولش و اهل بیت پیامبرش در بستر بمیرد، شهید از دنیا رفته و اجرش بر خداست و به ثواب عمل صالحی که در نیت داشته است، می‌رسد، و این نیت جای شمشیر کشیدن او را پر می‌کند؛ زیرا برای هر چیزی زمان مشخص و مدت معینی است».

سید مصطفی خمینی در مورد این روایت می‌فرماید:

«أَنَّ مِنْ يَعْرِفُ بِلَاغَةِ عَلِيٍّ (ع) وَفَصَاحَتِهِ، يَطْمَئِنُّ بِأَنَّهُ مِنَ الْأَكَاذِبِ الْمُنْسُوبَةِ إِلَيْهِ؛ لَخُلُوقِهَا عَنْ خُصُوصِيَّاتِ الْخُطْبِ الْإِلَازِمَةِ رَعَايَتِهَا عَلَى الْخُطِيبِ، وَسَيَظْهَرُ وَجْهَ تَصَدِّي الْحَائِثِينَ لِجَعْلِ هَذِهِ الْمَآثِرِ، بَلْ رُبَّمَا يَجْعَلُونَ وَيَنْسُبُونَ إِلَى غَيْرِهِ (ع) كَأَبِي بَكْرٍ مَا يَشَبْهُ ذَلِكَ، أَوْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَارْجِعِ الْأَثَارَ وَالْأَخْبَارَ؛ كَسَيِّدِ كَسَى كَبَلَاغَتِ وَفَصَاحَتِ اِمَامِ عَلِيٍّ (ع) رَا بَشْنَا سِد، اطمینان پیدا می‌کند که این خطبه از دروغ‌های نسبت داده شده به امام است؛ زیرا خصوصیات لازم یک خطبه را ندارد، و به زودی وجه تصدی خائن‌ها برای جعل چنین آثاری روشن می‌شود، بلکه چه بسا جعل می‌کردند و به غیر امام علی (ع)، مانند ابو بکر یا به رسول خدا (ص) نسبت می‌دادند».

اشکال

در جواب مرحوم سید مصطفی خمینی که این روایت را از جهت فصاحت و بلاغت رد می‌کند، باید بگوییم:

اولاً؛ مرحوم رضی این خطبه را به عنوان خطبه‌ای فصیح و بلیغ نقل نمی‌کند؛

۱. خمینی، سید مصطفی، ولایة الفقیه، ص ۶۱.

ثانیاً: لزومی ندارد که هر کلامی که از امام علی علیه السلام صادر می‌شود، در اوج فصاحت و بلاغت باشد.

ابن ابی الحدید در توضیح این روایت می‌گوید:

«ثم أمر أصحابه أن يثبتوا ولا يعجلوا في محاربة من كان مخالطاً لهم من ذوی العقائد الفاسدة كالخوارج و من كان يبطن هوی معاویة و لیس خطابه هذا تشييطاً لهم عن حرب أهل الشام كيف و هو لا يزال يقرعهم و یوخبهم عن التقاعد و الإبطاء في ذلك و لكن قوماً من خاصته كانوا يطلعون على ما عند قوم من أهل الكوفة و يعرفون نفاقهم و فسادهم و یرومون قتلهم و قتلهم فنهاهم عن ذلك و كان يخاف فرقة جنده و انتشار حبل عسكره فأمرهم بلزوم الأرض و الصبر على البلاء؛^۱ امام علیه السلام اصحابش را امر کرد تا ثابت باشند و در جنگ با کسانی که عقاید فاسد دارند، مانند خوارج، عجله نکنند، امام علیه السلام با این کلام در صدد آن نیست که مردم کوفه را از رفتن به جنگ اهل شام بازدارد؛ زیرا امام علیه السلام همواره آنان را از سستی و کوتاه آمدن در جنگ با شامیان سرزنش کرده است، بلکه چون تعدادی از یاران امام علیه السلام در صدد بودند نفاق و فساد، تعدادی از افراد فاسد و فاسق کوفه را شناسایی و آشکار کنند و آنان را به قتل برسانند؛ برای جلوگیری از پراکندگی، تشتت و ایجاد اختلاف داخلی بین ارتش خود، آنان را از این کار در آن اوضاع و احوال بازداشت و فرموده است: بنشینید و بر بلاها صبر کنید».

ابن میثم بحرانی می‌گوید:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۱۱۳.

«الخطاب خاصّ بمنّ یكون بعده، ولزوم الارض کنایه عن الصبر فی مواطنهم و قعودهم عن النهوض بجهاد الظالمین فی زمن عدم قیام الامام بالحقّ بعده»^۱.

امام علی(علیه السلام) در این کلام، مردم را از اقدام به جهاد بدون دستور امامی از فرزندان خویش پس از خود برحذر داشته، و این در اوضاع و احوالی است که کسی از آنان برای تشکیل حکومت قیام نکرده باشد که در این صورت، دست زدن به این گونه تحرکات جایز نیست، مگر با اشاره و اجازه امام وقت.

مرحوم شوشتري می‌فرماید:

«و قال الخوئی: الأظهر ما قاله ابن أبي الحديد.

قلت: بل الصواب ما قاله ابن میثم، كما يشهد له أخبار أهل بيته، فروى أنَّ عبد الحميد الواسطي قال للباقر(علیه السلام): لقد تركنا أسواقنا انتظارا لهذا الأمر. فقال(علیه السلام): أترى من حبس نفسه على الله عزّ وجلّ لا يجعل الله له مخرجا؟ بلى والله ليجعلنّ له مخرجا. رحم الله عبدا حبس نفسه علينا، رحم الله عبدا أحيا أمرنا.

«ولا تحزكوا بأيديكم و سیوفکم فی هوی» هکذا فی (المصرية)، و الصواب: (و هوی) كما فی (ابن أبي الحديد و ابن میثم و الخطیة).

روی النعمانی فی (غیبته) عن أبي الجارود، قال:

قُلْتُ لَهُ(علیه السلام) أَوْصِنِي فَقَالَ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَنْ تَلْزَمَ بَيْتَكَ وَ تَقْعُدَ فِي دَهْمَاءِ هَؤُلَاءِ النَّاسِ وَ إِيَّاكَ وَ الْخَوَارِجَ مِتًّا فَإِنَّهُمْ لَيُسُوْا عَلَى شَيْءٍ وَ لَا إِلَى شَيْءٍ. وَ اعْلَمْ أَنَّ لِبَنِي أُمِّيَّةٍ مُلْكًا لَا يَسْتَطِيعُ النَّاسُ أَنْ تَرُدَّعَهُ وَ أَنَّ لِأَهْلِ الْحَقِّ دَوْلَةً إِذَا جَاءَتْ وَ لَاهَا

۱. خوئی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۱۱، ص ۲۱۴.

اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَنُ أَدْرَكَهَا مِنْكُمْ كَانَ عِنْدَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى وَإِنْ قَبَضَهُ اللَّهُ قَبْلَ ذَلِكَ؛^۱

مرحوم خوئی می گوید: اظهر، تفسیر ابن ابی الحدید است.

نظر ما این است که کلام ابن میثم صحیح است؛ همچنان که اخبار اهل بیت گویای صحت آن است. عبدالحمید واسطی به نقل از امام باقرعلیه السلام چنین روایت کرده است:

«ما بازارهای خود را به خاطر انتظار این امر رها کردیم. فرمود: ای عبدالحمید! آیا کسی را دیده‌ای که خودش را به خاطر خدای تعالی حبس کند و خداوند برای او گشایشی قرار ندهد؟ آری؛ به خدا سوگند خداوند برای او گشایش قرار می دهد، خدا رحمت کند کسی را که خود را وقف ما کند، خدا رحمت کند کسی را که امر ما را احیا کند!

«دست‌ها و شمشیرهایتان را در جهت خواست زبانتان [= غیر از رضای خدا] حرکت ندهید.» همچنین در نسخه مصریه عبارت «فی هوی» آمده است؛ ولی عبارت صحیح «و هوی» است؛ همچنان که در شرح ابن ابی الحدید و ابن میثم و خطیه، ملاحظه می شود. پس عبارت صحیح «وهوی ألسنتکم» است. نعمانی در کتاب الغیبه از ابو جارود چنین نقل می کند:

به آن حضرت (امام باقرعلیه السلام) عرض کردم: مرا دستوری فرمایید. حضرت فرمود: «تو را به پرهیزکاری سفارش می کنم و نیز به این که خانه نشین باشی و

۱. شوشتری، محمدتقی، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۵۴۳.

در گردهمایی و جمع این مردم شرکت نکنی، و از آنان که از ما خاندان خروج می‌کنند، دور باش که آنان چیزی به دست ندارند و به چیزی هم نایل نمی‌شوند. بدان که بنی امیه را حکومتی است که مردم توان بازستاندنش را ندارند و برای اهل حق دولتی است که چون فرارسد، خداوند زمامش را به هر کس از ما خاندان بخواهد می‌سپارد. پس هر کس از شما آن را دریافت، نزد ما در مقام بلند خواهد بود و اگر پیش از آن دولت وفات یافته باشد، خداوند برایش نیکی خواسته است».



جلسه سی و یکم

مقدمه

بحث ما راجع به حکم قیام‌ها و خروج قبل از ظهور امام زمان علیه السلام بود. روایاتی داشتیم که مفادش نهی از قیام قبل از ظهور بود. گفتیم که چنین روایاتی، به روایات معارضی مبتلا هستند که آن‌ها، به ادای تکلیف تشویق و ترغیب و امر می‌کنند؛ یعنی در مقابل روایات نهی از قیام، روایاتی وارد شده‌اند که به قیام امر می‌کنند. یکی از آن‌ها روایت امام حسین می‌باشد.

روایت امر به قیام

روایتی است که زهیر به امام حسین، پیشنهادی می‌دهد و سپس امام در جواب او می‌فرماید:

«فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ فَسِرْ بِنَا حَتَّى نَنْزِلَ بِكَرْبَلَاءَ فَإِنَّهَا عَلَى شَاطِئِ الْفَرَاتِ فَتَكُونُ هُنَالِكَ فَإِنْ قَاتَلُونَا قَاتَلْنَاهُمْ وَاسْتَعْنَا اللَّهَ عَلَيْهِمْ قَالَ فَدَمَعَتْ عَيْنَا الْحُسَيْنِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ وَنَزَلَ الْحُسَيْنُ فِي مَوْضِعِهِ ذَلِكَ وَنَزَلَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ حِذَاءَهُ فِي أَلْفِ فَارِسٍ وَدَعَا الْحُسَيْنُ بِدَوَاةٍ وَبَيْضَاءَ وَكَتَبَ إِلَى أَشْرَافِ الْكُوفَةِ مِمَّنْ كَانَ يَظُنُّ أَنَّهُ عَلَى رَأْيِهِ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ

عَلِيٍّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدَ وَ الْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ وَائِلٍ وَ جَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ؛ زهیر به امام حسین علیه السلام گفت: ما را به طرف کربلا ببر تا در آن جا پیاده شویم؛ زیرا کربلا در کنار فرات است و ما آن جا خواهیم بود. چنانچه آنان با ما مقاتله کنند ما نیز قتال خواهیم کرد و از خدا کمک می خواهیم بر آنان غالب شویم. امام حسین پس از این که چشمان مبارکش اشکبار شد، فرمود: اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء؛ پروردگارا! من به تو پناه می برم از گرفتاری و بلاء. سپس امام علیه السلام در موضع فعلی پیاده شد و حر بن یزید نیز با هزار سوار در مقابل آن حضرت پیاده شد. امام حسین پس از نزول به کربلا دوات و کاغذ خواست و نامه ای برای اشراف کوفه که گمان می کرد با آن حضرت موافق هستند، نوشت. مضمون آن نامه این است: بسم الله الرحمن الرحیم، از حسین بن علی به سوی سلیمان بن صرد، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد عبد الله بن وائل و گروهی از مؤمنان».

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا حُرِّمَ اللَّهُ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بَقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛ اما بعد؛ شما می دانید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در زمان زندگی خود فرمود: کسی که سلطان جائری را که حرام خدا را حلال بداند، عهد و پیمان خدا را بشکند، مخالف سنت رسول الله باشد، در میان مردم با گناه و عدوان رفتار کند؛ سپس

با قول و یا رفتار خود، وضع را تغییر و مورد اعتراض قرار ندهد؛ خدا حق دارد که وی را نیز در جایگاهی نظیر جایگاه او [= آن سلطان ستمگر] داخل گرداند.

در روایت آمده است: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا... ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ يَقُولٍ وَلَا فِعْلٍ؛ کسی که [در برابر ستمگر] حرف نزند و قیام نکند در گناه ظالم شریک است.» امام تکلیف شرعی را بیان می‌کند و این تکلیف به تکلیف ائمه طاهرین منحصر نیست. ما از این دسته روایات معارض، بسیار داریم و اگر گفته شود که مشکل سندی دارد، در جواب می‌گوییم که مشکل این‌ها از روایاتی که شما برای عدم مشروعیت قیام‌ها، به آن‌ها استناد می‌کنید، بیش‌تر نمی‌باشد.

مرجحات روایات معارض

در مقابل روایات نهی از قیام، روایاتی وارد شده‌اند که به قیام امر می‌کنند. پس این دو دسته از روایات معارض هستند. در روایات معارض (امر به قیام و نهی از قیام) چه باید کرد؟ چنان که می‌دانیم در مقام تعارض باید سراغ مرجحات رفت. یکی از مرجحات، مخالفت با عامه (خذ ما خالف العامة) می‌باشد. همه روایاتی که شما به عنوان نهی از قیام بیان کردید، طبق مبانی عامه است. بعضی از مبانی عامه این است:

اول: «وجوب اتباع الامام في الجهاد خطاء او كان ثوابا؛ باید زیر پرچم سلطان باشید چه مسیرشان صحیح باشد و چه نادرست باشد».

دوم: «وجوب اطاعتهم و ان منعوا الحقوق؛ مطیع محض‌شان باشید، گرچه حقوق مردم را هم زیر پا بگذارند».

سوم: «مناصحة الائمة و عدم منابذة شرار الائمة ما اقام الصلاة؛ اگر حکام، بدترین انسان ها هم بودند، تا زمانی که نماز به پا می دارند، حق مقابله با آن ها را ندارید. نهایتش این است که آن ها را نصیحت کنید».

چون این دسته از روایات ما با روایات عامه هماهنگ است؛ لذا حدس ما قوی می شود که این روایات، یا از جعلیات است و یا لااقل احتمال جعل در آن ها وجود دارد. به مقتضای «خذ بما خالف العامة»، ما روایات موافق با عامه را رها می کنیم. روایات نهی از قیام معمولاً با روایات عامه سنخیت دارند، اکنون چند روایت از روایاتی که در منابع عامه، بیان شده را ذکر می کنیم.

روایات عامه ناهی از قیام

روایت اول:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَبِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ تَظْمِنُ إِلَيْهِمُ الْقُلُوبُ وَتَلِينُ لَهُمُ الْجُلُودُ ثُمَّ يَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ تَشْمِئُ مِنْهُمْ الْقُلُوبُ وَتَقْشَعُرُ مِنْهُمْ الْجُلُودُ، فَقَالَ رَجُلٌ: أَنْقَاتِلُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا مَا أَقَامُوا الصَّلَاةَ؛ ابو سعيد خدری نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: حاکمانی بر شما حکومت می کنند که قلوبتان به وسیله آن ها، آرامش یافته و با وجود آنان، احساس امنیت می کنید؛ [ولی بعد از مدتی] قلوب از آنان نفرت پیدا می کند و شما از ناحیه آن ها، راحت نیستید. [در این هنگام] مردی از پیامبر سؤال کرد: آیا ما حق جنگیدن با آن ها را داریم؟ حضرت فرمود: مادام که اهل



نماز باشند [اقامه نماز کنند]، شما چنین حقی ندارید.

این روایت با روایات ناهیه، تقریباً دارای یک مضمون و یکسان هستند.

روایت دوم:

«حدثنا أبو داود قال: حدثنا همام، عن قتادة، عن الحسن، عن ضبة بن محسن، عن أم سلمة، أن رسول الله ﷺ قال: «سيكون أمراء، فتعرفون وتنكرون، فمن أنكر فقد برئ، ومن كره فقد سلم، ولكن من رضى وتابع» فقالوا: «يا رسول الله أفلا نقتل فجرتهم؟ فقال: لا، ما صلوا؛ يا رسول الله! با فجار از حاکمان نجنگیم؟» فرمود: نه؛ تا زمانی که نماز به پا می دارند».

این روایت در یکی از مسانید مهم شان آمده است. امرا هرکار خواستند بکنند! فقط نماز بخوانند. ملاحظه می شود که در این روایت فقط نماز خواندن - یا به پا داشتن نماز - کفایت می کند. شما هم کاری به کارشان نداشته باشید.^۲

روایت سوم:

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَلَّالُ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَاثِلٍ بْنِ حُجْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَرَجُلٌ سَأَلَهُ فَقَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَيْنَا أُمَرَاءُ يَنْعَوُنَا حَقَّنَا وَيَسْأَلُونَا حَقَّهُمْ فَقَالَ رَسُولُ

۱. ابوداود الطيالسی، مسند ابی داود الطيالسی، ج ۴، ص ۴۹۴.

۲. یکی از داعیان و مبلغان معروف وهابی که قرآن می خواند چقدر غلط و اشتباه می خواند. تذکر می دادند و تصحیح می کرد. این فقیه آن هاست. چقدر نوامیس مسلمین را همین آقا با فتوایش هدر داد. مهم نیست برایشان! همین که نماز می خواند کافی است. مروج الذهب را ببینید که معاویه نماز جمعه را در چهارشنبه خواند! حتماً از فتوایش است که «فَاسْتَشِیْئُوا الْخَيْرَاتِ»! این تز، همان تفکر امویان است.

اللَّهُ ﷻ «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ؛» مردی از رسول خدا سؤال کرد: اگر حاکمانی بر ما حکومت کردند که حق ما را نمی‌دادند و تنها در پی حقوق خودشان بودند؛ وظیفه ما در قبال آن‌ها چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: گوش به فرمان شان باشید و اطاعتشان کنید؛ زیرا آن‌ها خودشان، بار خودشان را بر دوش می‌کشند و شما هم بار خود را».

ترمذی پس از ذکر حدیث می‌گوید: «قَالَ أَبُو عِيسَى هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ»؛ یعنی حدیث حسن و صحیح است. آیا احتمال نمی‌دهید که این سنخ روایات ناهیه از قیام - که مطابق روایات عامه است - حتی اگر صادر هم شده باشند، به عنوان تقیه باشد؟

البته من نمی‌خواهم حرف بعضی را بزنم که اصلاً نوبت به تعارض نمی‌رسد، یعنی که این روایات، مجعولات است؛ چون تعارض باید بین دو حجت باشد نه بین حجت و لا حجت! بلکه ما می‌خواهیم بگوییم که این روایات، حتی اگر از نظر سند هم معتبر باشند؛ چون در مقام تعارض، با عامه موافق است، باید کنار گذاشته بشوند و ترجیح با روایات مخالف با عامه است. پس اگر زمینه برای دفع ظلم و اقامه حق، فراهم شد، قیام حرام نیست، بلکه واجب است. البته طبیعی است که فقها، بهانه به دست دشمن در طول تاریخ ندادند و نگفتند قیام جایز است که ریشه شیعه زده شود. روایت امام صادق را ببینید که روز ۲۹ ماه رمضان، با عدم رویت ماه دستور داده شد که

افطار کنند و امام هم افطار کردند. به امام گفتند چرا این کار را کردید؟ حضرت فرمودند: یک روز، روزه بخورم و بعد آن را قضا کنم، بهتر است از این که کشته شوم.^۱ حرف از قتل و کشته شدن است. فقها هم گاهی در چنین شرایطی قرار می گرفتند. در زمان رژیم صدام هم از بغداد، به مرحوم خویی تکلیف شد که اعلام عید کنید. (۲۸ روز هم گذشته بود!) ایشان هم عید اعلام کردند. به آقای خویی گفتند، مگر رمضان ۲۸ روزه هم می شود؟ ایشان همین روایت را خواندند. با همین چند روایت نباید فقیهان را محکوم کرد. باور کنید آن ها همه روایات وسایل را به دقت مرور کرده اند. در سفر قبل، با آقا زاده مرحوم آیت الله سبزواری ملاقات کردم و به ایشان گفتم که بد نیست، مذهب الاحکام تخریجاتی داشته باشد. فرمود پدرم موافق نبود و می فرمود حدیثی که در وسایل است، به آدرس نیازی ندارد. مگر ممکن است طلبه جای حدیث در وسایل را نداند؟ پس فقیهی که این طور روایات و اسناد را حلاجی کرده است، نمی توان با دیدن یک روایت وسایل الشیعه، او را محکوم کرد و قیام های فقها را زیر سؤال ببرد.

روایت چهارم:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عُدَيْسَةَ بِنْتِ أَهْبَانَ بْنِ صَيْفِيٍّ الْغَفَارِيِّ قَالَتْ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَبِي فَدَعَاهُ إِلَى الْخُرُوجِ مَعَهُ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِنَّ خَلِيلِي وَابْنَ عَمِّكَ عَهْدَ إِلَيَّ إِذَا اخْتَلَفَ

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۴، ص ۸۲؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۳۲ و

محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ص ۴۷، ص ۲۱۰.

النَّاسُ أَنْ اتَّخَذَ سَيْفًا مِنْ خَشَبٍ فَقَدْ اتَّخَذْتُهُ فَإِنْ شِئْتَ خَرَجْتُ بِهِ مَعَكَ قَالَتْ فَتَرَكَهُ؛^۱ عدیسه می گوید: امیرالمؤمنین نزد پدرم آمد و از او همراهی در جنگ را تقاضا کرد. پدرم گفت: دوست من و پسر عموی تو یعنی پیامبر اکرم به من گفته است که هر گاه بین مردم اختلاف شد، شمشیری از چوب بگیرم و من چنین شمشیری را درست کرده‌ام، اگر می خواهی همراه تو با آن شمشیر خارج شوم [کنایه از این که من جزء ساکتان هستم. او در مقابل نص چنین اجتهاد می کند! نمی داند که علی مع الحق و الحق مع علی یصور الحق مع علی]، عدیسه می گوید: [در این هنگام] علی، پدرم را ترک کرد.

روایت پنجم:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ حَمَّادٍ حَدَّثَنَا هَمَّامٌ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جُعَادَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ ثَرْوَانَ عَنْ هُزَيْلِ بْنِ شُرَحْبِيلَ عَنْ أَبِي مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ فِي الْفِتْنَةِ كَسَرُوا فِيهَا قَسِيكُكُمْ وَقَطَعُوا فِيهَا أَوْتَارَكُمْ وَالْتَمُوا فِيهَا أَجْوَافَ بُيُوتِكُمْ وَكُونُوا كَأَبْنِ آدَمَ؛^۲ ابوموسی اشعری از پیامبر نقل می کند که در فتنه ها، سلاح هایتان را بشکنید و کمانتان را از بین ببرید و در خانه هایتان بمانید». منظور ابوموسی اشعری از فتنه، حکومت امیرالمؤمنین است؛ چون به نظر او، حکومت های قبلی فتنه نبودند! بلکه او استاندار آن ها هم می شود و از حکومت مرکزی هم تبعیت می کند.

۱. الترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۹۰.

۲. همان، ص ۴۹۱.

مگر مضمون روایات ناهیه از قیام، که بعضی به آن استناد می‌کنند، غیر از این‌ها است؟ آن‌ها هم می‌گویند در خانه‌ات بنشین و حرکت نکن. ما می‌گوییم روایات ناهیه در کتاب‌ها از نظر سند نیز مشکل نداشته باشد، مطابق روایات عامه است.

روایت ششم:

«حَدَّثَنَا بُنْدَارٌ حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَوْسٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ كُسَيْبٍ الْعَدَوِيِّ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي بَكْرَةَ تَحْتَ مَنبَرِ ابْنِ عَامِرٍ وَهُوَ يَخْطُبُ وَعَلَيْهِ شِيَابٌ رِقَاقٌ فَقَالَ أَبُو بَلَالٍ انْظُرُوا إِلَى أَمِيرِنَا يَلْبَسُ شِيَابَ الْفُسَّاقِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرَةَ اسْكُتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ «مَنْ أَهَانَ سُلْطَانَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ أَهَانَهُ اللَّهُ»^۱ زیاد بن کسیب می‌گوید: با ابی بکره پای منبر ابن عامر نشسته بودیم، او خطبه می‌خواند، در حالی که لباس نازکی [= لباس نامناسب] بر تن داشت. در این هنگام ابو بلال می‌گوید: امیرمان را نگاه کنید که لباس فساق را پوشیده است! ابوبکره [در جواب او] گفت: ساکت باش؛ زیرا از پیامبر شنیدم که هر کسی حاکمی را اهانت کند به خداوند اهانت کرده است».

از این روایت چه استفاده‌ای می‌شود؟ این که کاری به کار سلاطین نداشته باشید. حداکثر این که دعایشان کنید. روایاتی که نهی از قیام دارد آیا فقیه جامع الشرایط هم حق صحبت ندارد؟ آیا باید وضع تا زمان ظهور امام زمان علیه السلام، همین طور بماند؟

ابوبکره برادر مادری زیاد ابن ابیه است. هر دو از یک مادر بودند. ایشان

کسی است که به سکوت امر می‌کند. لازم است در مورد شخصیت ایشان، کمی بحث کنیم:

بیان صاحب الغارات در مورد ابوبکر

«وكان أبو بكر [نفيح بن الحارث] لما قدم علي عليه السلام البصرة لقي الحسن بن أبي الحسن، وهو متوجه نحو علي عليه السلام فقال [له]: إلى أين؟ قال: إلى علي عليه السلام. قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ستكون بعدى فتنة النائم فيها خير من القاعد، و القاعد فيها خير من القائم. [قال الحسن]: فلزمت بيتي، فلما كان بعد لقيت جابر بن عبد الله و أبا سعيد فقالوا: أين كنت. فحدثهم بما قال أبو بكر فقالوا: لعن الله أبا بكر إنما قال النبي ﷺ [ذلك] لأبي موسى: «تكون بعدى فتنة أنت فيها نائم خير منك قاعد، وأنت فيها قاعد خير منك ساع؛^۱ زمانى كه اميرالمؤمنين به بصره وارد شد، ابوبكره، حسن بن ابى الحسن را در حالى كه به سوى اميرالمؤمنين مى‌رفت، ملاقات كرد. ابوبكره به او گفت: به كجا مى‌روى؟ گفت: به سوى على عليه السلام؛ مى‌روم. ابوبكره گفت: از پيامبر چنين شنيدم: بعد از من فتنه‌اى به پا مى‌شود؛ كسى كه در اين فتنه خواب باشد، بهتر است از كسى كه نشسته [= بيدار] باشد و كسى كه بيدار باشد، بهتر است از كسى كه ايستاده باشد. حسن بن ابى الحسن مى‌گويد: [پس از شنيدن اين روايت از ابوبكره] در خانه ماندم و به امير المؤمنين ملحق نشدم. پس از مدتى، جابر و ابوسعيد را ملاقات كردم؛ به من گفتند: كجا بودى؟ من جريان را براى ایشان

بصیرت و بصیرت

۱. ثقفی، ابواسحاق، الغارات، ج ۲، ص ۴۵۱ و مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۳۲۵.

نقل کردم. آن دو گفتند: خداوند ابوبکره را لعنت کند؛ زیرا چنین سخنی را پیامبر به ابوموسی اشعری فرموده است...؛ نه به طور عمومی بیان تکلیف مسلمین باشد؛ یعنی تکلیف ابوموسی را تعیین کرد تا در جریان حکمیت، آن ظلم را به امت اسلام وارد نکند.

بیانی دیگر در مورد ابوبکره

مرحوم مجلسی از کتاب صحیح بخاری روایتی را نقل می‌کند:

«صَحِيحُ الْبَخَارِيِّ يَسْتَدِهُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ أَيَّامَ الْجَمَلِ لَمَّا بَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّ فَارِسًا [فَارِس] مَلَكَوا ابْنَةَ كِسْرَى فَقَالَ لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ! ابوبکره گفت: به خدا قسم! کلمه‌ای مرا در جنگ جمل نجات داد و آن این بود که پیامبر، زمانی که عجم، دختر کسرا را پادشاه خود قرار دادند؛ فرمود: قومی که زن را والی خود قرار دهند، روی سعادت نمی‌بینند.»

با همین روایت از شرکت در جنگ جمل خودداری کرد و از امیرالمؤمنین هم کناره گرفت.

در این جا روایتی را نقل می‌کنیم تا مشخص شود که وضعیت آن زمان چگونه بوده است:

بیان روایت

«قَالَ لَمَّا دَخَلَ مُعَاوِيَةُ الْكُوفَةَ دَخَلَ أَبُو هُرَيْرَةَ الْمَسْجِدَ فَكَانَ يُحَدِّثُ وَيَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ وَ قَالَ خَلِيلِي فَجَاءَ شَابٌّ مِنَ الْأَنْصَارِ يَتَخَطَّى النَّاسَ حَتَّى دَنَا مِنْهُ فَقَالَ: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ حَدِيثُ أَسْأَلُكَ عَنْهُ فَإِنْ كُنْتَ سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فَحَدِّثْنِيهِ أَشْهَدُكَ بِاللَّهِ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيٍّ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ نَعَمْ وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَسَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ يَقُولُ لِعَلِيٍّ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» فَقَالَ لَهُ الْفَتَى لَقَدْ وَ اللَّهُ وَالَيْتُ عَدُوَّهُ وَ عَادَيْتُ وَلِيَّهُ فَتَنَاوَلَ بَعْضُ النَّاسِ الشَّابَّ بِالْحَصَى وَ خَرَجَ أَبُو هُرَيْرَةَ فَلَمْ يَعُدْ إِلَى الْمَسْجِدِ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ؛^۱ چون معاویه به کوفه درآمد، ابو هریره به مسجد داخل شد. ابو هریره حدیث می گفت، که رسول الله ﷺ چنین گفت و ابو القاسم چنین گفت و دوست من [یعنی پیامبر] چنین گفت. جوانی از انصار از میان مردم برخاست تا نزدیک او رسید و به او گفت: حدیثی از تو می پرسم، اگر آن را تو خود از پیامبر شنیده‌ای، بگو. تو را به خدا قسم، آیا از پیامبر شنیده‌ای که درباره علی علیه السلام گفته باشد: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ بار خدایا! دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن باش هر کس را که با او دشمنی می کند؟ ابو هریره گفت: آری؛ سوگند به خدایی که جز او هیچ خدایی نیست که این سخن از پیامبر شنیده‌ام که درباره علی علیه السلام می گفت: هر کس

بعض الناس
الشاب بالحصى
خرج أبو هريرة
لم يعد إلى المسجد
حتى خرج من الكوفة

۱. ثقفی، ابواسحاق، الغارات، ج ۲، ص ۴۵۲.

من مولای اویم، علی مولای اوست. بار خدایا! دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن باش هر کس را که با او دشمنی می‌کند. جوان گفت: در حالی که تو با دشمن علی علیه السلام دوستی می‌کنی و با دوست او دشمنی. بعضی از حاضران آن جوان را سنگباران کردند و ابو هریره از مسجد بیرون آمد و دیگر به مسجد برنگشت تا از کوفه بیرون رفت.

به هر حال، روایات ناهیه از قیام، علاوه بر اشکال سندی، به فرض صحیح بودن، معارض دارند و در تعارض باید به مرجحات روی آورد و یکی از مرجحات، مخالفت با عامه است؛ در حالی که روایات ناهیه از قیام با روایات عامه موافق است.



جلسه سی و دوم

مقدمه

موضوع صحبت ما حکم قیام‌های قبل از ظهور امام زمان علیه السلام بود. بعضی به استناد روایاتی، به عدم مشروعیت چنین قیام‌هایی قائل شده‌اند. گفتیم که عمده روایات مورد استنادشان، دارای مشکلات سندى است؛ ضمن این‌که به فرض عدم مشکل سندى، با روایات دیگر تعارض داشت و ما در مقام تعارض، روایاتی را که مفاد آن‌ها جواز قیام بود، ترجیح و روایات عدم جواز قیام را مرجوح قرار دادیم؛ زیرا یکی از مرجحات، مخالفت با عامه است؛ در حالی که روایات عدم جواز قیام، با عامه موافق است. مبنای عامه این است که در مقابل حکومت‌ها نباید قیام کرد و حداکثر این است که آن‌ها را نصیحت و دعایشان کرد. اکنون روایات دیگری را به عنوان معارض با روایات عدم جواز قیام، بیان می‌کنیم. دسته‌ای از روایات معارض، روایاتی هستند که در مورد امر به معروف و نهی از منکر و مراتب آن تا حد درگیری و جنگ و قتال، وارد شده‌اند.

بیان مرحوم عاملی

مرحوم عاملی در وسائل الشیعه بابی دارد به نام «بَابُ وُجُوبِ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ بِالْقَلْبِ» (مرحله اول) ثُمَّ بِاللِّسَانِ (مرحله دوم) ثُمَّ بِالْيَدِ (مرحله سوم) وَ حُكْمِ

الْقِتَالِ عَلَى ذَلِكَ وَإِقَامَةِ الْحُدُودِ^۱. تا مرحله سوم که واجب است و به اذن نیاز ندارد؛ ولی اگر اقامه معروف و نهی از منکر به جنگ و لشکرکشی و نیرو نیاز داشت که در این مورد هم ایشان، می‌فرماید: «حُكْمُ الْقِتَالِ عَلَى ذَلِكَ»؛ یعنی نظری ندارند؛ مثل روایات نهی از قیام که نظر خاصی ارائه نمی‌کند. سپس ایشان روایاتی را نقل می‌کند.

روایات معارض ناهی از قیام در وسائل الشیعه

روایت اول:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بَشْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عِصْمَةَ قَاضِي مَرَوْ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: فَأَنْكِرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَالْفُظُوءَ بِاللِّسَانِ وَصُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنَّمْ فَإِنْ اتَّعَظُوا وَإِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَأَبْغَضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَلَا بَاغِينَ مَالًا وَلَا مُرِيدِينَ بِالظُّلْمِ ظَفَرًا حَتَّى يَفِيضُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَيَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ»^۲ با قلب خود انکار کنید و با زبانتان با آنان سخن گوئید و به پیشانی آن‌ها بزنید و از ملامت ملامتگران نهراسید؛ اگر به سوی حق برگشتند

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۲؛ «وَرَوَاهُ الشَّيْخُ يَاسَنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ مِثْلَهُ»، (التهذيب، ج ۶، ص ۱۸۰-۳۷۲)، مرحوم مجلسی ذیل این روایت در مرآة العقول (ج ۱۸، ص ۱۴) بیاناتی دارند که می‌توانید در آن جا مراجعه کنید.

و از گناهان خود توبه کردند، دیگر سرزنش آنان سزاوار نیست. اشکال متوجه کسانی است که به مردم ستم روا می‌دارند و روی زمین به ناحق سرکشی می‌کنند. در این جا با آنان جهاد [= برخورد فیزیکی و اقدام عملی] کند. آنان را از عمق دل، دشمن بدارید و در این امر، در پی کسب قدرت و درصدد کسب مال نباشید، و نخواهید از روی سرکشی بر دیگران پیروز شوید [و بجنگید] تا سر به فرمان خدا بگذارند، و براساس طاعت الهی سلوک کنند».

به راستی که چرا بعضی که قیام و خروج را جایز نمی‌دانند، چنین روایاتی را نادیده می‌گیرند و فقط به روایات «کل رایة ترفع...» استناد می‌کنند؟

روایت دوم:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ (و يَدِهِ) فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ فِي كَلَامِ هَذَا خَتَامُهُ؛ امیرالمؤمنین می‌فرماید: کسی که اعتراض به منکر را به قلب و زبان و دستش ترک کند؛ پس او مرده‌ای بین زندگان است».

جامعه‌ای که در مقابل منکر، نه تاجر قلبی دارد و نه به زبان می‌آورد و نه برخورد فیزیکی می‌کند؛ جامعه‌ای مرده است. حکومت‌های ظالم مانند امویان و عباسیان همیشه دنبال چنین جامعه‌ای بوده‌اند. مردم را تخدیر می‌کردند که حرف ننزید! تا زمانی که حاکمان، نماز می‌خوانند، به آن‌ها کاری

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۳۲: «وَرَوَاهُ الْمُفِيدُ فِي الْمُتَفَنِّعَةِ أَيْضاً مُزَسَّلاً» و طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۸۲.

نداشته باشید. احتمال نمی‌دهید چنین روایات اگر نگوییم جعلی است، لااقل از باب تقیه صادر شده است؟

روایت سوم:

«قَالَ وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ قَالَ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَوْمَ لَقَيْنَا أَهْلَ الشَّامِ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُذْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرَى وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى^۱ وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ^۲؛ امیرالمؤمنین در روز شروع جنگ صفین فرمود ای مؤمنان! هر کس ببیند که بر خلاف شریعت عمل و به سوی منکر دعوت می‌شود؛ و آن را با قلب خود انکار کند؛ سالم مانده است؛ و هر کس که با زبانش آن را انکار [اعتراض] کند، مأجور خواهد بود و بر فرد قبلی فضیلت دارد و هر کس آن منکر را با شمشیرش انکار کند، با این انگیزه که کلمه الاهی بر فراز باشد و کلمه ستمگران پایین آید، او کسی است که به راه هدایت رسیده

۱. شما که می‌گویید روایت «کل رایة ترفع...» مربوط به هر زمانی است، پس این روایت هم، این گونه است. طبق آن روایات قائم به سیف طاغوت بود؛ ولی این جا می‌فرماید که راه هدایت را رفته است و نور یقین در قلبش قرار می‌گیرد؛ چرا این‌ها را نقل نمی‌کنید؟ به صرف دو یا چهار روایت کل روایات را زیر سؤال نبرید. این روایات حقیقه است و مربوط به دوران خاصی نمی‌باشد.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۳۳: «وَرَوَاهُ ابْنُ الْفَتَّالِ فِي رَوْضَةِ الْوَاعِظِينَ مُتَسَلًّا».

و در این مسیر قدم گذارده و یقین، قلبش را نورانی کرده است.

روایت چهارم:

«قَالَ الرَّضِيُّ وَقَدْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامٍ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمُجْرَى فِيهِمُ الْمُتَنَكِّرُ لِلْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ الْمُتَشَكِّلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ وَ مِنْهُمْ الْمُتَنَكِّرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ التَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخُصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خُصْلَةً وَ مِنْهُمْ الْمُتَنَكِّرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَذَلِكَ الَّذِي صَيَّعَ أَشْرَفَ الْخُصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُتَنَكِّرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُتَنَكِّرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ الْحَيِّ وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُتَنَكِّرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛^۱ امام علی علیه السلام می فرمایند: برخی از مردم، با دست و زبان و قلب، انکار کننده منکر [= کار زشت] هستند. اینان، کامل کننده خصال نیکویند و برخی، با زبان و قلب، انکار کننده اند و با دستشان ترک کننده اند. اینان تمسک کننده به دو خصلت از خصال خیرند و ضایع کننده خصلتی دیگر. برخی از مردم به قلبشان انکار کننده اند و به دست و زبان ترک کننده اند. آنان کسانی اند که دو خصلت شریف تر از سه خصلت را ضایع و به یکی تمسک جسته اند و برخی ترک کننده انکار به زبان و قلب و دست هستند، چنین کسی [همانند] مرده ای است میان زندگان همه کارهای نیک و

بعضی از آن
بعضی از آن
بعضی از آن

۱. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۳۴.



نیز جهاد در راه خدا، نزد امر به معروف و نهی از منکر جز مانند آب دهان در دریای موج نیست. امر به معروف و نهی از منکر به خاطر خطرهایش اجل را نزدیک نمی کند و رزق را کاهش نمی دهد. برترین امر به معروف و نهی از منکر، کلمه عدلی است که نزد پیشوای ستمکاری گفته شود».

این روایت نه تنها این که برخورد با ظلم را نهی نمی کند، بلکه به آن تشویق و ترغیب دارد و تارک آن را چون مرده ای بین زندگان می داند.

ما روایات متعددی در این زمینه داریم که قیام علیه ظلم و دفع منکر را ضروری می داند. برخی از افراد به روایات دیگری که در وسایل الشیعة هست، تمسک می کنند و به استناد این روایات، در اثبات ادعای خود که همان حرمت قیام است، سعی دارند. یکی از آن روایات این است که امام علیه السلام، از این که فردی زیر پرچم خلفا شرکت کند، نهی می کند.^۱ در جواب این عده باید گفت که اتفاقاً این روایت، مؤید حرف ماست که زیر پرچم ظالم نروید و با آن ها هماهنگ نباشید و در جبهه آن ها شرکت نکنید. این روایت به بحث حرمت قیام به سیف، برای دفع منکر و اقامه حق و ارجاع حق به اهلش چه ربطی دارد؟

جهاد ابتدایی

مرحوم خوئی در اواخر عمرشان، این بحث را در جزوه ملحق به منهاج الصالحین مطرح می کنند. بحثی مفصل مطرح می کنند که آیا جهاد ابتدایی جایز است یا خیر. ایشان می فرماید:

۱. همان، ج ۱۱، ص ۳۶.

«إنَّ الجهاد مع الكفار من أحد أركان الدين الإسلامي وقد تقوى الإسلام وانتشر أمره في العالم بالجهاد مع الدعوة إلى التوحيد في ظل راية النبي الأكرم عليه السلام، و من هنا قد اهتم القرآن الكريم به في ضمن نصوصه التشريعية، حيث قد ورد في الآيات الكثيرة وجوب القتال و الجهاد على المسلمين مع الكفار المشركين حتى يسلموا أو يقتلوا، و مع أهل الكتاب حتى يسلموا أو يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون، و من الطبيعي أنَّ تخصيص هذا الحكم بزمان موقت و هو زمان الحضور لا ينسجم مع اهتمام القرآن و أمره به من دون توقیت في ضمن نصوصه الكثيرة؛ جهاد با كفار یکی از ارکان دین اسلام است. اسلام با جهاد تقویت می شود و احکامش با دعوت به توحید زیر پرچم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منتشر می گردد. به همین دلیل است که قرآن کریم در ضمن آیات بسیاری به مقوله جهاد، توجه کرده است و این اهتمام به جهاد، در آیات بسیاری با وجوب جنگ علیه کفار مشرک - تا مرز تسلیم و یا کشتن آن ها و یا گرفتن جزیه از اهل کتاب - تجلی کرده و روشن است که تخصیص دادن چنین احکامی، به زمان حضور امام علیه السلام با اهتمام قرآن به این مسئله، با فراوانی آیاتش هماهنگی ندارد».

«ثم إنَّ الكلام يقع في مقامين: المقام الأول: هل يعتبر إذن الإمام عليه السلام أو نائبه الخاص في مشروعية أصل الجهاد في الشريعة المقدسة؟ فيه وجهان: المشهور بين الأصحاب هو الوجه الأول. وقد استدلل عليه بوجهين. الوجه الأول: دعوى الإجماع على ذلك. وفيه: إنَّ الإجماع لم يثبت، إذ لم يتعرَّض جماعة من الأصحاب للمسألة، و لذا استشكل السبزواری في الكفاية في الحكم بقوله: و يشترط في وجوب الجهاد وجود الإمام عليه السلام أو من نصبه على المشهور بين الأصحاب، و لعلَّ مستنده أخبار لم تبلغ درجة الصحة مع معارضتها بعموم الآيات، ففي الحكم به إشكال. ثم على

تقدیر ثبوتہ فهو لا يكون كاشفا عن قول المعصوم عليه السلام، لاحتمال أن يكون مدرکہ الروایات الآتیة فلا يكون تعبدیاً. نعم، الجہاد فی عصر الحضور يعتبر فيه إذن ولی الأمر، النبى الأکرم صلی اللہ علیہ وسلم أو الإمام عليه السلام بعده؛ سپس، کلام در دو مقام واقع می شود: اول: آیا در جہاد ابتدایی، اذن امام یا نایب خاص امام، به منظور مشروعیت داشتن چنین جہادی، شرط است؟ کہ در این مسئلہ دو وجہ است: وجہ اول این است کہ بنا به مشہور، اذن امام شرط است. در مورد این نظر، دو دلیل ارائه شدہ است:

۱. اجماع: کہ در جواب آن باید گفت کہ چنین اجماعی، ثابت نشدہ است؛ زیرا تعدادی از اصحاب، متعرض چنین مسئلہ ای نشده اند و بہ همین دلیل است کہ مرحوم سبزواری در شرطیت حضور امام برای جہاد ابتدایی، اشکال وارد کردہ است و شاید منشأ چنین اشکالی، روایاتی باشد کہ از نظر صحت، در آن حد نیستند؛ ضمن این کہ با آیات در تعارض هستند.

البتہ در حکم بہ شرطیت وجود امام - طبق مشہور - برای جہاد ابتدایی، اشکال وارد است؛ زیرا بہ فرض ثبوت چنین حکمی، نمی تواند کاشف از قول معصوم باشد؛ چون احتمال دارد کہ اجماع، مدرک آن آیات باشد کہ در این صورت، حکم بہ اجماع، تعبدی نمی باشد. بلی؛ تنها چیزی کہ می توان گفت، این است کہ در عصر حضور پیامبر اکرم و ائمہ معصوم، اذن آن ها در جہاد ابتدایی شرط است.»

«الوجه الثاني: الروایات التي استدلل بها على اعتبار إذن الإمام عليه السلام في مشروعية الجهاد، والعمدة منها روايتان: الأولى: رواية سويد القلاء، عن بشير، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قلت له: إني رأيت في المنام أني قلت لك: إن القتال مع غير الإمام

المفترض طاعته حرام مثل الميتة و الدم و لحم الخنزير، فقلت لی: نعم هو كذلك. فقال أبو عبد الله عليه السلام: «هو كذلك، هو كذلك؛ دليل دوم [در مورد اذن امام برای جهاد ابتدایی]: روایاتی که به آن‌ها برای مشروعیت جهاد استناد می‌شود و عمده آن‌ها دو روایت است: روایت اول، خبر سوید است. ایشان به امام صادق عليه السلام عرض می‌کند که در خواب دیدم به شما گفتم جنگ بدون اذن غیر امام حرام است؛ همان‌گونه که مردار و خون و گوشت خوک حرام است و شما [در خواب] به من گفتید: بله! همین طور است، پس [از نقل این خواب، امام] فرمود: بله، [حکم] همان است».

«و فيه: إنّ هذه الرواية مضافا إلى إمكان المناقشة في سندها على أساس أنّه لا يمكن لنا إثبات أنّ المراد من بشير الواقع في سندها هو بشير الدهان، و رواية سويد القلاء عن بشير الدهان في مورد لا تدلّ على أنّ المراد من بشير هنا هو بشير الدهان، مع أنّ المسمّى ب (بشير) متعدّد في هذه الطبقة و لا يكون منحصرّا ب (بشير) الدهان. نعم، روى في الكافي هذه الرواية مرسلّا عن بشير الدهان و هي لا تكون حجة من جهة الإرسال؛ و این [دلیل نیز] قابل تأمل است؛ زیرا سند روایت قابل مناقشه است، به دلیل این که نمی‌توان گفت بشیر در روایت همان بشیر دهان می‌باشد و روات بشیر در این طبقه متعدد است و به بشیر دهان منحصر نمی‌باشد. البته این روایت در کتاب کافی به صورت مرسل از بشیر دهان نقل شده و چون مرسل است، حجت نمی‌باشد».

«و قابلة للمناقشة دلالة، فإنّ الظاهر منها بمناسبة الحكم و الموضوع هو حرمة القتال بأمر غير الإمام المفترض طاعته و متابعتة فيه، و لا تدلّ على حرمة القتال على المسلمين مع الكفار إذا رأى المسلمون من ذوى الآراء و الخبرة فيه مصلحة

عامّة للإسلام و إعلاء كلمة التوحيد بدون إذن الإمام عليه السلام کزماننا هذا؛ و علاوه بر اشکال سندی، روایت از نظر دلالت قابل مناقشه است؛ زیرا ظاهر از این روایت حرمت جنگ به امر غیر امام است و بر حرمت جنگ مسلمین با کفار، زمانی که قتال به مصلحت اسلام باشد (مانند زمان ما) دلالت ندارد.

«الثانية: رواية عبد الله بن مغيرة، قال محمد بن عبد الله للرضا عليه السلام و أنا أسمع: حدّثني أبي، عن أهل بيته، عن آبائه أنّه قال له بعضهم: إنّ في بلادنا موضع رباط يقال له قزوين، و عدوا يقال له الديلم، فهل من جهاد؟ أو هل من رباط؟ فقال: عليكم بهذا البيت فحجوه. فأعاد عليه الحديث، فقال: عليكم بهذا البيت فحجوه، أما يرضى أحدكم أن يكون في بيته و ينفق على عياله من طوله ينتظر أمرنا، فإن أدركه كان كمن شهد مع رسول الله صلى الله عليه وآله بدرًا، و إن مات منتظرًا لأمرنا كان كمن كان مع قائمنا عليه السلام، الحديث؛^۱ روایت دوم: در حضور ابو الحسن الرضا عليه السلام بودم. دوستم به آن سرور گفت: پدر من از جدم روایت می کرد که به جد شما گفته است: در جوار ما شهری است به نام قزوين که اردوگاه نگهبانان مرزی است و جنگجویان در حال آماده باش دفاعی به سر می برند. در برابر آنان دشمنی است به نام دیلم که گهگاه بر سر مسلمین می تازند. آیا رخصت جهاد و یا رخصت آماده باش دفاعی می دهید؟ و جد شما گفته است: بر شما باد که راه مکه را در پیش بگیرید و خانه خدا را زیارت کنید. [جد من وضعیت مرزی را مجدداً تشریح کرده و رخصت جهاد و دفاع خواسته؛ ولی جد شما به او

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۵، ص ۲۲.

گفته است: «بر شما باد که راه مکه را در پیش بگیرید و در عوض جنگ و جهاد، خانه خدا را زیارت کنید. آیا شیعه ما رضایت نمی‌دهد که در خانه خود راحت بنشینند و دارایی خود را برای اهل و عیال خود خرج کند و منتظر فرمان ما بماند؟ اگر شیعه ما زنده بماند و حکومت ما را درک کند، هم‌درجه کسانی است که در رکاب رسول خدا در جنگ بدر شرکت کرده‌اند و اگر در حال انتظار بمیرد، هم رتبه کسانی است که با قائم آل محمد قیام می‌کنند».

«ولكن الظاهر أنَّها في مقام بيان الحكم الموقت لا الحكم الدائم بمعنى أنَّه لم يكن في الجهاد أو الرباط صلاح في ذلك الوقت الخاص، ويشهد على ذلك ذكر الرباط تلو الجهاد مع أنَّه لا شبهة في عدم توقُّفه على إذن الإمام عليه السلام و ثبوته في زمان الغيبة، و مما يؤكِّد ذلك أنَّه يجوز أخذ الجزية في زمن الغيبة من أهل الكتاب إذا قبلوا ذلك، مع أن أخذ الجزية إنما هو في مقابل ترك القتال معهم، فلو لم يكن القتال معهم في هذا العصر مشروعا لم يجوز أخذ الجزية منهم أيضا. وقد تحصَّل من ذلك أنَّ الظاهر عدم سقوط وجوب الجهاد في عصر الغيبة؛^۱ ولكن ظاهر این است که روایت در مقام بیان حکم موقت، نه حکم دائم، است؛ یعنی در آن زمان، جهاد و مرزبانی به مصلحت نبوده است و شاهد بر این مطلب آن است که کلمه «رباط» بعد از «جهاد» آمده است؛ با این که شکی در این نکته نمی‌باشد که در زمان غیبت، مرزبانی و دفاع بر اذن امام متوقف نمی‌باشد و چیزی که بر این موضوع تأکید می‌کند، گرفتن جزیه از اهل کتاب در زمان

در زمان غیبت

۱. خوئی، ابوالقاسم، منهاج الصالحین، ص ۳۶۵.

غیبت است؛ زیرا اخذ جزیه در مقابل ترک جنگ با اهل کتاب است. پس اگر جنگ با اهل کتاب در زمان غیبت جایز نباشد، گرفتن جزیه هم جایز نیست. و آن چه از این گفته‌ها به دست می‌آید، ظاهراً در عصر غیبت وجوب جهاد ساقط نمی‌باشد».

«و قد تحصل من ذلك أنَّ الظاهر عدم سقوط وجوب الجهاد في عصر الغيبة؛ خلاصه کلام این که ظاهراً در عصر غیبت وجوب جهاد ساقط نمی‌شود».

مرحوم خوئی که از فقیهان مسلم و چهره و نماد شیعه است؛ می‌فرماید: در دوران غیبت حق جهاد ابتدایی هم داریم.» من در بین فقهای قبل چنین نظری ندیدم. البته شنیدم که مقام معظم رهبری چنین نظری دارند؛ هر چند خودم نظر و استدلال ایشان را ندیده‌ام.

«و ثبوته في كافة الأعصار لدى توقُّر شرائطه، و هو في زمن الغيبة منوط بتشخيص المسلمين من ذوى الخبرة في الموضوع أنَّ في الجهاد معهم مصلحة للإسلام على أساس أنَّ لديهم قوَّة كافية من حيث العدد و العدة لدرهم بشكل لا يحتمل عادة أن يخسروا في المعركة، فإذا توقُّرت هذه الشرائط عندهم وجب عليهم الجهاد و المقاتلة معهم؛^۱ و وجوب جهاد در تمام زمان‌ها به شرط وجود امکانات، ثابت است و جهاد در زمان غیبت، به تشخیص کارشناسان نظامی و سیاسی مربوط می‌باشد به این که جهاد، به مصلحت اسلام و همچنین سپاه

۱. این‌ها را کنار حرف بعضی بگذارید که می‌گویند قیام کننده، طاغوت است! همه چیز را بررسی کنید و بسنجید و نظر بدهید.

اسلام دارای نیرو و تجهیرات کافی باشد تا به طور طبیعی، موجب شکست آن‌ها نگردد. پس هرگاه جمیع امکانات و شرایط برای جنگیدن آماده بود، جهاد و مقاتله بر مسلمین واجب است.»

«و أما ما ورد في عدّة من الروایات من حرمة الخروج بالسيف على الحکّام و خلفاء الجور قبل قیام قائمنا عليه السلام فهو أجنبي عن مسألتنا هذه و هي الجهاد مع الكفار رأساً، و لا يرتبط بها نهائياً؛ در باب حرمت قیام قبل از قیام قائم، بر علیه حکام و خلفاء ظالم، روایاتی وارد شده است که به بحث ما ربطی ندارد؛ زیرا بحث در جهاد با کفار است.» البته فرمایش ایشان محل تأمل است.

«المقام الثاني: أتألو قلنا بمشروعية أصل الجهاد في عصر الغيبة فهل يعتبر فيها إذن الفقيه؛^۱ لجامع للشرائط أو لا؟ يظهر من صاحب الجواهر رحمته الله اعتباراً بدعوى

۱. نمی‌خواهم سطح بحث را پایین بیاورم؛ بعضی تلاش می‌کنند ثابت کنند که اصلاً فقیه ولایت ندارد! پس امور مذهبی شیعه در دوران غیبت دست که باشد؟ وقتی فقیه ولایت نداشته باشد؛ پس امور دست کیست؟ صاحب جواهر می‌فرماید: کسی که ولایت فقیه را انکار کند، اصلاً مزه فقه را نچشیده است. این‌ها حرف جدید نیست. البته ممکن است طرح آن تازه باشد. کتاب‌های شهید اول و شهید دوم را نگاه کنید که از بحث ولایت فقیه پر است. هر چند گفته حاکم؛ حاکم یعنی چه؟ یعنی فقیه. کتاب‌های شیخ طوسی همین‌طور پر است از بحث‌های حکم حاکم. اگر بحثی است در سعه و ضیق اختیارات فقیه است؟ آیا فقیه، ولایتش مطلق است؟ اما اصل ولایت را کسی نمی‌تواند انکار کند؛ حتی اگر معلومات اولیه فقهی هم نداشته باشد؛ مثلاً زنی که شوهرش مفقود شده است، باید چه کار کند؟ باید به فقیه مراجعه کند. مدت چهار سال، تعیین می‌شود و اگر نیامد، عده وفات تعیین می‌کند و بعد می‌تواند ازدواج کند. آیا هرکسی می‌تواند این کار را بکند؟ این‌ها نشئون فقیه نیست؟ کسی همسرش را نه طلاق می‌دهد و نه درست زندگی می‌کند و نه او را رها می‌کند؛ در این مورد فقیه است که وارد می‌شود و می‌گوید: «طلقت». این‌ها در فقه آمده است. آیا

عموم ولایت به مثل ذلك في زمن الغيبة؛ مقام دوم: اگر ما به مشروعیت اصل جهاد در زمان غیبت قائل شویم؛ آیا در آن، اجازه فقیه جامع الشرایط شرط است یا نه؟ ظاهر کلام صاحب جواهر این است که اذن فقیه شرط است، زیرا ولایت فقیه در زمان غیبت عام است و این ولایت همه چیز را فرا می‌گیرد».

«و هذا الكلام غير بعيد بالتقريب الآتي، وهو أنَّ على الفقيه أن يشاور في هذا الأمر المهم أهل الخبرة والبصيرة من المسلمين حتى يطمئن بأن لدى المسلمين من العدة والعدد ما يكفي للغلبة على الكفار الحريين، وبما أنَّ عملية هذا الأمر المهم في الخارج بحاجة إلى قائد و آمر يرى المسلمين نفوذ أمره عليهم، فلا محالة يتعين ذلك في الفقيه الجامع للشرائط، فإنَّه يتصدَّى لتنفيذ هذا الأمر المهم من باب الحسبة على أساس أنَّ تصدَّى غيره لذلك يوجب الهرج والمرج و يؤدي إلى عدم تنفيذه بشكل مطلوب و كامل؛^۱ و این کلام [= اجازه فقیه]، به بیانی که در آینده می‌آید، بعید نیست. بر فقیه لازم است که در این امر مهم با کارشناسان

این‌ها ولایت فقیه نیست؟ خدا مرحوم بحر العلوم را رحمت کند که در کتاب بلغة الفقیه که انصافاً کتاب ارزشمندی است، موارد دخالت و ولایت فقیه را مطرح می‌کند. ما این‌ها را در درس خارج فقه حدود ده سال پیش مطرح کردیم. می‌خواهم بگویم که این‌طور باید مطرح شود که در این زمینه دو نظر است: عده‌ای ولایت مطلقه را مطرح می‌کنند و عده‌ای ولایت محدود را. اما این‌که ولایت فقیه را کلاً منکر شوند، حاکی از بیسوادی است. خدا استاد ما را رحمت کند؛ گاهی به کسانی که زیاد اشکال می‌کردند، می‌گفتند: بله، بله، بله، حرف بزن بیش‌تر! حرف بزن تا معلوم بشود چقدر بیسوادی! یا آقای دیگر، وقتی لمعه می‌خواندیم، سفارش می‌کرد که حاشیه ننویسید؛ چون بعدها فرزندتان ان شاء الله طلبه می‌شود و مطالعه می‌کند و می‌گوید خدا رحمت کند پدرم را چقدر بیسواد بود!

۱. خوئی، ابوالقاسم، منهاج الصالحین، ص ۳۶۷.

و کاردانان از مسلمین مشورت کند تا این که از تعداد و تسلیحات مسلمانان برای غلبه بر کفار حربی، مطمئن شود. این امر مهم، به رهبری نیاز دارد که سخن و اوامرش در مردم نفوذ داشته باشد و به همین دلیل، به فقیه جامع الشرائط، نیاز حتمی می‌گردد. چنین فقیهی، متصدی اجرای چنین امر مهمی - از باب حسبه - می‌شود؛ زیرا اگر غیر فقیه متصدی چنین امری شود، کار به هرج و مرج می‌انجامد. اگر فقیه چنین اختیاراتی دارد که با کفار به جهاد ابتدایی بپردازد، یا از باب ولایت یا از باب حسبه، به همین مناط و ملاک در قیام علیه حکومت‌های ظالم براو متیقن یا لا اقل جایز است.»

چگونه در جهاد ابتدایی که برخلاف اجماع شیعه است، فقیه حق جهاد را دارد؛ ولی در مسئله قیام علیه حکام جور؛ آن هم با وجود این همه روایت جایز نیست؟!»

بیان سید مصطفی خمینی درباره حکم قیام قبل از ظهور

حاج آقا مصطفی خمینی در کتاب ولایت فقیه خود می‌فرماید:

«أَنَّ الفقيه الجامع، له الرئاسة الكلية على جميع الشؤون السياسية في مملكة الإسلام، و يكون له إفتاء المصالح الشخصية حذاء المصالح العالية النوعية، فله التصرفات في أموال الناس، و له السلطنة على أنفسهم عند اقتضاء الحاجة النوعية ذلك؛ حفظاً للنظام و دفاعاً عن الحوزة المقدسة الإسلامية، فلا يقصر الإسلام عن سائر الحكومات العصرية في إدارة المملكة من نواحٍ شتى؛ حتّى قد ذكرنا في بعض المقامات: أَنَّ الحاكم في الإسلام يتمكّن من إحداث الشوارع في البلد؛ بتخريب دور المسلمين من غير لزوم التقويم. نعم عليه الإسكان لا بعنوان

البديلية و المعاوضة، بل لجهة أنّه قِيمُ الأُمَّة و رئيس الرعيّة؛ فقيه جامع الشرايط، دارای ریاست کلی بر همه امور سیاسی در مملکت اسلامی می باشد. او می تواند مصالح شخصیه را فدای مصالح نوعیه کند. برای چنین فقیهی، تصرف در اموال مردم و تسلط بر جان های مردم هنگام ضرورت، برای حفظ نظام اسلامی جایز است و این که اسلام برای فقیه جامع الشرايط برای اداره مملکت، ریاست بر سایر امور مملکتی را قائل است...».

ایشان در ادامه بحث، نکته دیگری می فرماید که مورد بحث ماست:

«الجهة الخامسة: حول بعض الروایات التي ربّما تدلّ على اختصاص الحكومة و البيعة بالأئمة المعصومين و لا يجوز للآخرين ذلك، بل هي للإمام القائم عليه السلام و لا يكون لغيره عليه السلام؛ جهت پنجم: در مورد بعضی از روایات است که چه بسا دلالت دارند حکومت و بیعت، مختص ائمه معصوم علیهم السلام است و برای دیگران جایز نیست، بلکه حکومت مخصوص امام زمان علیه السلام است و دیگران را در این مورد حقی نمی باشد». ایشان تعدادی از روایات را بیان می کند.

«فنها: ما رواه الحلبي في «البحار» عن بعض مؤلفات أصحابنا، عن الحسين بن حمران، عن محمد بن إسماعيل و عليّ بن عبد الله الحسين، عن أبي شعيب محمد بن نصر، عن عمر بن الفرات، عن محمد بن الفضل، عن مفضل بن عمر، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام»

«يا مفضل كلّ بيعة قبل ظهور القائم فبيعة كفر و نفاق و خديعة، لعن الله المبایع لها و المبایع»

مرحوم آقا مصطفی بعد از نقل روایت مذکور می فرماید: «و لا أظنّ رواية في رواياتنا أضعف سنداً منها، فراجع آحاده؛ از نظر سندی ضعیف تر از این روایت

سراغ ندارم.» سپس روایت بعدی را نقل می‌کند:

و منها: ما رواه النعمانی فی «الغیبة» و «الکافی» و فی «الوسائل» عن ابن یعقوب، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عیسی، عن الحسين بن المختار، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: «کلّ رایة تُرفع قبل قیام القائم، فصاحبها طاغوت یُعبد من دون الله عزّ و جلّ»

و السند غیر نقیّ بالحسین الذی قیل فی حقه: ضعیف جدّاً لا یلتفت إلیه، کذاب و ضاع للحديث، فاسد المذهب؛ ... حسین بن مختار در سند روایت می‌باشد که در مورد او گفته شده است: جدّاً ضعیف است و به کلام او توجه نمی‌شود، ضمناً کذاب و اهل جعل حدیث است و از نظر اعتقادات مذهبی نیز مشکل دارد.

مرحوم حاج آقا مصطفی، سپس روایتی را از نهج البلاغه ذکر می‌کنند و از نظر ایشان، عجیب است! امیرالمؤمنین که خودشان در جنگ‌ها رهبری و فرماندهی و به جنگ تشویق می‌کردند، این جملات را به ایشان نسبت می‌دهند:

«و منها: عن «نهج البلاغة: الزموا الأرض، و اصبروا علی البلاء، و لا تحرکوا بأیدیکم و سیوفکم فی هوی ألسنتکم، و لا تستعجلوا بما لم یجعل الله لکم، فإنّه من مات منکم علی فراشه، و هو علی معرفة حق ربّه و حقّ رسولّه و حقّ أهل بیته، مات شهیداً، و وقع أجره علی الله، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله، و قد مات البینة مقام إسلامه، فإنّ لكلّ شیء مدّة و أجلاً؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ملازم زمین باشید [= بر زمین بنشینید] و بر بلا صبر کنید و در هوا و خواهش زبان خود با دست و شمشیر خود به حرکت درنیاید

و به آن چه، خدا از شما شتاب نخواسته است، شتاب مکنید. پس اگر کسی از شما در بستر خود بمیرد؛ در حالی که حق پروردگار و حق رسول ﷺ و حق اهل بیت رسول ﷺ را بشناسد، شهید مرده است و اجرش بر خدا خواهد بود و استحقاق ثواب و پاداش نیت کار شایسته خود را دارد و نیت او مقام کشیدن شمشیر در راه خدا را دارد و همانا برای هر چیزی مدت و زمانی معین است».

مرحوم حاج آقا مصطفی پس از بیان این روایت، می‌فرماید:

«و غیر خفی أنَّ من یعرف بلاغته ع و فصاحته، یطمئن بأنَّه من الأكاذیب المنسوبة إلیه؛ لخلوها عن خصوصیات الخطب اللازمة رعایتها علی الخطیب، و سیظهر وجه تصدّی الخائنین لجعل هذه المآثیر، بل ربّما يجعلون و ينسبون إلى غیره ع کأبی بکر ما یشبه ذلك، أو إلى رسول الله ﷺ فراجع الآثار و الأخبار»^۱.

کسی که با بلاغت و فصاحت امیرالمؤمنین آشنا باشد، می‌داند که این جملات از دروغ‌هایی است که به آن حضرت نسبت داده شده است؛ زیرا چنین جملاتی با روح خطبه‌های حضرت سازگاری ندارد و از این جاست که دست خائنان در جعل چنین جملاتی، روشن می‌شود.

۱. خمینی، مصطفی، ولایة الفقیه، ص ۶۱.



جلسه سی و سوم

مقدمه

بحث ما راجع به دیدگاه بزرگان در مورد قیام‌های قبل از ظهور امام زمان علیه السلام بود. به همین مناسبت بحث جهاد ابتدایی را، مطرح کردیم و گفتیم که مرحوم خوئی، جهاد ابتدایی را تحقق شرایطش زیر نظر ولی فقیه نه تنها جایز، بلکه واجب می‌داند. در جلسه گذشته بخشی از دیدگاه مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی را در مورد قیام‌های قبل از ظهور، بیان کردیم. ایشان پاره‌ای از روایاتی را که بعضی برای عدم مشروعیت قیام قبل از حکومت امام زمان علیه السلام، به آن استناد کرده بودند؛ بیان و نظر خویش را نیز، ارائه می‌کند. وی روایتی را از نهج البلاغه نقل می‌کند که طبق این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم را از قیام برحذر می‌دارد. مرحوم حاج آقا مصطفی، در ذیل این روایت می‌فرماید که این روایت از جعلیات است؛ زیرا کسی که با فصاحت و بلاغت امام آشنا باشد می‌فهمد که این جملات، از امام نیست و به امام نسبت داده شده است. این کلمات، خصوصیات خطبه‌های امیرالمؤمنین و بلکه خصوصیات خطبه‌های فردی خطیب را ندارد. داستان خیانتکار، چنین آثاری را جعل کرده و به امیرالمؤمنین علیه السلام و گاهی به پیامبر

اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت می دهند. پس ایشان این روایت را به دلیل عدم تناسب با خطبه های امیرالمؤمنین و دیگر خطبا رد می کند.^۱ در ادامه به نقل روایات دیگری که مرحوم حاج آقا مصطفی بیان کرده است، می پردازیم:

ادامه کلام بزرگان در مورد قیام های قبل از ظهور

ادامه کلام حاج آقا مصطفی

مرحوم حاج آقا مصطفی روایت دیگری را نقل می کند که مرحوم عیاشی و مرحوم حر عاملی و مرحوم نوری نیز نقل کرده اند.

«و منها: ما رواه العیاشی و الشیخ و الحرّ العاملی فی «إثبات الهداة» و النوری فی «المستدرک»: عن جابر، عن الباقر ع الزم الأرض و لا تحرک یداً و لا رجلاً حتّی تری علامات أذکرها لك، و فی ذیلها و تُقبل رایة خراسان حتّی تنزل ساحل دجلة، یمخرج رجل من الموالی ضعیف و من تبعه، فیُصاب بظهر الکوفة، و یمبعث بعثاً إلی المدینة فیقتل بها رجلاً، و یمهرب المهدی، و المنصور منها...؛ تفسیر عیاشی از جابر جعفری روایت می کند که حضرت امام محمد باقر ع به او فرمود: در جای خود بنشین و حرکتی از خود نشان مده، تا آن گاه که علائمی را که روی می دهد و من اکنون برای تو ذکر می کنم، ببینی و آن این که کسی از دمشق صدایی می زند... و لشکری از خراسان می آید و در ساحل شط دجله فرود می آید. مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون

۱. البته این جا جای بحث هست که آیا تمام خطبه های امیرالمؤمنین جنبه های بلاغی را رعایت کرده یا خطبه های خاصی است که سیدرضی جمع کرده است؟

کوفه می‌رود و مغلوب می‌گردد. سپس سفیانی لشکر دیگری به مدینه می‌فرستد. مردی در آن جا کشته می‌شود و مهدی فرار می‌کند...».

البته آن مهدی که ما منتظرش هستیم، فرار نمی‌کند و اهل گریز و فرار نیست، بلکه دشمنان از او فرار می‌کنند و اوست که دشمنان را ذلیل می‌کند؛ مگر این که زمان قیام و خروج او فرانسیده باشد.

روایت بعدی را که مرحوم حاج آقا مصطفی نقل می‌کند، روایت امام باقر علیه السلام است.

«و منها: عن الباقر علیه السلام خطاباً إلى أبي الجارود: أن تلزم بيتك وتقع في دهاء هؤلاء الناس، وإيّاك و الخوارج مّا، فإنهم ليسوا على شيء، ولا إلى شيء... إلى أن قال: و اعلم أنّه لا تقوم عصابة تدفع ضيماً أو تُعزّز ديناً، إلّا صرعتهم البليّة؛ حتّى تقوم عصابة شهدوا بدراً مع رسول صلّى الله عليه وآله لا يوارى قتيْلهم، و لا يداوى جريحهم. فقلت: من هم؟ قال: الملائكة؛ أبو الجارود از امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: به آن حضرت گفتم: مرا دستوری فرماید. حضرت فرمود: تو را به پرهیزکاری سفارش می‌کنم و نیز به این که خانه نشین باشی و در گردهمایی و جمع این مردم شرکت و فعالیت نکنی، و از آنان که از ما خاندان، خروج می‌کنند، دور باش که آنان چیزی به دست ندارند و به چیزی هم نایل نمی‌شوند. بدان که بنی امیه را حکومتی است که مردم توان بازستاندنش را ندارند و برای اهل حق دولتی است که چون فرا رسد، خداوند زمامش را به هر کس از ما خاندان بخواهد، می‌سپارد. پس هر کس از شما آن را دریافت، نزد ما در مقامی بلند خواهد بود و اگر پیش از آن دولت وفات یافته باشد، خداوند برایش نیکی خواسته است. بدان که هیچ گروهی برای برطرف کردن ستم یا

جلسہ سی و سوم

«و منها؛ عن الباقر علیه السلام و مثلٌ مَنْ خرج مِنّا أهلَ البيت قبل قیام القائم علیه السلام مثلُ
فَرّخ طار أوقع من وكره، فتلاعب به الصبيان؛ و مثل آن کس که از ما خاندان
قبل از قیام قائم به پا خیزد، مثل پرندۀ ای است که پرواز کند و از آشیانه خود
فرو افتد و کودکان با آن به بازی پردازند [و بازیچه کودکان می شود].».

و منها: ما عن «أربعين المجلسي رحمه الله» قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: ما خرج ولا يخرج من أهل البيت إلى قيام قائمنا أحد؛ ليدفع ظلماً و يُعْشِ حقاً، إلا اصطلمته البليّة، و كان قيامه زيادة في مكروهنّا و شيعتنا؛ احدى از خاندان ما قبل از قيام امام زمان عجل الله فرجه، برای دفع ظلم و احیای حق خروج نمی‌کند، جز این که مورد ابتلای بلاها قرار می‌شود و قیامش برای ما و شیعیان ما مشکل ساز است.»

«و منها غیر ذلک ممّا یمكن أن یطلع علیه المتنبّع، و لکنّه لا یجد إلا فی مثل هذه الكتب المعدّة لإسقاط الأحادیث، کما لا یخفی؛ و تعداد دیگری از این روایات، که بر تتبع کنندگان پوشیده نمی‌باشد؛ لکن [باید توجه داشت] که این دسته از روایات، یافت نمی‌شود مگر در کتاب‌هایی که برای نقد و تضعیف جمع آوری شده است.»

برای تبیین کلام ایشان؛ فرض کنید، خواسته باشیم روایاتی را از عامه نقل کنیم؛ باید مواظب باشیم که از چه کتابی نقل می‌کنیم. کتاب‌هایی هستند

که در موضوعات اند؛ مثل موضوعات ابن جوزی، سیوطی و شوکانی. این‌ها برای جمع آوری روایات جعلی وضع شده‌اند. اگر خواسته باشیم در مسئله‌ای به روایات اهل سنت مثلاً در فضیلت ائمه یا مذمت بعضی اصحاب استناد کنیم، نمی‌توانیم به این کتاب‌ها استناد کنیم؛ زیرا اصل تألیف چنین کتاب‌هایی برای جمع آوری موضوعات است. (البته به نظر خودشان).

«نعم فی الباب المزبور أنفاً من «الوسائل» طائفة من الأخبار تحتوى على الردع عن القيام بالسيف، وقضية إطلاقها المنع عنه حتى للدفاع عن الحق، وهذا ضروريّ البطلان، مع ما في سند بعض منها و دلالة البعض الآخر، فراجع و تدبر؛ بله در کتاب وسائل الشیعه، اخباری هستند که محتوای آن‌ها منع از قیام به سیف است و اطلاق چنین روایاتی، قیام با سیف حتی برای دفاع را منع می‌کنند و منع از دفاع، بدیهی البطلان است؛ ضمن این که سند و دلالت بعضی از این روایات قابل خدشه است».

مرحوم حاج آقا مصطفی در ادامه کلام، بحث خود را جمع بندی می‌کند و می‌فرماید:

«ثم إنَّ عصر الخلفاء الجائرين كان يقتضى جعل هذه الأخبار؛ لإخماد النار المشتعلة ضدهم، وهذا الأمر مما هو الواضح البارز من الأوّل إلى عصرنا هذا، وهو مقتضى كَيْد الكَيْدَة و مَكْر المَكْرَة، و أئ كيد أحسن من ذلك؛ حتّى أوردت سكوت أعلام الشريعة في العصور المختلفة، و أوجب التردّد في الأمر و الشك في الوظيفة؟! و هذه الأيادی ربّما نهضت لإخفاء المسألة عليهم؛ باستراق الأحاديث التي تحت المسلمين ضدهم؛ در زمان خلفای ظالم، وضع آن‌ها اقتضای جعل

چنین احادیثی را داشته است تا آتش قیام‌ها را خاموش کنند و این امر، از امور روشنی است که از آن زمان تا کنون ادامه داشته است و جعل احادیث [برای تخدیر مردم] روش مکاران و فریبکاران است و چه مکرری بیش‌تر از این وجود دارد؟ و این روش [= جعل روایات برای منع از قیام]، حتی در بزرگان و علمای دین در زمان‌های مختلف اثر گذاشته و سبب شک و تردید در وظیفه‌شان، شده است و این‌گونه دستان خیانتکار [= جاعلان حدیث] برای مخفی کردن حقیقت دست به کار شدند و احادیثی را که موجب ترغیب مسلمین به قیام می‌شد، جمع‌آوری کردند».

«هذا، و لو سلّمنا صدور مثلها عنهم عليه السلام فجبهة الصدور واضحة، و هي التقيّة من هؤلاء الجائرين الظالمين، فإنّهم عليه السلام كانوا متّهمين بتطلّب الرئاسة و جلب الناس إلى أنفسهم للحكومة الحقّة، و ما كان ذلك بمجرّد الوهم و الخيال، بل كانوا يرون ذلك منهم عليه السلام في شتّى النواحي الشتّى حسب بعض الآثار و التواريخ؛ پس اگر بپذیریم که [به فرض] این دسته از روایات از معصومان عليه السلام، صادر شده است؛ دلیل صدور آن‌ها واضح است. و آن، تقیّه از حکام ظلم و جور است؛ زیرا معصومان عليه السلام، به جمع نیرو برای تشکیل دولت حق و رهبری آن دولت متّهم بودند. البته خوف حاکمان بی‌مورد هم نبوده است، بلکه آن‌ها می‌دیدند که از نواحی مختلف، حرکت‌هایی به اشاره معصومان عليه السلام، صورت می‌گیرد».

«(فبالجملة: لا يمكن العثور على تلك الآثار و اللّبيّات الواضحة حذاء هذه

۱. خمینی، سید مصطفی، ولایة الفقیه، ص ۶۳.

الأخبار المخدوشة من جهات كثيرة، ولو لم يكن بسط الكلام في المقام خروجاً عن وضع الكتاب و الباب، لدخلت المسألة من بابها و أوضحتها حقها؛ كي لا يبق بعد ذلك شبهة عند أحد من المنكرين، فنرجو الله تعالى أن يوفقني لذلك، فإتته خير موفق.»^۱

خلاصه این که ما نمی توانیم به احادیث روشنی در این زمینه دست یابیم؛ چون روایات جعلی فراوانی در این باب، وارد شده اند. خلاصه فرمایش ایشان، این است که بسیاری از این روایات، به منظور تثبیت حکومت ستمگران جعل شده و به فرض که بگوییم برخی، مشکل سندی ندارند و از امام علیه السلام صادر شده اند، بر مبنای تقیه بوده است و توجیهاتی هم دارد. لذا کسانی که می خواهند در این زمینه تحقیق کنند، باید تمام جوانب امر را ببینند و سخن موافقان و مخالفان را بشنوند و بعد دیدگاه خود را ارائه کنند.

بیان سید کاظم حائری در مورد حکم قیام قبل از ظهور

«تخبران من یخرج ضد الطاغوت قبل قیام امام زمان علیه السلام سوف ینکسرو لم یحقق نجی ها و لم تتضمن النهی عن الخروج...؛ روایات در این زمینه دو دسته هستند: دسته اول، روایاتی که فقط از انکسار و شکست خبر می دهند و نهی از قیام ندارند؛ دسته دوم، روایاتی که متضمن نهی از خروج هستند. در مورد قسم اول، چند روایت را ذکر می کنند که یکی از آن ها روایت ربعی است به نقل از امام سجاده علیه السلام:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ رَبِيعٍ رَفَعَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَاللَّهِ لَا يَخْرُجُ وَاحِدٌ مِّنَّا قَبْلَ خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا كَانَ مِثْلَهُ مِثْلَ فَرْخٍ طَارَ مِنْ وَكْرِهِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِيَ جَنَاحَاهُ فَأَخَذَهُ الصَّبِيَّانِ فَعَبَثُوا بِهِ»^۱.

روایت دیگر، از امام باقر علیه السلام است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: مِثْلُ خُرُوجِ الْقَائِمِ مِثْلُ أَهْلِ الْبَيْتِ كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمِثْلُ مَنْ خَرَجَ مِثْلَ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مِثْلُ فَرْخٍ طَارَ فَوْقَ مَنْ وَكْرِهِ فَتَلَاعَبَتْ بِهِ الصَّبِيَّانِ»^۲.

روایت سوم، روایت فضل کاتب است که ما آن را قبلاً نقل کرده ایم و اکنون به آن اشاره ای می کنیم:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ الْفَضْلِ الْكَاتِبِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَاهُ كِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ فَقَالَ لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ اخْرُجْ عَنَّا فَجَعَلْنَا يُسَارُّ بَعْضُنَا بَعْضًا فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ تُسَارُّونَ يَا فَضْلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ وَلَا زَالَهُ جَبَلٌ عَنْ مَوْضِعِهِ أَيْسَرُ مِنْ زَوَالِ مُلْكٍ لَمْ يَنْقُضِ أَجَلُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ فُلَانًا حَتَّى بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ

۱. در حدیث مرفوعی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است: به خدا سوگند هیچ یک از ما، پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام، خروج نکند، جز آن که حکایتش، حکایت جوجه ای خواهد بود که پیش از درآمدن بال هایش، از میان آشیانه خود پرواز کند و کودکان آن را بگیرند و با آن بازی کنند (این روایت را در جلسه ۹۲/۱۱/۲۶، بحث قیام ها بیان کردیم).

۲. امام باقر علیه السلام فرمود: «خروج قائم ما اهل بیت مانند خروج رسول الله است و کسی که از ما اهل بیت پیش از قیام قائم خروج کند، مانند جوجه ای است که به پرواز درآید و از آشیانه خود بیرون افتد و دست خوش بازیچه کودکان شود» (این روایت را در جلسه ۹۲/۱۱/۲۶، بحث قیام ها بیان کردیم).

قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ لَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ فَإِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَأَجِيبُوا إِلَيْنَا يَقُولُهَا ثَلَاثًا وَهُوَ مِنَ الْمُخْتُمِ»^۱

روایت چهارم، روایت ابی الجارود است که ذکر کردیم؛ ایشان بعد نقل این چهار روایت، می‌فرماید:

«فان لحن الراویات لحن الاخبار عن الانكسار خارجيين و عدم حصولهم علی ما یبغونه من تشکیل حکومت اسلامیة و جوابنا علی هذا هو ان تصریح الامام بالانكسار لا یدل علی حرمة الخروج، رب خروج یرودی علی ذلك و هو جایز لترتب آثار و نتایج مهمه علیه، اضافه الى ان هذه الروایات مقید بقید «منا» و الذی هو اشاره الى اهل البيت لا کل من هو سید و متصل برسول؛ لحن این روایات، به گونه‌ای است که در خارج، از شکست خبر می‌دهد و این که قیام‌کنندگان، به تشکیل حکومت اسلامی موفق نمی‌شوند و جواب ما این است که این دسته روایات، بر حرمت قیام دلالت نمی‌کنند، بلکه چه بسا قیام‌هایی که به

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. فضل کاتب می‌گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم که نامه ابو مسلم خراسانی توسط پیک برای او آمد. حضرت فرمود: «نامه تو جواب ندارد، از نزد ما بیرون شو.» ما شروع کردیم با یکدیگر آهسته سخن گفتن، فرمود: «ای فضل! سخنی آهسته با هم می‌گویید؟ همانا خدای عز و جل برای شتاب‌بندگان شتاب نمی‌کند، و به راستی که از جاکندن کوهی از جای خویش آسان‌تر است از واژگون کردن حکومتی که عمرش به آخر نرسیده است. همانا فلان پسر فلان تا به هفتمین فرزند فلان، یعنی عباس رسید؛ یعنی این‌ها به آخر خلافت رسند» من عرض کردم: پس چه نشانه‌ای میان ما و شما است، قربانت گردم؟ فرمود: «ای فضل! از جای خود حرکت نکن تا سفیانی خروج کند، و چون سفیانی خروج کرد به سوی ما روآورید [سه بار این کلام را تکرار کرد] و این جریان از نشانه‌های حتمی [ظهور حضرت قائم] است» (روایت در جلسه ۹۲/۱۲/۴ بحث قیام‌ها بیان شده است).

شکست می‌انجامد؛ ولی به دلیل پیامدها و نتایج مهمی که بر آن شکست مترتب می‌شود، آن قیام‌ها جایز است؛ علاوه بر این که در این دسته از روایات، قید «منا» آمده است و این قید به اهل بیت اشاره دارد [یعنی قیام فقط برای معصومان جایز نیست] نه این که قیام، برای هر سید و شخصی که از خاندان پیامبر باشد، جایز نباشد.

«ان الذی يفهم من هذا القيد على حد التعبير الاصولی سنخ قضیة خارجیة لا حقیقیة فلا یخبر عنه عن کل قضیه ولو قدر وقوعها فیما بعد بل یخبر عنه إخباراً غیبیاً و یقول ما من احد من اقربا الخاصین الا انکسر و کما تحقق ذلک بالفعل؛ چیزی که از این قید [= مثلاً] بنا به تعبیر اصولی از آن فهمیده می‌شود، این است که امام در مقام بیان قضیه خارجی است نه حقیقه و امام نمی‌خواهد از هر قضیه‌ای - هر چند مدت زمانی بعد از خودش - که اتفاق می‌افتد، خبر بدهد، بلکه إخبار امام، خبر از غیب است که هر کدام از نزدیکان آن حضرت، قیام کند، شکست می‌خورد و همین گونه شد [مثل قضیه زید و یحیی و شهید فخر و محمد بن عبدالله].»

«اما أن هذا یعنی عدم جواز الخروج مسألة خارج عن عهدة الروایات و کذلک الإخبار بان کل من سیخرج سینکسر على نحو القضية الحقیقیة العامة الکلیة.»

ایشان می‌فرماید: اولاً، این روایات، عدم جواز خروج در همه زمان‌های قبل از ظهور را ثابت نمی‌کند. و ثانیاً، این روایات، شکست تمام قیام‌های قبل از ظهور را هم ثابت نمی‌کند؛ چون این روایات، خارجی (نه حقیقه) و نسبت به افراد خاص و در دوران خاص است و از این‌ها، شکست در تمام زمان‌های قبل از ظهور استفاده نمی‌شود.

ایشان در بحث قیام‌ها، سه طایفه از روایات را مطرح می‌کند.^۱ طایفه دوم، روایاتی هستند که از شکست قیام‌های قبل از ظهور امام زمان علیه‌السلام علیه ظلم خبر می‌دهند: «روایات الطائفة الثانية: وهی الروایات التي تخبر عن أن من يخرج ضد الطاغوت قبل قیام القائم علیه‌السلام فسوف ینکسر». روایات طایفه دوم، از نظر ایشان، به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول، روایاتی که فقط از انکسار و شکست خبر می‌دهند و نهی از قیام ندارند و دسته دوم، روایاتی که متضمن، نهی از خروج هستند. در جلسه گذشته، روایات دسته اول را بیان کردیم و اکنون روایات دسته دوم را بیان می‌کنیم:

ادامه کلام آقای حائری در «المرجعية والقیاده

«وَأَمَّا روایات القسم الثاني: وهی التي نهت عن الخروج معللة ذلك بالانكسار؛ واما روایات قسم دوم: روایاتی هستند که از خروج نهی می‌کنند، به این تعلیل که نتیجه چنین قیام‌هایی، شکست است».

فمنها: عن أبي الجارود بسند ضعيف جدا عن الباقر عليه السلام: «قَالَ قُلْتُ لِمَا يَلِدُ أَوْصِيَنِي فَقَالَ أَوْصِيَكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَنْ تَلْزَمَ بَيْتَكَ وَ تَقْعُدَ فِي دَهْمِكَ [دَهْمَاء] هَؤُلَاءِ النَّاسِ وَ إِيَّاكَ وَ الْخَوَارِجَ مِنَّا فَإِنَّهُمْ لَيْسُوا عَلَى شَيْءٍ وَ لَا إِلَى شَيْءٍ وَ اعْلَمْ أَنَّ لِبْنِي أُمِّيَّةً مُلْكًا لَا يَسْتَطِيعُ النَّاسُ أَنْ تَزُدَّعَهُ وَ أَنَّ لِأَهْلِ الْحَقِّ دَوْلَةً إِذَا جَاءَتْ وَ لَهَا اللَّهُ بِسَنَ يَشَاءُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنْكُمْ كَانَ عِنْدَنَا فِي السَّتَامِ الْأَعْلَى وَ إِنْ قَبَضَهُ اللَّهُ قَبْلَ

۱. «روایات الطائفة الأولى وهی ما تكون ظاهرة في أن وجود المعصوم شرط في القتال وإراقة الدماء؛ روایات الطائفة الثانية: وهی الروایات التي تخبر عن أن من يخرج ضد الطاغوت قبل قیام القائم علیه‌السلام فسوف ینکسر؛ روایات الطائفة الثالثة: هی الروایات التي تمنع عن الخروج والقیام ضد حکم الظلمة في زمن غیبة المعصوم».

ذَلِكَ خَارَ لَهُ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا تَقُومُ عِصَابَةٌ تَدْفَعُ صَيْمًا أَوْ تُعِزُّ دِينًا إِلَّا صَرَعَتْهُمْ
الْبَلِيَّةُ حَتَّى تَقُومَ عِصَابَةٌ شَهِدُوا بِدِرٍّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ لَا يُوَارَى قَتِيلُهُمْ وَلَا يُرْفَعُ
صَرِيْعُهُمْ وَلَا يُدَاوَى جَرِيْحُهُمْ قُلْتُ مَنْ هُمْ قَالَ الْمَلَائِكَةُ».

اولین روایت، روایت ابوالجارود از امام باقر علیه السلام است که می فرماید: سندش
هم جداً «ضعیف» است (ترجمه روایت، قبلاً بیان شده است).

«فمن هذه الرواية قد يفهم النهي عن الخروج بقريضة صدر الرواية من قوله عليه السلام:
«وإن تلزم بيتك؛ از این روایت به قرینه «أَنْ تَلْزَمَ بَيْتَكَ؛ نهی از خروج و قیام
استفاده می شود».

این سنخ روایات، در واقع تخدیرکردن و ناامیدکردن معترضان است که
ساکت باشند. این خواست حکومت اموی است که روایاتی در مردم منتشر
شود که وضعیت و سرنوشت آنان، جبری است و قابل عوض شدن نمی باشد.
روایت دیگری که ایشان، مطرح می کند، روایت صحیفه است که ما مفصلاً
نقل کردیم. در این روایت از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «مَا خَرَجَ وَلَا
يُخْرَجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمَتْهُ
الْبَلِيَّةُ، وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَشِيعَتِنَا؛ احدی از خاندان ما قبل از
قیام امام زمان علیه السلام . برای دفع ظلم و احیای حق . خروج نمی کند، جز این که
مورد ابتلای بلاها قرار می گیرد و قیامش برای ما و شیعیان ما مشکل ساز است».

جناب حائری بعد از نقل روایت، می فرماید: «وقرينة النهي في هذه الرواية
هي قوله عليه السلام «زيادة في مكروهننا». فالخروج حرام و غير جائز لانه يزيد في مكروه و
أذية أهل البيت عليهم السلام. و لكننا و بلحاظ ورود لفظة (منا) في الرواية يمكن أن نفهم

منها أنها خاصة بأهل البيت عليه السلام بالمعنى الخاص، كما في روايات القسم الأول؛ عبارت «وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا» قرینه نهی از قیام در این روایت است. ایشان، در مقام جواب می فرماید: به لحاظ ورود کلمه «منا»، روایت در مقام بیان تکلیف خود ائمه طاهرین، مثل روایات قسم اول است.

روایت سومی که آقای سیدکاظم حائری از قسم دوم بیان می کند. روایت امام رضا عليه السلام می باشد. در این روایت، باید تأمل بیش تری کرد؛ زیرا روایات صادقین عليه السلام را اگر به قیام های بعد از آن بزرگواران توجیه کنیم؛ ولی در زمان امام رضا و بعد از آن قیامی نبوده است که مورد تأیید باشد.

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ الرِّضَا عليه السلام لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَإِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى قَالَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَتَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّنَا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ الْقَائِمِ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْأِمَاءِ يُظْهِرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ وَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَهُوَ الَّذِي تَطْوَى لَهُ الْأَرْضُ وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَهُوَ الَّذِي يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْدُعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَفِيهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»؛

حسین بن خالد می‌گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: کسی که ورع نداشته باشد، دین ندارد و کسی که تقیه نداشته باشد، ایمان ندارد. گرامی‌ترین شما نزد پروردگار کسی است که بیش‌تر به تقیه عمل کند. گفتند: ای فرزند رسول خدا! تا چه زمانی؟ فرمود: تا روز وقت معلوم که روز خروج قائم ما اهل بیت است، و کسی که تقیه را پیش از خروج قائم ما ترك کند، از ما نیست. گفتند: ای فرزند رسول خدا! قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: چهارمین از فرزندان من؛ فرزند سرور کنیزان؛ خداوند به واسطه وی زمین را از هر ستمی پاک و از هر ظلمی منزّه می‌کند و او کسی است که مردم در ولادتش شک کنند و او کسی است که پیش از خروجش غیبت می‌کند و آن‌گاه که خروج کند، زمین به نورش روشن می‌گردد و در میان مردم میزان عدالت را وضع می‌کند و هیچ کس به دیگری ستم نمی‌کند و او کسی است که زمین برای او در پیچیده می‌شود و سایه‌ای برای او نیست و او کسی است که از آسمان نداکننده‌ای او را به نام ندا کند و خلق را به وی دعوت می‌کند؛ به گونه‌ای که همه اهل زمین آن ندا را می‌شنوند. می‌گوید: هان! حجت خدا به حقیقت، نزد خانه خدا آشکار شد. او را پیروی کنید که حق با او و در او است و این است تفسیر گفته خدای عز و جل: «اگر بخواهیم آیه‌ای از آسمان بر آن‌ها فرود آوریم که به آن گردن نهند». «إِنَّ هَذِهِ الرِّوَايَاتِ الَّتِي تَمْنَعُ عَنِ الْخُرُوجِ وَمُقَاتَلَةِ الظَّالِمِينَ بِحُجَّةِ الْعَجْزِ عَنِ الْإِنْتِصَارِ لَا بِحُجَّةِ عَدَمِ وَجُودِ الْمُعْصُومِ عليه السلام، نَعَلَّقَ عَلَيْهَا بِتَعْلِيقٍ وَاحِدٍ إِلَى حِينِ ذِكْرِ الرِّوَايَاتِ الْآخَرَى. إِنَّ مَقَادَ هَذِهِ الرِّوَايَاتِ هُوَ النَّهْيُ عَنِ الْخُرُوجِ بَعْلَةً الْإِنْكَسَارِ، وَلَنَا أَنْ نَقُولَ هُنَا بَأَنَّ هَذَا لَيْسَ مُمْكِنًا وَعَلَى نَحْوِ الْقَضِيَةِ الْعَامَّةِ الْوَاسِعَةِ وَ إِلَى مَدَى بَعِيدٍ

من الزمن. و ذلك لأنّ الإخبار عن حالة الانكسار المفترضة هنا لها أحد معنيين هما:

- إمّا الإخبار الغيبي عن الانكسار.

- أو الإخبار الغيبي عن الظروف و الملابسات التي لا تؤدّي الى الانتصار قبل الظهور. ففي الفرض الأول، لو حظت مسألة الانكسار فقط، و لم تلحظ المؤشرات الظاهرية و أنّها هل تؤكّد الانتصار أو الهزيمة و الانكسار. فالروايات تقول: متى ثرم فسوف تنكسرون. و في الفرض الثاني: فإنّ الإمام عليه السلام لا يتكلّم إلاّ عن المؤشرات الظاهرية، فيقول: إنّ الظروف غير مواتية للانتصار و لم تجتمع العوامل لذلك؛ و لذلك يكون الخروج محرّماً»

آقای سید کاظم حائری می فرماید: این سه روایت . امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم السلام . از خروج و درگیری با ستمگران منع می کند؛ زیرا نتیجه چنین قیام هایی را شکست می دانند و نباید گفته شود که علت منع از قیام، به دلیل عدم حضور امام معصوم است. اگر این دسته از روایات را به زمان خاص منحصر بدانیم، چنین برداشتی، قابل قبول است؛ ولی اگر زمان روایات را تا زمان ظهور امام زمان علیه السلام، گسترش بدهیم، ممکن نیست که چنین حرفی گفت؛ زیرا اخبار از شکست دو احتمال دارد.

اول: اخبار غیبی از واقعه است. ائمه معصومین علیهم السلام، بر اساس علمی که خداوند به آن ها افاضه کرده، واقع را می دانند و از آن خبر می دهند که این قیام ها شکست می خورد.

دوم: این که ائمه معصومین علیهم السلام، به دلیل علم غیب، اخبار نمی دهند، بلکه ظاهر موقعیت ها و جریاناتی که پیش می آید، نشان می دهد که این جریان به پیروزی منتهی نمی شود.

«أقول: إنّ كلا هذين المعنيين مقطوع الفساد؛ ايشان می فرماید: احتمال اول [یعنی هروقت قیام کردی، شکست می خوری] و احتمال دوم [یعنی، امام به همان قرائین ظاهری نظر می کند و به عنوان کارشناس متوجه می شود که هیچ وقت، عوامل پیروزی برای مؤمنان پیش نمی آید و لذا قیام حرام است]؛ هر دو، احتمال مقطوع الفساد است».

أما الأول: فإنّ كون الإمام عليه السلام نظر الى الواقع و أخبر إخباراً غيبياً عنه، بأنّه من خرج من شيعته سوف ينكسر، وإن أثّرت المؤشّرات الى غير ذلك، فهذا أمر خلاف طبيعة الشرائع السماوية بما فيها شريعة الإسلام. لأنّ التكاليف والوظائف التي يكلف بها الناس الجرى الاجتماعي لا تدور مدار الواقع و إنّما تدور مدار المؤشّرات الظاهرية إلّا ما شدّ و ندر. فأنبياء الشريعة - و بغض النظر عن موارد الإعجاز - كموسى و عيسى عليهما السلام و محمد صلّى الله عليه وآله و الأئمة الأطهار عليهم السلام على طول خط البشرية كلهم امروا بالتحرك على وفق المؤشّرات الظاهرية لا على وفق بواطن الامور و واقعها. فهذا موسى عليه السلام لم يحز قتل ذاك الطفل المعصوم على وفق ظاهر الحال و أجازة الخضر عليه السلام، الذي كان نبيا من غير أنبياء الشريعة، لأنّه تحرك على وفق الواقع. و هذا نبينا محمد صلّى الله عليه وآله، كان يحارب عند ما يرى أنّ المؤشّرات تشير الى احتمال الانتصار. و قد اتّفق أحيانا أن كانت النتائج ليست كما كان يتوقعها صلّى الله عليه وآله - ظاهراً لا بعلم النبوة - فخسر بعض المعارك. و هذا علي عليه السلام، كان يرى و بعين الواقع أنّ ابن ملجم (لعنه الله) قاتله، و لكنّه كان يتحرك على وفق الظاهر و لم يقيم عليه السلام بأي إجراء ضده قبل أن يرتكب جنايته و حارب الحسن عليه السلام عند ما كان هناك أمل ظاهري بالنصر و صالح عند ما أشارت الظروف الى ضرورة الصلح، و هكذا... فالشرائع قائمة على أساس المقاييس الظاهرية و لو أراد

الله تعالی للناس أن یسیروا علی وفق الملائکات الواقعیة لکان حقاً علیہ إرسال الممثلین عنه لإخبار الناس بامور الغیب. و لما لم یحصل مثل هذا، فإنّ المقیاس یبقی هو المقیاس الظاهری. و علی هذا، فإنّ القول، بأننا لا یجوز لنا العمل و الثورة لاستلام الحکم إلا بعد أن نضمن الفوز و الانتصار قول مخالف لطبیعة الشریعة الإسلامیة؛ اما احتمال اول: إخبار امام از واقع، خلاف طبیعت شرع اسلام است؛ چون معمولاً تکالیف و وظایف . به جز موارد معدود . در مدار ظاهر است نه واقع. پیامبر ﷺ می فرماید: «إِنَّمَا أَقْضَىٰ بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْأَيْمَانِ»؛ انبیا قطعاً معجزاتی هم داشته اند؛ ولی در طول زندگی شان به حرکت بر وفق ظواهر دستور می دادند. حضرت موسی، کشتن طفل معصوم را تجویز نکرد؛ اما حضرت خضر آن را جایز دانست. همچنین پیامبر اکرم ﷺ، هنگامی که می خواست با دشمن بجنگد، طبق ظواهر حرکت می کرد و گاهی نتایج با واقع مطابق نبود و در بعضی از جنگ ها هم شکست خوردند؛ مثلاً در جنگ احد و ابتدا حنین. همچنین مولای متقیان می دانستند که ابن ملجم قاتل اوست؛ اما برخورد با او طبق ظاهر بود. شما می گوئید که ائمه، قیام را به واسطه علم غیب و دانستن این که تمام قیام ها شکست می خورند؛ حرام کردند. امام حسن (علیه السلام)، با این که همه اوضاع بعدی را می دانستند، طبق ظاهر با معاویه جنگیدند؛ اما به ظاهر عمل کردند. همه ائمه طاهرین، تا زمانی که شاخصه ها و علامات پیروزی بود حرکت می کردند. بنابراین، شرع بر مقیاس های ظاهری حاکم است. پس، اگر بگوییم قیام برای به دست گرفتن زمام امور جایز نیست، مگر این که پیروزی را تضمین کنیم، مخالف شریعت اسلام است؛ چرا؟ چون ظواهر کفایت می کند».

فرض کنید مردم مطلع بشوند که فقیهی می خواهد در فیضیه سخنرانی کند؛ لذا

از در منزل ایشان تا فیضیه جمعیت، موج می‌زند. پیدا است که اقبال و توجه وجود دارد و ظواهر حاکی است که اگر این فقیه برای رفع ظلم، علم در دست گرفت، به حسب ظاهر پیروزی با اوست و همین برای قیام او، کفایت می‌کند.

بنده، در قضیه امام حسین علیه السلام، نظر دیگری دارم که نمی‌دانم درست است یا خیر. این‌ها حکم قتل امام حسین علیه السلام را صادر کرده بودند و قضیه تمام بود. یکی از جهاتی که امام علیه السلام اصرار داشتند از مکه خارج شوند، همین بود که حرمت مکه شکسته نشود. البته مخالفان امام که حرمت و حریم‌شناس نبودند. الان هم، تاریخ و هابیت نشان می‌دهد که هرچه جنگ داشتند، معمولاً در ماه‌های حرام بوده است. حمله به کربلا و نجف و عراق و مکه و مدینه و طائف، معمولاً در ماه‌های حرام بوده است. تعدد داشتند که نشان دهند ما به هیچ دینی جز دین ابن عبدالوهاب پایبند نیستیم.

«وَأَمَّا الثَّانِي: وَهُوَ أَنَّ كَلَامَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَام كَانَ نَاضِرًا إِلَى الظُّرُوفِ وَيُخْبِرُ عَنِ الظَّاهِرِ لَا عَنِ الْوَاقِعِ. فَهَذَا أَمْرٌ خِلَافَ سَنَنِ الْكُونِ لَا خِلَافَ سَنَنِ الشَّرِيعَةِ؛ لِأَنَّا قُلْنَا سَابِقًا بِأَنَّ الظُّرُوفَ وَالْقُدَرَاتِ وَالْإِمْكَانَاتِ قَدْ وَزَّعَتْ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى النَّاسِ بِشَكْلِ سَوَاءٍ. لِأَنَّهُ تَعَالَى أَرَادَ أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً، وَلَمْ يَشَأْ أَنْ يَكُونَ النَّصْرُ إِلَى جَانِبِ الْكُفْرِ دَائِمًا بِحَيْثُ تَرَجَّحَ كُفْرٌ عَلَى الْإِيمَانِ فِي الدُّنْيَا دَائِمًا. قَالَ تَعَالَى: ﴿وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِصَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾».

فما معنى فرضية أنه متى ما قام الكفار انتصروا ومتى ما قام المؤمنون انكسروا؟ واما احتمال دوم: امام طبق ظواهر و قرائن و شاخصه‌ها حکم می‌کند و می‌فرماید که قیام‌های تا زمان ظهور به شکست منجر می‌شود. آقای سید

کاظم حائری می‌فرماید: هیچ وقت امام، بر خلاف سنت‌های الهی و اصول شریعت و طبیعت حرف نمی‌زند. [آیه شریفه را نگاه کنید: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِهَا بَيْنَ النَّاسِ» و یا این که «وَالذَّهْرُ يُؤْمَانُ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ»]. این طور نیست که همیشه کفه کفار سنگین باشد. اصلاً سنت الهی این نیست که همیشه قدرت در اختیار ظالم باشد. لازم نیست حکومتی جهانی تشکیل شود تا قدرت در اختیار مؤمنان قرار گیرد [در اوج حکومت عباسیان، قیام‌هایی بوده که به نتیجه رسیده است. قضیه آل بویه را نگاه کنید؛ در بغداد در دورانی شیعیان، آقایی می‌کردند و عزاداری ابا عبدالله الحسین به شکل یکپارچه و رسمی همراه با تعطیلی مغازه‌ها برگزار می‌شد. این‌ها حرف ۱۱۰۰ سال قبل است و لذا این‌گونه نبوده است که مؤمنان همیشه زیر سلطه باشند. خُرقی^۱ از بغداد خارج می‌شود، چون می‌گوید که رافضه قدرت را دست گرفته‌اند^۲ خود امویان را ببینید که چنان تحت تعقیب قرار گرفتند که دنبال راه فراری می‌گشتند. کسی را که می‌خواستند به نهایت ذلت تشبیه کنند، می‌گفتند: «اذل من اموی یوم عاشورا بالكوفة». پس اگر بنا بود که هر وقت مؤمنان قیام کنند، شکست بخورند و هر وقت کافران قیام کنند، پیروز شوند، با آیه «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً جَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِصَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»؛ سازگاری نداشت.

«و الخلاصة: إن الروایات: و مع ضعف سندها لا تقبل و علی کلا المعنیین، و إذا

۱. ذهبی، شمس‌الدین، سیر اعلام النبلا، ج ۱۵، ص ۳۶۳.

۲. در مغنی، اثر ابن قدامة شرح حال او آمده است.



قبلناها فلا بدّ أن نقول:

- بأنّها ناظرة الى فترة معيّنة من الزمن لا الى هذه الفترة الطويلة بين الغيبة و الظهور؛

- أو أنّها ناظرة الى الخارجين من أهل البيت عليه السلام بالمعنى الخاصّ؛

- أو أنّها صادرة على نحو التقيّة، أو ما أشبهه.

خلاصه این که روایاتی که مفادشان، نهی از خروج است، اولاً، ضعف سند دارند و ثانیاً، به هیچ یک از دو احتمالی که گفتیم، قابل توجیه نمی باشند. پس باید یکی از این فروض را در مورد آن ها پذیرفت:

۱. روایات نهی از خروج، به زمان خاصی مربوط بوده است و شامل نهی از

قیام، تا زمان ظهور نمی شود؛

۲. این روایات به خود اهل بیت و در مقام بیان تکلیف خود ائمه طاهرين ناظر می باشد؛

۳. روایات نهی از خروج، به دلیل تقيه صادر شده اند.^۱

پس کسانی که این روایات را به عنوان حربه ای علیه انقلاب و نظام و فقه های پیشتاز استفاده می کنند؛ برداشت صحیحی از این دسته روایات ندارند.

۱. حسینی حایری، سید کاظم، المرجعیه و القیاده، ص ۱۰۵.



جلسه سی و چهارم

مقدمه

موضوع سخن راجع به کلمات بزرگان و علما در مورد روایاتی بود که از قیام در دروان غیبت نهی می‌کردند. در ادامه به بیانات جناب سید کاظم حائری رسیدیم. ایشان در بحث قیام‌ها، سه دسته از روایات را مطرح می‌کند. روایات طایفه دوم، از نظر ایشان به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول، روایاتی هستند که فقط از انکسار و شکست خبر می‌دهند از قیام نهی ندارند. دسته دوم، روایاتی‌اند که متضمن نهی از خروج هستند. ما در جلسه گذشته روایات طایفه دوم را بیان کردیم و در ادامه اکنون روایات طایفه سوم را عرض خواهیم کرد.

ادامه کلام جناب حائری در المرجعية والقیاده

«روایات الطائفة الثالثة: هي الروایات التي تمنع عن الخروج والقیام ضد حکم الظلمة في زمن غیبة المعصوم یحتمل فیها احتمالان؛ روایات دسته سوم، روایاتی هستند که از خروج و قیام علیه ظلم و ستم در زمان عدم معصوم منع می‌کنند. در این دسته روایات نیز دو احتمال وجود دارد:

الأول: أن تكون ناظرة الى شرط العصمة، فإدام المعصوم عليه السلام غير موجود ظاهراً ولا مشرف على القیام، فلا بدّ من السكوت و السكون (ما سكنت السماوات و

الأرض)؛ احتمال اول: روایات منع از خروج و قیام، به شرط عصمت ناظر است؛ یعنی تا زمانی که معصوم نیست و معصوم بر امور، اشرافی ندارد، باید سکوت را اختیار کرد و قیامی صورت نداد.

الثانی: أن تكون ناظرة الى العجز و أن الظروف غير مواتية للقيام فلا بد من التقية الى حين ظهور المحجة عليها السلام؛ احتمال دوم: روایات منع از خروج و قیام، به عجز و ناتوانی ناظر است. از آن جا که زمینه برای قیام فراهم نیست؛ باید تا زمان ظهور امام زمان علیه السلام تقیه کرد.

جناب سید کاظم حائری در ادامه، روایات طایفه سوم را بیان می‌کند.
«كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»
«یستشف من الرواية أن صاحب هذه الراية طاغوت و ذلك لأحد أمرين؛ از روایت مذکور استفاده می‌شود که صاحب این پرچم، طاغوت است و چنین برداشتی به دلیل یکی از دو امر است:

«إمّا لأنها تشترط العصمة في القيام، و صاحب الراية هنا غير معصوم، فلا يجوز له الخروج، و لو خرج مخالفا للنهي بالخروج فهو طاغوت؛ ۱. وجود معصوم در قیام شرط است؛ در حالی که صاحب این پرچم، غیر معصوم است. پس برای وی خروج جایز نمی‌باشد و در صورت قیام، با نهی از خروج مخالفت کرده و صاحب پرچم، طاغوت است».

«و إمّا لأن الزمان زمان تقية و الظروف غير مواتية للتصاّر، و لأنه تجاوز التقية و عرّض أرواح أنصاره للهلاك فقد ارتكب محرما و كان طاغوتا؛ ۲. دوران، دوران تقیه است و صاحب این پرچم، تقیه را مراعات نکرده و یاران خود را در هلاکت انداخته است. پس مرتکب حرام شده و طاغوت است».

روایت دیگری که جناب حائری از روایات طایفه سوم بیان می‌کند، روایت سدیر است:

«عَنْ سَدِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا سَدِيرُ الزَّم بَيْتَكَ وَكُنْ جُلُوسًا مِنْ أَخْلَاسِهِ وَاسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السَّفِيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَكُوْ عَلَى رَجُلِكَ؛ سدیر از امام صادق عليه السلام چنین روایت کرده است: ای سدیر! ملازم خانه‌ات باش و چون پلاسی از پلاس‌های خانه [که روی زمین انداخته‌اند] باش [یعنی از خانه بیرون مرو] و تا شب و روز آرامش دارند؛ تو هم آرام و ساکت باش، و چون به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده است [بی‌درنگ] به سوی ما کوچ کن اگر چه پای پیاده باشی».

«فَادَامَ السَّفِيَانِيُّ لَمْ يَخْرُجْ فَالزَّمَانُ زَمَانُ سَكُوتٍ، إِمَّا لِأَنَّ الْعَمَلَ لَا بَدَلَ لَهُ مِنْ مَعْصُومٍ عليه السلام عَلَى رَأْسِهِ، أَوْ لِأَنَّ الظُّرُوفَ غَيْرَ مُوَاتِيَةِ لِلانْتِصَارِ، وَهَذَا مَا يُوْجِبُ التَّقِيَّةَ وَلَيْسَ الْخُرُوجُ وَالثَّوْرَةَ».

مفاد روایت آن است که تا زمانی که سفیانی خروج نکرده، زمان سکوت است؛ چون امام معصوم نیست و زمان تقیه هم هست. پس خروج جایز نمی‌باشد.

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام يَا جَابِرُ الزَّم الْأَرْضَ وَلَا تُحَرِّكْ يَدًا وَلَا رِجْلًا حَتَّى تَرَى عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ إِنْ أَذْرَكْتَهَا أَوْ هِيَ اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَمَا أَرَاكَ تُذَرِّكَ ذَلِكَ وَلَكِنْ حَدَّثَ بِهِ مَنْ بَعْدِي عَنِّي وَمُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَبِحَيْثُكُمْ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ بِالْفَتْحِ...؛ جابر بن یزید جعفری می‌گوید: امام باقر عليه السلام فرمود: ای جابر! بر زمین بنشین [= خانه نشین باش] و فعالیتی نکن تا نشانه‌هایی را که برایت یاد می‌کنم، ببینی؛ چنان‌که بدان برسی: نخستین

آن‌ها اختلاف بنی عباس است و من در تو نمی‌بینم که آن را دریابی؛ ولی پس از من، آن را از من روایت کن، و آوازدهنده‌ای از آسمان ندا کند و شما را آوازی از جانب دمشق به فتح برسد».

روایت بعدی را که جناب حائری نقل می‌کند، روایت عمر بن حنظله است:

«عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ. الصَّيْحَةُ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْحُسُفُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْيَمَانِيُّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَخْرَجُ مَعَهُ قَالَ لَا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ تَلَوْتُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّلَتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ فَقُلْتُ لَهُ أَهِيَ الصَّيْحَةُ فَقَالَ أَمَا لَوْ كَانَتْ خَضَعَتْ أَعْنَاقُ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می‌فرمود: پنج نشانه پیش از قیام حضرت قائم صورت خواهد گرفت: صیحه آسمانی، خروج سفیانی، فرو رفتن [لشکر سفیانی در بیداء]، کشته شدن نفس زکیه و خروج یمانی. من عرض کردم: قربانت اگر یکی از خاندان شما پیش از وقوع این نشانه‌ها خروج کند، با او خروج کنیم؟ حضرت فرمود: نه. چون فردا شد، این آیه را برای آن حضرت خواندم: اگر بخواهیم بر ایشان آیه و نشانه‌ای از آسمان نازل کنیم که گردن‌هایشان در مقابل آن خاضع گردد؛ و به ایشان گفتم: آیا این نشانه همان صیحه آسمانی است؟ حضرت فرمود: آگاه باش که اگر آن باشد، گردن دشمنان خدا در برابرش خاضع گردد».

جناب حائری در مقام جواب از این دسته روایات، می‌فرماید که جواب بر دو گونه است:

«الأول: الأجوبة العامة. و التي تعمّ هذه الروایات و أمثالها؛ اول: جواب عام که شامل همه این روایات می‌شود»؛

«الثاني: الأجوبة الخاصة. و هي أن تدرس كل رواية على انفراد و تدقق ليرى هل تدلّ على المدعى أم لا؟؛ دوم: جواب خاص برای پاسخ به یک یک این روایات وجود دارد».

الأجوبة العامة عن الروایات المانعة من الخروج

«أمّا بالنسبة للأجوبة العامة فهي ثلاثة أجوبة: الجواب الأول: ما اتّضح من الأبحاث السابقة حول روایات شرط العصمة، و روایات العجز عن تحقیق الانتصار، و زمان التقية. فأحاديث هذه الطائفة إما هي ملحقة بالطائفة الاولى أو هي ملحقة بالطائفة الثانية أو بکلتيهما معا. و قد مضى الحديث عن هاتين الطائفتين؛ اما در جواب عام، سه جواب را می‌توان ارائه کرد:

جواب اول: با توجه به بحث‌های قبل، (گفته شد که روایات منع از خروج در زمان غیبت، به دو احتمال ناظر است و آن دو یکی شرط وجود معصوم در قیام و دیگری، تقیه به دلیل فراهم نبودن بستر قیام می‌باشد). باید گفت که این دسته از روایات هم، یا به دسته اول [= شرط وجود معصوم] ملحق هستند، یا به طایفه دوم [= تقیه] و یا به هر دو، ملحق می‌باشند».

الجواب الثاني: نشیر فيه الى قصّتين تأريخيتين، لکی نعرف حقیقتهما. و ستكون هاتان القصّتان جوابا على الشبهة التي تشيرها هذه الطائفة من الروایات. و هاتان القصّتان هما:

- قصّة زید بن علی علیه السلام.

- قصّة الحسین بن علی علیه السلام صاحب واقعة الفخ؛ جواب دوم: به دو قضیه تاریخی اشاره می‌کنیم تا حقیقت این دو قصه را بدانیم که در واقع، این دو قصه دو جواب از شبهات این دسته از روایات می‌باشد. این دو جریان، قصه زید بن علی و قصه حسین بن علی صاحب فخ می‌باشد.

جناب حائری، مفصلاً راجع به قصه زید و شهید فخ، توضیح می‌دهد و می‌فرماید: در قصه زید، روایت مانع و مادح وجود دارد. روایات ذامه از قیام زید خیلی محدود است و ضعف سندی - به جز یک مورد - دارد. ایشان، روایات را نقل کرده است و می‌فرماید: این روایات مشکل دارد؛ ولی روایاتی که زید و قیامش را مدح می‌کنند، فراوان هستند و در آخر به عنوان برداشت و بیان نقض عام می‌فرماید:

«و النتيجة هي أننا حين نقرأ الروايات المادحة لخروج زيد عليه السلام و الذامة له، نكاد نقطع بأن الروايات الصحيحة هي الروايات المادحة له. و ذلك بملاحظة طبيعة وضع و تاريخ و ظرف صدور هذه الروايات. فواقعة زيد عليه السلام وقعت في زمن من أخرج الأزمان على الشيعة، و كان الإمام عليه السلام آنذاك في أشد ما يكون من التقية و على هذا، فإن عمل زيد حتى وإن كان صحيحاً فإن اشتراك الإمام فيه مباشرة لم يكن صحيحاً؛ لأنه عليه السلام سيتعرض مباشرة لبطش السلطة الجائرة؛ در نتیجه می‌توان گفت، هنگامی که روایات مادحه و ذامه برای قیام زید را می‌خوانیم، قطع پیدا می‌کنیم که روایات صحیح، همان روایات مادحه هستند. واقعه زید در زمانی واقع بود که از سخت‌ترین زمان‌ها، بر شیعه بود و امام هم در شدت تقیه و جان آن حضرت در خطر بود. به همین دلیل شرکت امام در قیام صحیح نبود». ایشان در مورد قیام صاحب فخ می‌فرماید:

«وَأَمَّا ثَوْرَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (صاحب واقعة الفخ) فالروایات المادحة لخروجه عليه السلام كثيرة ولا توجد رواية واحدة دأمة له...؛ واما در مورد قیام صاحب فخ، روایات مادحه متعددی وجود دارند و حتی یک روایت ذامه در مورد او وجود ندارد. ایشان، سپس روایات مادحه در مورد صاحب فخ را بیان می کند و در آخر می فرماید: «وَأَنَّ خُرُوجَهُمَا كَانَ بِرِضَا الْإِمَامِ الْمُعْصُومِ عليه السلام، وقد أثبتنا هذا؛ قیام زید و صاحب فخ، هر دو به رضایت امام عليه السلام بوده است و ما چنین مطلب را ثابت کردیم».

تا این جا جناب حائری، جواب عام از روایات منع از خروج را بیان می کند و سپس وارد جواب خاص می شود و می فرماید:

«نعود الى روايات الطائفة الثالثة المانعة للخروج منعاً يمتدّ الى زمن ظهور الحجة عليه السلام لنرى أزمانه صدورها؛ به روایات طایفه سوم منع از خروج تا زمان ظهور امام زمان عليه السلام، بر می گردیم تا زمان صدور آن ها را دریابیم».

«فنرى أنَّ قسماً منها يعود الى زمن الباقر عليه السلام تاريخياً، وهو تاريخ متقدّم على قضيتي زید و الحسين رضوان الله عليهم؛ پس دسته ای از این روایات از نظر تاریخی، به زمان امام باقر عليه السلام بر می گردد که این زمان، بر دو قضیه زید و حسین بن علی - که رضوان خدا بر آنان باد - مقدم می باشد».

«فنقطع بأنّ ذلك المنع الصادر من الإمام عليه السلام هو:

پس یقین می کنیم که منع امام باقر عليه السلام از قیام به دلیل موارد ذیل است:

- إمّا تقيّة (منع به دلیل تقیه بوده؛ زیرا شرایط فراهم نبوده است)؛

- أو مختص بفترة معيّنة (منع به زمان خاصی مربوط بوده است)؛

- أو أنّ الرواية مجعولة و كاذبة (روایاتی که شامل چنین منعی هستند،

جعلی اند)؛

ـ أو تردّ الى أهلها فهم أعلم بمرادهم (چنین روایاتی را به اهل آن واگذار کنیم؛ چون آن‌ها به مرادش آگاه هستند).

«ولا تؤمن بأنّ منعها يحمل على ظاهره، و أنّه مستمر الى قيام الحجة؛ لأنّنا نرى أنّ خروج زيد و الحسين كان بعد ذلك التأريخ و كان خروجهما مرضيًا عند الأئمّة (ع)؛ و ما قبول نداریم که منع امام باقر (ع) در این روایات، حمل بر ظاهر شود و بگوییم که تا زمان ظهور امام زمان (عج)، قیام حرام است؛ زیرا خروج زيد و صاحب فخ، بعد از تاریخ چنین منعی بوده و خروج این دو بزرگوار، مورد رضایت ائمه اطهار (ع) بوده است».

«و أمّا القسم الآخر من روایات المنع من الخروج فيعود الى زمن الصادق (ع) و الكاظم (ع). و هذه الروایات و إن كانت قد وردت بعد خروج زيد (ع) إلّا أنّها كانت قبل خروج الحسين صاحب (فخ). و لذا، فإنّ شأنها شأن الروایات السابقة الصادرة في زمن الباقر (ع). و لم تشدّ عنها إلّا رواية عن الإمام الرضا (ع). و قد صدرت تاريخيا بعد ثورتي زيد و الحسين؛ و اما روایات منع از خروج که به زمان امام صادق و امام کاظم (ع) بر می‌گردد، گرچه این دسته از روایات، بعد از خروج زيد بوده؛ ولی قبل از خروج قیام صاحب فخ بوده است. [نسبت به قیام زيد باید گفت که] شأن این دسته از روایات هم، مانند روایات زمان امام باقر (ع) می‌باشد. [یعنی باید حمل بر تقیه، زمان خاص، جعلی بودن روایت و یا رد به اهلش شود] و در روایات ناهیه، تنها یک روایت است که بعد از قیام زيد و صاحب فخ رخ داده است.» روایت از امام رضا (ع) است که می‌فرماید:

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قَالَ الرِّضَا (ع) لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيْمَانٍ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَثْقَاكُمْ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى قَالَ إِلَى

يَوْمَ الْوَفْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَتَنُ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا قَلِيلٌ لَهٗ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنِ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ قَالَ الرَّابِعُ مِنْ وَلَدِي ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ يُظَهِّرُ اللَّهَ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَيَقْدِسُهَا مِنْ كُلِّ ظُلْمٍ وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وَلَادَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ قَبْلَ خُرُوجِهِ وَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُظْلَمُ أَحَدٌ أَحَدًا وَهُوَ الَّذِي تُطْوَى لَهُ الْأَرْضُ وَلَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ وَهُوَ الَّذِي يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَسْمَعُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْدُعَاءِ إِلَيْهِ يَقُولُ أَلَا إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ قَدْ ظَهَرَ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ فَإِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ وَفِيهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ نَسْأًا نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ^۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«فظاهر هذه الرواية المنع من الخروج الى قيام القائم^{عليه السلام} فيحتمل فيها أن الخروج كان مرضيًا عند الأئمة^{عليهم السلام} الى زمن خروج الحسين بن علي صاحب الفخ. أما بعد ذلك و منذ زمان الإمام الرضا^{عليه السلام} و الى قيام القائم^{عليه السلام} فإن الخروج غير مرضي؛ ظاهر اين روايت، منع از خروج تا زمان قيام قائم^{عليه السلام} است، پس احتمال دارد كه خروج تا زمان صاحب فخ مورد رضایت ائمه اطهار^{عليهم السلام} بوده و بعد از قيام صاحب فخ و از زمان امام رضا^{عليه السلام}، خروج مورد رضایت آن بزرگواران نبوده است».

«إلا أنه لا يبعد القول، بأن هذه الرواية وإن صدرت بعد قصتي زيد و الحسين^{عليه السلام} فمن المفهوم عرفاً منها أنها تريد أن تقول فيما عدا زمان خروج الإمام المعصوم لا بد من التقية، و لا خصوصية لزمان الصادق أو الرضا أو السجادة^{عليهم السلام}.

۱. ترجمه روایت در جلسه قبل بیان شده است.

اى آنها أَرادت قاعدة عامّه و هى: عند جلوس الإمام المعصوم عليه السلام و عدم خروجه فإنّ العمل بالتقية لا بدّ منه؛ مگر اين که بگوئيم، بعيد نيست که اين روايت، گر چه بعد از دو قصه زید و حسين واقع شده است؛ غير از زمان قيام امام معصوم بايد حمل بر تقيه شود و خصوصيتى براى زمان امام صادق يا امام رضا و يا امام سجاده عليه السلام نمى باشد. پس مى توان گفت که يك قاعده عمومى وجود دارد که در زمان عدم قيام و خروج امام، ناگزير هستيم که تقيه کنيم.

«و سيكون جواب هذا حينئذ، بأننا نعلم قطعاً بأنّ خروج زيد بن علي و الحسين بن علي عليه السلام كان مرضيا عند الأئمة عليهم السلام؛ و در جواب اين قول (تا زمان جلوس امام و عدم خروج او، حق قيام نداريم) بايد گفت که ما يقين داريم که خروج زيد و حسين بن علي مورد رضائت ائمه عليهم السلام هستند».

«و عندئذ، فإنّ هذه الرواية إمّا أن تحمل على (التقية) أو تحمل على (خلاف ظاهرها) أو كونها (كاذبة) أو ما شابه ذلك. هذا بالإضافة الى كون هذه الرواية غير تامّة السند؛^۱ پس بايد روايت امام رضا عليه السلام را بر تقيه يا خلاف ظاهر حمل کرد و يا به کاذب بودن آن قائل شد. علاوه بر اين که چنين روايتى از نظر سندى مشکل دارد».

«و هناك رواية اخرى وردت بشأن زمن غيبة الإمام عليه السلام، فعن جابر عن الباقر عليه السلام أنّه قال: «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ

۱. شما وقتى مى خواهيد مسئله اى فقهى بيان كنيد؛ بايد به چيز مقتضى استناد كنيد؟ مثلاً تعدد بر بقاى جنابت در ماه رمضان، که محل اختلاف است. علما و فقهای بسیاری، بحث و بررسی دقیق می کنند و بعد فتوا می دهند. اما در مسئله بسیار مهمی مثل حکم خروج، چرا بدون بررسی فتوا می دهید و می گوئید حرام و طاغوت است؟ به استناد چه چیزی، چنين ادعاى داريد؟

زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فَيَا طُوبَى لِلثَّابِتَيْنِ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ إِنَّ أَذَى مَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ أَنْ يُبَادِيَهُمُ الْبَارِئُ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَقُولَ عِبَادِي وَإِمَائِي آمَنْتُمْ بِسِرِّي وَصَدَقْتُمْ بِغَيْبِي فَأَبَشِّرُوا بِحُسْنِ الثَّوَابِ مِنِّي فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَإِمَائِي حَقًّا مِنْكُمْ أَتَقْبَلُ وَعَنْكُمْ أَعْفُو وَلَكُمْ أَغْفِرُ وَبِكُمْ أَسْقِي عِبَادِي الْغَيْثَ وَأَدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ وَلَوْ لَاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا أَفْضَلُ مَا يَسْتَعْمِلُهُ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَالَ حِفْظُ اللِّسَانِ وَلِزُومُ الْبَيْتِ؛ جَابِرُ جَعَفَى

از امام باقر علیه السلام چنین روایت می‌کند: زمانی بر مردم آید که امامشان غیبت کند و خوشا بر کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند. کم‌ترین ثوابی که برای آن‌ها خواهد بود، این است که باری تعالی به آن‌ها چنین ندا می‌کند: ای بندگان و ای کنیزان من! به نهان من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید. پس به ثواب نیکوی خود، شما را مژده می‌دهم! و شما بندگان و کنیزان حقیقی من هستید؛ از شما می‌پذیرم و از شما در می‌گذرم و برای شما می‌بخشم و به واسطه شما باران بر بندگانم می‌بارم و بلا را از آن‌ها بگردانم و اگر شما نبودید، بر آن‌ها عذاب می‌فرستادم. جابر گوید گفتیم: یا ابن رسول الله! برترین عملی که در آن زمان مؤمن انجام می‌دهد، چیست؟ حضرت فرمود: حفظ زبان و خانه‌نشینی.

«و قد يقال هنا، بأنّ هذه الرواية غير مشمولة للجواب الذي قلناه، إذ لعلّ زمان الغيبة يختلف عن الزمان الذي كنّا نتحدّث عنه و هو زمان حضور المعصوم عليه السلام؛ البته گفته شده است این روایت جوابی را که از روایات داده شده است، شامل نمی‌شود؛ زیرا زمان غیبت با زمانی که امام حضور دارد، تفاوت می‌کند».

«و مع هذا، فإنّ هذه الرواية يمكن مناقشتها من عدّة جهات، فهي ساقطة من ناحية السند أولاً، ولو أردنا التمسك بها لكان مقابلها روايات عديدة ضعيفة



السند أيضا و تدلّ على وقوع ثورات عديدة زمن الغيبة و كلها مرضية عند الأئمة، بالإضافة الى إطلاقات الروایات الحاثّة على الجهاد و دفاع الظلمة؛^۱ در جواب چنین کلامی باید گفت که این سخن، از جهات متعدد قابل مناقشه است: اول، این که چنین روایتی از ناحیه سند مشکل دارد و اگر ما بخواهیم به این روایت استناد کنیم، در مقابل آن، دسته‌ای از روایات ضعیف السند دیگر وجود دارند که این تعداد از روایات، بر وقوع قیام در زمان غیبت دلالت می‌کنند که همه آن‌ها مورد رضایت ائمه بوده‌اند؛ دوم، این که روایات فراوانی وجود دارند که با توجه به اطلاقشان مفید تشویق بر جهاد و دفاع در برابر ظالمان هستند».

۱. حسینی حایری، سید کاظم، المرجعیه و القیاده، ص ۱۲۰.

نتیجه پایانی

بحث در زمینه قیام‌های قبل از ظهور به مقداری که گفته شد فراتر است. پس نتیجه این شد که قیام‌های در زمان غیبت امام زمان علیه السلام اگر زیر نظر فقها باشد، در این صورت اگر نگوییم با تخفیف شرایط که واجب است، مشروع می‌باشد. آقای خویی در باره جهاد ابتدایی نیز این نظر را داشتند که چنین قیامی واجب است. و روایاتی که از قیام نهی می‌کند، عمدتاً مشکل سندی دارند و قابل توجیه هستند و معارض نیز دارند.^۱

در این آخرین جلسه، جای آن دارد که یادی داشته باشیم از علمای پیشین که از بیاناتشان استفاده‌ها بردیم و یاد می‌کنیم و به روان پاک مراجع و علما و مرحوم امام خمینی، مرحوم آقای خویی، مرحوم آقای گلپایگانی، مرحوم آقای اراکی، مرحوم آقای نجفی و بسیاری از بزرگان دیگر که ما بر سر سفره آن‌ها نشسته‌ایم، صلوات و رحمت خدا بر آنان باد!

۱. علامه حلی مطلب بسیار مهمی دارد، در جلد ۹ تذکرة الفقهاء، ص ۴۴۴، ایشان می‌فرماید: اگر کسی زیر پرچم ظلم و به حمایت ستمگران، توانست پرچمی بردارد و از حق شیعه و مسلمین حمایت کند، باید او را حمایت کرد.

کتابنامہ

- قرآن کریم؛

- نہج البلاغہ؛

- صحیفہ سجادیہ؛

۱. ابن ابی الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، مصحح: ابراهيم

محمد ابوالفضل، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى (عليه السلام)، ۱۴۰۴.

۲. ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى (والمستطرفات)،

مصحح: حسن بن احمد الموسوى و ابوالحسن ابن المسيح، قم: انتشارات اسلامى

وابسته به جامعه مدرسين حوزہ علمیه قم، ۱۴۱۰ ق.

۳. ابن حماد، نعيم، الفتن، بيروت: دار الكتب العلمية، منشورات محمد على

بيضون، ۱۴۲۳ ق.

۴. ابن شهيد ثانی، محمد بن حسن، إستقصاء الاعتبار فى شرح الإستبصار، قم:

مؤسسة آل البيت (عليه السلام)، ۱۴۱۹ ق.

۵. ابن عساکر، على بن حسن، تاريخ مدینه دمشق، مصحح: على شيرى، بيروت:

دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.

۶. ابن غضائرى، احمد بن حسين، الرجال، چ ۱، محقق: سيد محمد رضا حسینی، ۱۳۶۴.

۷. ابن قاریاغدى، محمد حسين، البضاعة المزجاة (شرح كتاب الروضة من الكافي)،

محقق: حميد احمدى جلفائى، قم: دارالحديث، ۱۴۲۹ ق.

۸. ابن شهر آشوب، محمد بن على، مناقب آل ابى طالب، چ ۲، تهران: المكتبة

الاسلامية، ۱۴۰۲ ق.

٩. ابو الفرج اصفهاني، على بن حسين، *مقاتل الطالبين*، قم: الشريف الرضي، ١٣٧٤.
١٠. ابو جعفر طبري، محمد بن جرير، *تاريخ طبري*، مصحح: محمد روشن، تهران: سروش، ١٣٧٨.
١١. جوزجاني، ابراهيم بن يعقوب، *احوال الرجال*، مصحح: بستوي، عبد العليم عبد العظيم، باكستان، فيصل آباد: حديث أكادمي.
١٢. اربلي، على بن عيسى، *كشف الغمة في معرفة الأئمة* (ط - القديمة)، محقق: سيد هاشم رسولي محلاتي، تبريز: بني هاشمي، ١٣٨١ ق.
١٣. اميني، عبد الحسين، *التغدير في الكتاب والسنة والأدب*، قم: مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، ١٤١٦ ق.
١٤. بحراني، يوسف بن احمد، *الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة*، محقق: محمد تقى ايرواني، قم: مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
١٥. بحريني، عبدالله بن نورالله، *عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال*، محقق: سيد محمد باقر موحد ابطحي اصفهاني، قم: مدرسه الامام المهدي عليه السلام، ١٣٦٣.
١٦. بخاري، محمد بن اسماعيل، *صحيح بخاري (الأجامع الميسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وآياته)*، مصر - قاهره: جمهورية مصر العربية، وزارة الاوقاف، المجلس الاعلى للشئون الاسلامية، لجنة إحياء كتب السنة، ١٤١٠ ق.
١٧. برقي، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، محقق: جلال الدين محدث، قم: دار الكتب الإسلامية، ١٣٧١ ق.
١٨. بروجردي، حسين، *البدر الزاهر في صلاة الجمعة والمسافر*، مقرر، حسينعلي منتظري، قم: مكتب آيت الله المنتظري، ١٤١٦ ق.
١٩. بلاذري، احمد بن يحيى، *انساب الاشراف*، محقق: محمد باقر محمودي و...، بيروت، مؤسسة الأعلمي للطبوعات، ١٣٩٧ ق.

۲۰. بیهقی، علی بن ابوالقاسم بن زید مشهور به ابن فندق، **لباب الأنساب والألقاب والأعقاب**، محقق: سیدمهدی رجایی، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفی (ره)، ۱۳۸۵.

۲۱. الترمذی، محمد بن عیسی، **الجامع الصحيح و هو سنن الترمذی**، مصحح: احمد محمد شاکر، مصر - قاهره، دارالحديث، ۱۴۱۹ق.

۲۲. تستری، محمدتقی، **قاموس الرجال**، ج ۲، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.

۲۳. ثقفی، ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال، **الغارات**، ج ۱، محقق: جلال الدين محدث، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۲۹۵ق.

۲۴. جزائری، نعمت الله بن عبد الله، **رياض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار**، بيروت، مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۲۷ق.

۲۵. حر عاملی، محمد بن حسن، **الفوائد الطوسية**، مصحح: مهدي لاجوردی، قم: المطبعة العلمية، ۱۴۰۳ق.

۲۶. _____، **وسائل الشيعة**، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، ۱۴۰۹ق.

۲۷. حسینی حایری، سید کاظم، **المرجعیه والقیاده**، قم: دارالتفسیر، ۱۴۲۵ق.

۲۸. حسینی مغربی غماری، أحمد بن محمد، **فتح الملك العلی بصحة حديث باب مدينة العلم علی**، محقق: عبدالامير عمار فهداوی، قم: دلیل ما، ۱۳۸۶.

۲۹. حسینی، سیدابوالفضل، **تلخیص الرياض**، قم: علمیه، ۱۳۸۱ق.

۳۰. حلی عاملی، حسن بن سلیمان، **مختصر بصائر الدرجات**، محقق: عبادالله سرشار طهرانى میانجی، بیروت: دار المفید، ۱۴۲۳ق.

۳۱. حلی، حسن بن علی بن داود، **الرجال (لابن داود)**، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

٣٢. حلى، حسن بن يوسف، خلاصة الأقوال فى معرفة احوال الرجال، ج ٢، قم: دارالذخائر، ١٤١١ق.
٣٣. خزاز رازى، على بن محمد، كفاية الأثر فى النسخ على الأئمة الإثنى عشر، محقق: عبد اللطيف حسيني كوه كمرى، قم: بيدار، ١٤٠١ ق.
٣٤. موسوى خمينى، سيد روح الله، المكاسب المحرمة، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار الإمام الخمينى، ١٤٣٤ ق.
٣٥. موسوى خمينى، سيد مصطفى، ولاية الفقيه، محقق: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار الإمام الخمينى، ١٣٧٦.
٣٦. خوئى، سيد ابوالقاسم، التنقيح فى شرح العروة الوثقى، قم: لطفى، ١٤٠٧ق.
٣٧. _____، منهاج الصالحين، قم: مدينه العلم، ١٤١٠ق.
٣٨. _____، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، ج ١، قم: مركز الثقافة الإسلامية فى العالم، ١٣٧٢.
٣٩. دينورى، احمد بن داود، اخبار الطوال، مصحح: جمال الدين شىال، محقق، عبد المنعم عامر، قم: الشريف الرضى، ١٣٧٣.
٤٠. ذهبى، شمس الدين، تاريخ الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، محقق: عمر عبد السلام التدمرى، ج ٢، بيروت: دار الكتاب العربى، ١٤١٣ق.
٤١. _____، سير اعلام النبلاء، محقق: شيعب الارنؤوط و محمدنعيم العرقسوسى، ج ١١، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٧ ق.
٤٢. راوندى، قطب الدين، الخرائج و الجرائح، ج ١، قم: مؤسسه امام المهدي عليه السلام، ١٤٠٩ق.
٤٣. السيد أبو المعاطى النورى أبى الفضل و ديگران، مسند الجامع المعلن، تونس: دارالغرب الاسلامى، ١٤٣٤ق.

۴۴. شوشتری، محمد تقی، *بہج الصباغة فی شرح نہج البلاغة*، تہران: امیر کبیر، ۱۳۷۶.

۴۵. صدوق، محمد بن علی، (ابن بابویہ)، *الامالی*، تہران: کتابچی، ۱۳۷۶.

۴۶. _____، *عیون اخبار الرضا* علیہ السلام، مصحح: مهدی لاجوردی، تہران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.

۴۷. _____، *من لا یحضرہ الفقیہ*، ج ۲، محقق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزه علمیہ قم، ۱۴۱۳ ق.

۴۸. صفدی، خلیل بن ایبک، *الوافی بالوفیات*، محقق: ارناووط احمد و مصطفی ترکی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.

۴۹. طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، طبرسی، محقق: محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.

۵۰. طبرسی، حسن بن فضل، *مکارم الاخلاق*، قم: الشریف الراضی، ۱۳۷۰.

۵۱. طبسی، نجم الدین، *السلف و السلفیون*، قم: ذکری، ۱۴۳۰ ق.

۵۲. _____، *صوم عاشورا*، بیروت: دارالولاء، ۱۴۲۳ ق.

۵۳. طوسی، محمد بن الحسن، *الغیبة*، ج ۱، قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۱ ق.

۵۴. _____، *تہذیب الاحکام*، محقق: حسن الموسوی خراسان، تہران: دارالکتب الاسلامیہ، ۱۴۰۷ ق.

۵۵. _____، *رجال طوسی*، چاپ ۳، محقق: جواد قیومی اصفہانی، قم:

مؤسسہ نشر اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزه علمیہ قم، ۱۳۷۳.

۵۶. _____، *الفہرست*، ج ۱، قم: ستارہ، ۱۴۲۰ ق.

۵۷. طیلانی، سلیمان بن داود، *مسند ابی داود الطیلانی*، محقق: عبد اللہ بن عبد المحسن ترکی، مصر - جیزہ: ہجر، ۱۴۱۹ ق.

۵۸. الغمارى، السيد عبد العزيز: *بيان نكت الناکث المتعدى بتضعيف الحارث*، چ ۲، قاهره: انتشارات مكتبة القاهرة، ۱۴۲۷ق.
۵۹. فيض كاشانى، محمد محسن بن شاه مرتضى، *الوافى*، اصفهان، كتابخانه امام أمير المؤمنين على عليه السلام، ۱۴۰۶ق.
۶۰. قمى، عباس (شيخ عباس قمى)، *وقايح الايام (در اعمال و وقايح ماه هاى قمرى)*، قم: صبح پيروزى، ۱۳۹۳.
۶۱. كاظمى، عبد النبى، *تكملة الرجال*، مصحح: محمد صادق بحر العلوم، قم: انوار الهدى، ۱۴۲۵ق.
۶۲. كشى، محمد بن عمر، *رجال الكشى (اختيار معرفة الرجال)*، مصحح: محمد بن حسن طوسى، محقق: حسن مصطفى، چ ۱، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وزارت فرهنگ، ۱۴۲۴ق.
۶۳. كفعمى، ابراهيم بن على، *المصباح*، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ۱۴۱۴ق.
۶۴. كلينى، محمد بن يعقوب، *كافى*، محقق: على اكبر غفارى، چ ۵، تهران: دار الكتب الاسلامية، ۱۳۹۱ق.
۶۵. كوفى، على بن احمد بن موسى بن الامام محمد التقى الجواد (معروف به ابوالقاسم كوفى)، *الاستغاثة فى بدع الثلاثة*، تهران: مؤسسة الاعلمى، ۱۳۷۳.
۶۶. مازندراني حائرى، محمد بن اسماعيل، *منتهى المقال فى احوال الرجال*، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۶ق.
۶۷. مازندراني، ملا محمد صالح بن احمد، *شرح الكافى للأصول والروضة*، محقق: ابوالحسن شعرانى، چ ۱، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲.
۶۸. مامقانى، عبدالله، *تنقيح المقال فى علم الرجال*، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت: لإحياء التراث، ۱۴۲۶ق.

۶۹. مجلسی، محمدتقی (مجلسی اول)، *روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه*، مصحح: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهااردی، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ ق.
۷۰. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار*، ج ۲، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۷۱. _____، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، ج ۲، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ ق.
۷۲. محمد بن ابراهیم، ابن ابی زینب، *الغیبه للنعمانی*، محقق: علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۷۳. محمد بن عبدالله، حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، محقق: مرکز البحوث و تقنیة المعلومات دارالتأسیل، بیروت: دارالتأسیل، ۱۴۳۵ ق.
۷۴. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۷۵. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، محقق: داغر یوسف احمد، قم: مؤسسة دار الهجرة، ۱۴۰۹ ق.
۷۶. مفید، محمد بن محمد، *الاختصاص*، محقق: علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرندی، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۷۷. _____، *الفصول المختارة*، محقق: علی میر شریفی، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۷۸. _____، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۷۹. المنقری، نصرین مزاحم، *وقعة صفین*، محقق: هارون عبدالسلام، قم: مكتبة آيت الله المرعشي النجفی (ره)، ۱۴۰۴ ق، مؤسسة تنظيم و نشر آثار الإمام الخمينی، ۱۳۹۲ ش.

۸۰. الموسوی السفيبی الشيرازی، محمدباقر، *لوامع الانوار العرشیه فی شرح الصحيفة السجادية*، ج ۲، مصحح: مجید هادی زاده، اصفهان: الزهراء، ۱۳۹۴.
۸۱. نجاشی، احمد بن علی، *رجال نجاشی*، ج ۶، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۵.

۸۲. النجفی الجواهری، الشيخ محمد حسن (صاحب جواهر)، *جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام*، محقق: رضا استادی و... بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۶۲.
۸۳. نمازی شاهرودی، علی بن محمد، *مستدرکات علم رجال الحديث*، ج ۱، تهران: شفق، ۱۴۱۲ ق.

۸۴. نوری، حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۸ ق.

۸۵. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة*، ج ۴، مصحح: ابراهیم میانجی، تهران: مكتبة الإسلامية، ۱۴۰۰ ق.

۸۶. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، مترجم: علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، ۱۳۸۰.